

# آوای تبعید

برگستره ادبیات و فرهنگ

بهار ۱۴۰۳ - شماره ۴۰



ویژه‌نامه‌ی کویبر

### همکاران این شماره:

نیما نیا / مهشید د. / آرزو مهاجر / د. د. شاعر زن  
 ترنس / پیام فیلی / داریا لامارکه / رها غیائی /  
 جاشوا جنیفر اسپینوزا / کای چنگ تام / ایپک  
 آزاد / ماهور / فرشاد خورشید سوار / پرسا / نسیم /  
 النا بهار

تبعیدی فقط آن کس نیست که از زادبوم خویش تارنده شده باشد. تبعیدی می‌تواند از زبان، فرهنگ و هویت خویش نیز تبعید گردد. آن کس که شعر، داستان، هنر، فکر و اندیشه‌اش در کشور خودی امکان چاپ و نشر نداشته باشد، نیز تبعیدی است. این نشریه می‌کوشد تا زبان تبعیدیان باشد. تبعید را نه به مرزهای جغرافیایی، و تعریف کلاسیک آن، بل که در انطباق با جهان معاصر می‌شناسد.

این نشریه که فعلاً به شکل فصلنامه منتشر می‌گردد، گرد فرهنگ و ادبیات تبعید سامان می‌یابد. می‌کوشد در همین عرصه هر شماره را به موضوعی ویژه اختصاص دهد. مسئولیت هر شماره از نشریه و یا حداقل بخش ویژه آن را سردبیری میهمان بر عهده خواهد گرفت. تلاش بر این است که صداهای گوناگون فرهنگ و ادبیات تبعید در نشریه حضور داشته باشند، چه در قامت سردبیران میهمان، چه در قامت نویسندگانی که به همکاری دعوت می‌شوند.

ویراستار هر نوشته نویسنده آن است.

آدرس "آوای تبعید" (بر کاغذ) برای خرید در آمازون:

Avaye Tabid: Das Magazin für Kultur und Literatur

برای خرید در جستجوگر سایت آمازون عنوان لاتین بالا را درج کنید.

و یا این که آن را مستقیم از انتشارات «گوته-حافظ» سفارش بدهید؛

goethehafis-verlag@t-online.de  
 www.goethehafis-verlag.de

فصلنامه آوای تبعید بر گستره ادبیات و فرهنگ

شماره ۲۶، بهار ۱۴۰۳ (۲۰۲۴)

مدیر مسئول: اسد سیف

دبیر این شماره: نیما نیا

پست الکترونیکی: [avaetabid@gmail.com](mailto:avaetabid@gmail.com)

سایت نشریه: [www.avaetabid.com](http://www.avaetabid.com)

فیس پوک: [avaetabid](http://avaetabid)

تصویر روی جلد: ماهور

تصویر پشت جلد: نیما نیا

فهرست

- در باره این مجموعه/ نیما نیا/ ۳

- حجاب اجباری و جامعه ترنس/ مهشید د. ۵
- تحصیل در پادگان‌های نظامی تحت عنوان «مدرسه»/ نیما نیا/ ۷
- درباره آشکارسازی/ آرزو مهاجر/ ۱۰

شعر

- د. د. / شاعر زن ترنس/ ۱۴
- چند شعر از پیام فیلی/ ۱۶
- چند شعر از نیما نیا/ ۱۷

ترجمه/ معرفی کتاب

- کونی‌ها/ داریا لامارکه/ ۲۱
- برگردان چند شعر از جاشوا جنیفر اسپینوزا/ ۲۶
- دعوت به مسئولیت‌پذیری در جامعه‌ی کوئیر/ کای چنگ تام، مترجم: ایپک آزاد/ ۳۰

هنرهای تجسمی

- Free Use (استفاده‌ی رایگان)/ ماهور/ ۴۱
- معرفی و آثار فرشاد خورشید سوار/ ۴۲
- مجموعه نقاشی «صورتک‌ها»، اثر پرسا/ ۴۹
- مجموعه‌ای از عکس‌های نسیم/ ۵۵

گفت‌وگو

- هنر النا بهار؛ از نمایشگاه کوئیر میلان تا کنسرت هری استایلز/ ۶۳

معرفی کتاب‌های تازه منتشرشده/ ۶۸

## در باره این مجموعه

حدود دو ماه پیش ساقی قهرمان با من تماس گرفت و گفت اسد سیف، سردبیر و بنیان‌گذار نشریه معتبر آوای تبعید که در این سال‌ها پنجره‌ای به دیوار انزوا، تبعید، سانسور در دیاسپورای ایرانی باز کرده، در نظر دارد شماره‌ای ویژه ادبیات کوئیر ایران منتشر کند، و از او برای گردآوری این شماره دعوت کرده. ساقی قهرمان به من گفت صدای نسل جوان‌تر و پرتوشه و پرتجربه‌ی کوئیر ایرانی را به آوای تبعید بیاورم. اول کمی درنگ کردم. بعد با خود گفتم، در شرایطی که اکثریت میدان‌ها در اختیار جامعه سیس‌جنندر و دگرجنس‌گرا است و سیاست، هنر، شعر و ادبیات، قلمرو آنها است، انعکاس سرگذشت‌های و دیدگاه‌های ما و آینده‌ی ما در مواجهه با یک مای متکثر ضرورت دارد. شاید همین خلاء که در جامعه رسمی وجود مستقر دارد، یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های من برای گردآوری این شماره در آوای تبعید بود.

همان‌طور که از نام این شماره پیداست، قصد دارد به معرفی گوشه‌های دیگری از فرهنگ و ادبیات ایران بپردازد. متن و نوشتاری که به صورت ساختارمند از فرهنگ و ادبیات جریان اصلی حذف، و به جهان دیگری تبعید شده است. در دهه‌های پیش ویژه‌نامه‌های متعددی در حوزه‌ی ادبیات و هنر کوئیر از طریق رسانه‌های مربوط به خود این جامعه منتشر شد که به معرفی آثار نسل قبل‌تر جامعه‌ی کوئیر پرداخته‌اند، اما در این مجموعه تلاش شد نگاهی داشته باشیم به آثار جامعه متکثر کوئیر؛ در اینجا بهتر است برای تاکید بر این تکثر از اصطلاح جامعه‌ی LGBTQ+ استفاده کنم. حالا پس از چند دهه کنش‌گری جامعه کوئیر در داخل و خارج از ایران، و تجربه جنبش، زن، زندگی، آزادی طیف گسترده‌تری از جامعه LGBTQ+، با تجربه‌های متفاوت از جنسیت و هویت جنسی در ساختار سیاسی و فرهنگی ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی، در عرصه‌های عمومی حضور آشکار پیدا کرده‌اند که قدم‌های مؤثرشان نه تنها در دیاسپورا، بلکه از داخل ایران، و از مجراهای مختلفی مانند سلسله‌بیانی‌های خطاب به گروه‌های صنفی فرهنگیان، روزنامه‌نگاران، کارگران و... دیده شود؛ در خیابان‌ها پرچم‌های خود را دست بگیرند و بالا ببرند و شعار کوئیر، ترنس، رهایی را بر دیوار مسجد، کلاس‌های دانشگاه و مدرسه بنویسند. بی‌شک معرفی و مطالعه‌ی ادبیات و فرهنگی که از دل جامعه LGBTQ+ در این شرایط حساس سیاسی و اجتماعی ایران زاده می‌شود، برای درک گسترده‌تر، عمیق‌تر، و نزدیک‌تر به منشور ناقص اما حیاتی حقوق بشر ضرورت دارد.

ضمن تشکر از اسد سیف و نشریه آوای تبعید به خاطر فراهم آوردن فضایی تا از طریق آن، بخش کوچک اما پر باری از صفحه‌های ادبیات و فرهنگ کوئیر، به مخاطبان آوای تبعید معرفی شود. این مجموعه به بار نمی‌نشست اگر خلاقیت، قلم و دانش افراد LGBTQ+ حاضر در این مجموعه کنار هم نبود.

## نیما نیا

شاعر و هنرمند، کنش‌گر کوئیر

شهر واشنگتن دی‌سی، مه ۲۰۲۴

# گزارش

حجاب اجباری و جامعه ترنس\*<sup>۱</sup>

نویسنده: مهشید د، فمینیست و فعال حقوق افراد

## ترنس\* در ایران

حجاب اجباری یکی از نمودهای بارز تبعیض جنسیتی حاکمیت جمهوری اسلامی و عامل اولین اعتراض عمومی علیه آن در تاریخ هفدهم اسفند ماه ۱۳۵۸ هجری شمسی است.

پس از ۴۵ سال از عمر حاکمیت جمهوری اسلامی، حجاب اجباری همچنان پا بر جا است و همواره عامل خشونت نظام‌مندی بوده که منجر به ضرب و شتم در معابر عمومی، بازداشت، اعتراف اجباری، زندان و حتی مرگ بسیاری شده است. سپیده رشنو با آثار مشخص شکنجه‌ی فیزیکی بر صورت وادار به اعتراف اجباری در برابر دوربین رسانه‌ی صدا و سیما جمهوری اسلامی شد. قتل ژینا (مهسا) امینی در بستر خفقان سیاسی و شرایط سخت معیشتی جرقه‌ی اعتراضات سراسری و شکل‌گیری جنبش زن، زندگی، آزادی را زد. حتی در دوره‌ی پس از این جنبش نیز، آرمیتا گراوند دختر دیگری بود که به همین خاطر توسط نیروهای سرکوب گشت ارشاد به قتل رسید.

این روزها نیز، با آغاز طرح نور و تشدید این خشونت نظام‌مند توسط نیروهای گشت ارشاد، و آتش به اختیارها، دوباره توجه افکار عمومی به این مسئله جلب شده و گفتمان حول آن در اجتماع‌های حقوق بشری و فمینیستی در جریان است.

<sup>۱</sup> «ترنس\*» یک چتر واژه است در اشاره به تمام افرادی اشاره دارد که جنسیت و هویت جنسیتی واقعی آن‌ها متفاوت از جنسیت نسبت داده شده به آن‌ها در هنگام تولد است. وجود ستاره (\*) برای شمولیت این واژه در ارجاع به عموم افراد Gender Nonconforming به کار برده دارد.

<sup>۲</sup> زنان ترنس به زنانی گفته می‌شود که در هنگام تولد، به آن‌ها جنسیت اشتباه نسبت داده شده است.

آنچه که در گفتمان حول حجاب اجباری حائز اهمیت است، توجه به جوانب و آسیب‌های متعدد آن است و به همین دلیل خوانش روایت‌های متعدد از این تبعیض جنسیتی و خشونت نظام‌مند حاصل از آن جلوه‌ی ویژه‌ای دارد، اما با این وجود عدم توجه کافی به آسیب‌های حجاب اجباری و اثرگذاری آن بر زیست زنان ترنس<sup>۲</sup>، مردان ترنس<sup>۳</sup> و افراد نان‌باینری<sup>۴</sup> تا به امروز کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته است.

با این وجود، در گزارشی مستقل از جمعی از کنشگران و خبرنگاران ترنس\* که در [وبسایت رنگارنگی](#)، منتشر شده است، در ابتدا با اتکا بر متن قانون و گزارش‌های موجود و پس از آن با نشر روایت‌های متعدد از افراد ترنس\* به این مسئله پرداخته شده است.

در گزارش ذکر شده، با بررسی ماده‌ی ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی، بیان شده که چگونه حجاب اجباری به همان روشی که به مثابه یک تبعیض علیه زنان سیس‌جندر اعمال شده، علیه زنان ترنس، مردان ترنس و قشر قابل توجهی از افراد نان‌باینری اعمال می‌شود و در عین حال عمدتاً برای زنان ترنس و افراد نان‌باینری ترنس فم<sup>۵</sup>، در کنار مواردی برای مردان ترنس و افراد نان‌باینری ترنس مسک<sup>۶</sup> ممکن است با اتکا به رأی قاضی، حکم سنگینی چون

<sup>۳</sup> مردان ترنس به مردانی گفته می‌شود که در هنگام تولد، به آن‌ها جنسیت اشتباه نسبت داده شده است.

<sup>۴</sup> نان‌باینری به افرادی گفته می‌شود که جنسیت آن‌ها به طور مطلق در دوگانه جنسیتی زن و یا مرد قرار نمی‌گیرد.

<sup>۵</sup> ترنس\* فم عبارتی است در اشاره به زنان ترنس و سایر افراد ترنسی که وجوهی از هویت جنسیتی آن‌ها زنانه است.

<sup>۶</sup> ترنس\* مسک عبارتی است در اشاره به مردان ترنس و سایر افراد ترنسی که وجوهی از هویت جنسیتی آن‌ها مردانه است.

«مبدل‌پوشی»<sup>۱</sup> در پی داشته باشد. و البته آنچه که زن‌های ترنس و افراد نان‌باینری ترنس فم را بیشتر در معرض خطر چنین حکمی قرار می‌دهد، انگ‌انگاری‌های زن‌ترنس‌ستیزانه است.

در موارد رسانه‌ای شده نیز، به مواردی چون بازداشت شش فرد ترنس (زن ترنس یا در مجموع ترنس فم) اشاره شده است که بر سر دفاع از حق پوشش خود در برابر یک (به اصطلاح) آمر به معروف که ایجاد مزاحمت کرده بود، بازداشت شدند و در گزارش رسانه‌های حکومتی وادار به اعتراف اجباری علیه خود شدند و همچنین در گزارش‌های پیرامون بازداشت آن‌ها به اتهامی چون «مبدل‌پوشی» اشاره شد و این افراد نیز بارها مورد تحقیر و میس‌جندر<sup>۲</sup> شدن قرار گرفتند.

در بخش بعدی گزارش مشتمل بر روایت‌های خود افراد ترنس\* در ایران خشونت نظام‌مند حاصل از قانون حجاب اجباری، به تجربیات هولناکی اشاره شده است؛ محدودیت و محرومیت دوره‌ای از تحصیلات، ضرب و شتم، تهدید به تجاوز جنسی، تجاوز جنسی مکرر در بازداشتگاه، اتهام مبدل‌پوشی و تهدید به صدور حکم بر اساس آن و آزار کلامی و جنسی در معابر عمومی از جمله تجربیاتی است که در روایت‌های این افراد به آن‌ها اشاره شده است. همچنین شایان ذکر است که با استناد به این روایات حتی بهره‌مندی افراد ترنس\* از گواهی‌های روانپزشکی حول پوشش نیز در موارد قابل توجهی باعث دفع خطر و خشونت از جانب ظش [آیینیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی نبوده است.

<sup>۱</sup> مبدل‌پوشی به عمل پوشیدن لباسی منتسب به جنسیت دیگر اشاره دارد.

<sup>۲</sup> میس‌جندرکردن به مجموعه‌ای از رفتارها اشاره دارد که در آن فرد با اسم، ضمیر و صفتهایی خطاب شود که با جنسیت او در تضاد است.

## تحصیل در پادگان‌های نظامی تحت عنوان

«مدرسه»

نیما نیا، شاعر، نقاش، تصویرساز و کنش‌گر جامعه  
کوئیر

بیش از چندین سال است که فعالان کوئیر و فمینیست در مورد مسأله‌ی تفکیک جنسیتی و تأثیرات مخرب آن بر آموزش کودکان و نوجوانان هشدارهای جدی می‌دهند. مسأله‌ی تفکیک جنسیتی در مدارس ایران و جداسازی بر اساس دوگانه‌ی جنسیتی مرد و زن نمودی عینی از آپارتاید جنسیتی در نظام حاکم است که مدرسه به عنوان یکی از نهادهای آموزشی تبدیل به یکی از بازوهای اجرایی آن شده و ابعاد متعددی از ستم‌های مبتنی بر جنسیت را آشکار می‌کند. بنا بر روایت‌های یکی از دانش‌آموزان ترنس\*، تفکیک جنسیتی در مدارس و سیاست‌های آموزش و پرورش مبنی بر آموزش و کتاب‌های آموزشی مسأله‌ی بازتأیید اجتماعی را برای او بسیار دشوارتر و در نتیجه عامل آسیب‌پذیری بیشتر سلامت وی شده است. این دانش‌آموز که در یکی از مدارس تهران تحصیل می‌کند، می‌گوید ترنس‌فوبیا را در فضای مدرسه به دو صورت تجربه می‌کند. یک؛ ترنس‌فوبیا در نظام آموزشی از سمت مسئولین مدرسه و دو، ترنس‌فوبیا از طرف همکلاسی‌های خود. اما در مدارس دیگر، در شهرها و شهرستان‌های کوچک به چه صورت است و دانش‌آموزان ال‌جی‌بی‌تی‌کیو پلاس در چه شرایطی تحصیل می‌کنند؟ در ادامه این متن، روایت دانش‌آموزان و معلمی از یک هنرستان به اصطلاح «پسرانه» را در شیراز می‌خوانید. برای حفظ امنیت راویان، به هویت آنها اشاره نشده است.

بنا به اطلاعات به دست آمده از یک هنرستان در شیراز، دانش‌آموزان بر اساس ظاهر، رفتار و بیان جنسیتی خارج از

<sup>۱</sup> سیس‌جندر به افرادی گفته می‌شود که جنسیت و هویت جنسیتی آن‌ها مطابق با جنسیتی که در هنگام تولد به آن‌ها نسبت داده شده است.

هنجار سیس‌جندر ۱ و هترومحور ۲ توسط کادر مدرسه، شناسایی و تهدید به اخراج می‌شوند. پلیسی‌سازی فضای آموزشی در ایران، مسأله‌ی تازه‌ای نیست و تاریخی قدیمی‌تر از عمر جمهوری اسلامی دارد اما پس از انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی و کودتای فرهنگی، فضای آموزشی به ویژه دانشگاه‌ها و مدارس دچار تغییرات جدی شد که امروزه تفاوت چشم‌گیری با استانداردهای کنوانسیون‌ها و توافقات جهانی در زمینه‌ی آموزش و تحصیل دارد. یکی از مهم‌ترین اسناد در این زمینه، "توافقنامه‌ی جهانی تحصیل و آموزش برای همه" (Global Education for All Agenda) است که در دوره‌های مختلف توسط سازمان ملل متحد (UNESCO) ارائه و اصلاح شده و به طور خاص خواستار حذف نابرابری‌های جنسیتی در آموزش و دسترسی برابر برای همه است. در همین راستا کنوانسیون حقوق کودک، که توسط سازمان ملل متحد تصویب شده، حق تحصیل و آموزش برای کودکان و نوجوانان را به صورت عادلانه، بدون تبعیض بر اساس جنسیت، هویت جنسی، نژاد و سایر عوامل تضمین می‌کند. این کنوانسیون می‌گوید که همه کودکان باید به فرصت‌های آموزشی برابر دسترسی داشته باشند. این مسأله نه تنها در قالب یک بند از کنوانسیون جهانی کودک بلکه به عنوان یک مطالبه بارها در منشورها و بیانیه‌های فعالان صنفی فرهنگیان مطرح شده است. اما تراژدی‌ای که در مدارس ایران در حال وقوع است نشان از نقض تمامی این تعهدات بین‌المللی دارد. تراژدی‌ای مانند آنچه که در یک هنرستان در شیراز در حال وقوع است و به صورت سریالی منجر به حذف دانش‌آموزان از تحصیل بر اساس جنسیت و هویت جنسی/عاطفی آنها می‌شود.

بر اساس گفتگو با یکی از معلمان این هنرستان در شیراز، دانش‌آموزان بر اساس پوشش، نحوه‌ی رفتار و بیان جنسیتی‌شان توسط فردی به عنوان «مشاور» مدرسه شناسایی می‌شوند و به والدین آنها گزارش داده می‌شود.

<sup>۲</sup> اشاره به جهان‌بینی دارد که بر آن اساس دگرجنس‌گرایی تنها گرایش طبیعی در میان انسان‌ها است و همچنین روابط جنسی و عاطفی، تنها میان زن و مرد رسمیت دارد.



می‌زند تأثیرات بسیار بد دارد، بلکه برای خانواده‌ها، دوستان و گستره‌ی جامعه نیز پیامدهای جدی ایجاد می‌کند.

بر اساس اظهارات معلم و این دانش‌آموز، خشونت در آموزش و آنچه در این هنرستان اتفاق می‌افتد را می‌توان از چند جهت مورد بررسی قرار داد، که نمونه‌های بارز آن از این قرار است: یک، عدم به رسمیت شناختن حق عاملیت بر بدن دانش‌آموزان است که امروزه به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق انسانی شناخته می‌شود و نقض آن، نقض حقوق بشر است. حق عاملیت بر بدن، به معنای مالکیت انسان بر بدن خویش، از جمله حق افراد برای کنترل و تصرف بر بدن و جسم خود است. این حق شامل اموری مانند تصمیم‌گیری در مورد درمان‌های پزشکی، انجام عمل‌های جراحی، انتخاب نوع غذا، انجام فعالیت‌های ورزشی، و حقوق جنسیتی افراد می‌شود. دو، دوگانه‌سازی جنسیتی و تحمیل جنسیت و هویت جنسیتی پیش‌فرض در فضای آموزشی و مدرسه به کودکان و نوجوانان است. تحمیل جنسیت و هویت جنسی/عاطفی به نوجوانان به معنای اجبار آن‌ها به انطباق با نهادها و استانداردهای جنسیتی خاص، بدون در نظر گرفتن هویت یا تجربه‌ی شخصی آن‌ها، نقض آشکار حقوق انسانی نوجوانان است. این تحمیل به معنای تضييع حقوق اساسی آنها مانند حق بر حریم خصوصی و حق بر آزادی است. آن هم در دورانی که نوجوانان در حال کشف و شکوفایی ابعاد تازه‌ای از خود هستند. این مسأله با مصادیقی همچون میسازنی<sup>۱</sup> و ترنس‌میسازنی<sup>۲</sup> و تحمیل استانداردهای ظاهری بر اساس دوگانه‌های جنسیتی همراه است. سوم؛ افشای هویت جنسیتی و گرایش جنسی<sup>۳</sup> دانش‌آموزان و رسیمت قائل

این معلم در ادامه می‌گوید «مسئولین مدرسه در پی احضار اولیای یکی از دانش‌آموزان و در جلسه‌ای که با والدین آن دانش‌آموز داشتند، ضمن افشای هویت جنسیتی دانش‌آموز به آنها گفتند که یا باید فرزندشان از این مدرسه برود و یا باید تحت درمان قرار بگیرد». مسأله تحت فشار قرار دادن دانش‌آموزان ال‌جی‌بی‌تی‌کیو پلاس در این هنرستان در دوره‌های مختلف، مکرر اتفاق افتاده و هنوز ادامه دارد. در همین راستا، بر اساس گفتگویی که با یکی از دانش‌آموزان این هنرستان صورت گرفت، این دانش‌آموز به خودکشی یکی از هم‌کلاسی‌های کوئیر خود در سال ۱۴۰۰ اشاره می‌کند و می‌گوید: «دو سال پیش یکی از دانش‌آموزان به دلیل قرار گرفتن در شرایطی مشابه نمونه‌ی بالا و فشارهای زیاد هم از سمت کادر مدرسه و هم از سمت خانواده، دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد». به عبارت دیگر این نوجوان در این هنرستان و به واسطه‌ی خشونت بر اساس هویت جنسیتی به سمت خودکشی سوق داده شده است. قتل‌های خاموشی که هرگز عاملین آن شناسایی نمی‌شوند و روایت قربانیان شنیده نمی‌شود. پیامدهای خودکشی در مدارس تأثیرات جدی بر روان سایر دانش‌آموزان و تحصیل‌شان دارد. مواردی شامل افزایش اضطراب، افسردگی، افزایش خطر افکار خودکشی، و اقدام به خودزنی و خودکشی، کاهش تمرکز و توجه در مطالعه‌ی درس، کاهش بازخورد تحصیلی، احساس عدم امنیت و دلسردی، افزایش مشکلات ارتباطی، و از بین رفتن اعتماد به نفس است. خودکشی یکی از معضلات جدی خشونت اجتماعی در میان نوجوانان ال‌جی‌بی‌تی‌کیو پلاس است که تأثیر مخرب عمیقی بر سلامت روان افراد جامعه دارد. خودکشی نه تنها برای فردی که دست به خودکشی ناموفق

<sup>۱</sup> اشاره به زن‌ستیزی دارد و ستم و تبعیض‌هایی که زنان به واسطه جنسیت خود متحمل می‌شوند

<sup>۲</sup> اصطلاح ترنس‌میسازنی برای اولین بار توسط جولیا سرانو، نظریه پرداز و نویسنده زن ترنس در سال ۲۰۰۷، در کتاب

Whipping Girl به کار برده شد، که برای توصیف شکل خاصی از تبعیض و ستم است که توسط زنان ترنس\*، افراد ترنس\*، فم، افراد با بیان جنسیتی زنانه و حتی درگ‌کوئین‌ها تجربه می‌شود.

<sup>۳</sup> گرایش جنسی و هویت جنسیتی دو مفهوم متفاوت‌اند، هویت جنسیتی (Gender Identity) همان درک، شناخت و حس است که افراد نسبت به جنسیت خود دارند. شناخت انسان از هویت جنسیتی خود می‌تواند با جنسیتی که در زمان تولد به او نسبت داده‌اند، متفاوت باشد.

. مانند هویت جنسیتی طیف گسترده‌ای دارد. کشش جنسی و یا عاطفی افراد به دیگران گرایش جنسی نام دارد Sexual Orientation گرایش

برای خانواده‌هایشان پیامدهای جدی و خطرناکی دارد و در مواردی ممکن است امنیت جانی آنها رو در شرایط مخاطره‌آمیز قرار دهد. ضمن اینکه خشونت و ستیز علیه نوجوانان و کودکان ال‌جی‌بی‌تی‌کیو پلاس در فضای آموزشی و محیط مدرسه یکی از عوامل مهم و تعیین کننده در ترک تحصیل آنها است که می‌تواند زمینه‌ساز شرایطی برای ورود آنها به بازار کار به عنوان کودک کار شود و به جای تحصیل در یک محیط امن تحت استثماری کارفرما قرار گیرند و آینده اقتصادی و شرایط روانی آنها مختل شود.»

در اینجا جای پای پدرسالاری در نظام آموزشی جمهوری اسلامی به خوبی قابل مشاهده است و در شرایطی از سایر نهاد مرد / پدرسالار دیگر نظیر خانواده برای سرکوب نوجوانان یاری می‌جوید. مدیران و کادر آموزشی در مدرسه، نقش «پدر» در خانواده را در مدرسه ادامه می‌دهند و این چنین است که نهادهای مرد/پدرسالار همواره از نهادی به نهاد دیگر به کنترل هستی و حیات انسان‌ها می‌پردازند. نظام آموزشی ایران، به جای فراهم آوردن فضای رشد، شکوفایی و توانمندسازی کودکان و نوجوانان، به عقیدتی‌سازی آموزش بر پایه آموزه‌های اسلامی شیعه و سیاست‌هایی در راستای بقای حکومت می‌پردازد. نهاد آموزش و پرورش در ایران با نهادینه‌شدن نابرابری و آپارتاید جنسیتی در ارتباط است و نقش مؤثری در بازتولید و قوام ارزش‌های مرد/ پدرسالارانه، مذهب و ستیز علیه نوجوانان و کودکان ال‌جی‌بی‌تی‌کیو پلاس در ایران دارد. قابل به ذکر است که موارد مطرح شده در این متن تنها بر اساس روایت‌هایی در یک مدرسه و در شهر بزرگی مانند شیراز نوشته شده است و دامنه‌ی این خشونت و آسیب‌ها بر روی افراد در شهرستان‌های کوچک و روستاها بر اساس طبقه‌ی اجتماعی، اثنیک، مذهب و معلولیت تفاوت دارد و وخیم‌تر است. در چنین شرایطی تحصیل در پادگان‌های نظامی تحت عنوان «مدرسه»، تفکیک جنسیتی در کنار خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن آموزش، تبعیض‌های مبتنی بر جنسیت و گرایش جنسیتی را تشدید می‌کند.

نشدن برای حریم شخصی آنها است. این اجبار می‌تواند منجر به نقض حقوق فرد در کنترل حریم شخصی، آزادی بیان، و تعیین سرنوشت و هویت جنسیتی نوجوانان شود. پنجم، سوق دادن نوجوانان به روش‌های تبدیل‌درمانی یا Conversion Therapy است. تبدیل درمانی به تکنیک‌هایی گفته می‌شود که سعی در تغییر جنسیت و هویت جنسیتی/عاطفی افراد دارد. این روش امروزه در برخی از کشورهای جهان به عنوان جنایت پزشکی از آن یاد می‌شود و یکی از مصادیق خشونت و شکنجه است و به طور گسترده از سمت بسیاری از سازمان‌های حقوق بشری از جمله سازمان بهداشت جهانی (WHO) به عنوان یک فرایند آسیب‌زا شناخته می‌شود و عامل خودکشی و مرگ‌ومیر بسیاری از افراد LGBTQ+ در جامعه است.

یکی دیگر از دانش‌آموزان کوئیر که در این هنرستان به دلیل بیان جنسیتی و ظاهرش بارها از سمت مسئولین هنرستان مورد خشونت قرار گرفته، می‌گوید: «بعد از آنکه من توسط دفتر مدرسه بخاطر ظاهر و رفتارم توی محیط تحت فشار قرار گرفتم، بر اساس یک تصمیم احساسی موهای خودم رو با قیچی که اونجا بود کوتاه کردم و در ادامه منجر به ایجاد یک سری حواشی شد، این حواشی ادامه پیدا کرد تا اینکه تهدید به اخراج شدم و برادرم رو برای مسائلی که به پرونده مربوط میشه به مدرسه خواستند. بعد از این که در جلسه، خصوصی با برادرم صحبت کردند، من را هم به دفتر مدیریت خواستند، و اونجا به هویت و گرایش جنسی من اشاره کردند و سوالاتی می‌پرسیدند که منجر به آشکار سازی اجباری من جلوی برادرم می‌شد. برادرم پیش از این بخاطر گرایش من رو تهدید کرده بود. بعد از آن، تهدید و خشونت و شک و تردیدهای خانواده و برادرهای بزرگم که هیچ پیش‌زمینه‌ای نسبت به این مسئله نداشتند بیشتر شد و موجب شد که من فاصله‌ای که با خانواده داشتم بیشتر بشه و مشکلات روانی توی فضای مدرسه برام ایجاد شد.» همانطور که پیش‌تر اشاره شد، افشای هویت جنسیتی و گرایش جنسیتی دانش‌آموزان

افراد می‌توانند به یک یا چند جنسیت، کشش جنسی و عاطفی داشته باشند.

## درباره آشکارسازی

نویسنده: آرزو مهاجر، ترنس\* فم، نویسنده و فعال حقوق افراد کوئیر، ساکن شیراز

## مقدمه

برای بسیاری از ما، آشکارسازی روندی پیچیده و فراتر از یک افشای ساده‌ی کلامی است. برای خود من روند آشکارسازی چندین سال طول کشید و تاثیر آن بر زندگی من تا به امروز هم پابرجاست. طی یک سال گذشته نیز، بارها با آشکار کردن (و حتی اصل قرار دادن پیش‌فرض‌های شخصی) یا آشکارسازی افراد مختلف از جمله کشته‌شدگان قیام ژینا مواجه بوده‌ایم. برای همین، سعی دارم تا در این مطلب به سادگی به روند آشکارسازی افراد LGBTQ+ در بستر فرهنگی ایران بپردازم.

در بسیاری از جوامع و کشورها از جمله ایران که مسئله‌ی کوئیر تنها با چشم‌انداز فرهنگی جوامع سفید غرب بازنمایی می‌شود، ممکن است به تئوری‌های توطئه‌ای دامن‌زده شود که براساس آن‌ها، هویت‌های کوئیر، پدیده‌هایی تصور می‌شوند که صرفاً در کشورهای غربی -و به اصطلاح لیبرال- به وجود آمده و بعدتر به فرهنگ‌های دیگر وارد شده‌اند. چنین عقایدی به مراتب روند آشکارسازی برای افراد LGBTQ+ در ایران را دشوارتر می‌کند اما درعین حال پرداختن به این مسئله در بستر فرهنگی ما ضرورت بسیاری دارد.

## برشی از تاریخ

برای درک بهتر این روند، بیاید ابتدا بر تاریخ شکل‌گیری گفتمان مرتبط با آشکارسازی به عنوان یک پدیده‌ی مدرن، مروری اجمالی داشته باشیم. ابیگیل ساگوی<sup>۱</sup> جامعه‌شناس کوئیر، در کتاب *Come Out, Come Out Whoever You Are* به این نکته اشاره می‌کند که در

<sup>۱</sup>سیس‌جندر به افرادی گفته می‌شود که جنسیت و هویت جنسیتی آن‌ها مطابق با جنسیتی که در هنگام تولد به آن‌ها نسبت داده شده است.

ایالات متحده، پدیده‌ی آشکارسازی پس از قیام استون‌وال در سال ۱۹۶۹ اهمیت و جلوه‌ی سیاسی بیشتری پیدا کرد. اما بخش عمده‌ی گفتمان جریان اصلی در باب آشکارسازی، با سخن هاروی میلک<sup>۲</sup> شکل گرفت که در یکی از سخنرانی‌هایش بیان کرد: «یک بار برای همیشه درهای کمد را بشکنید.» و پس از آن ایده‌های مربوط به آشکارسازی، اغلب توسط افراد گی سیس‌جندر ۱ و سفید ایالات متحده و در بطن جنبش آزادی‌بخش گی و لزبین در دهه‌ی ۱۹۷۰ شکل گرفت و به الگویی جهانی برای سایر فرهنگ‌ها و کشورها تبدیل شد. اما برای سخن گفتن از آشکارسازی، فرهنگ جامعه و جغرافیای سیاسی‌ای که ما به عنوان عضوی از جامعه‌ی LGBTQ+ در آن زندگی می‌کنیم، اهمیت ویژه‌ای دارد، چراکه ما در مناسباتی متفاوت، گرایش و هویت جنسیتی / عاطفی خود را کشف و تجربه می‌کنیم و پیشینه‌های طبقاتی، اتنیک، مذهبی، معلولیت و... می‌توانند در این گسترده‌ی جغرافیایی، تجربه آشکارسازی ما را متفاوت‌تر کند.

## آشکارسازی چیست؟

آشکارسازی یا برون‌آیی (coming out) از پستو، گنجه یا کمد، یک اصطلاح برای علنی کردن گرایش و هویت جنسیتی و عاطفی افراد LGBTQ+ توسط خود این افراد در سطوح متعدد جامعه است و مهم‌ترین اصل آن، اختیار و انتخاب خود فرد برای اقدام به آشکارسازی است. قابل ذکر است که آشکارسازی برای بسیاری از ما تنها یک بار اتفاق نمی‌افتد و ممکن است بسیاری از ما، لایه‌های تازه‌ای از ماهیت و هویت خود را در دوره‌های مختلفی کشف کنیم. آشکارسازی خاستگاهی کنش‌گرایانه دارد اما ممکن است امروزه این مفهوم برای عموم کارکرد و ماهیت پیشین خود را از دست داده و شامل سطوح و ابعاد مختلفی از زندگی اجتماعی ما باشد. بر همین اساس، آشکارسازی در دو دسته‌ی زیر می‌گنجد:

باشد. هر فرد برای اقدام به آشکارسازی، باید به اولویت‌بندی خود از نظر امنیت، آزادی و... توجه کند و همچنین باید به یاد داشت که کنشگری در حوزه‌ی کوئیر نیز به اشکال مختلفی انجام می‌شود و آشکارسازی به صورت گسترده، نه یک الزام، بلکه صرفاً شکلی از کنش‌گری است.

### توصیه‌هایی برای آشکارسازی

اساساً هیچ راهکار کلی برای آشکارسازی وجود ندارد و همچنین روشی که یکی از ما برای آشکار کردن هویت خود برمی‌گزیند لزوماً برای دیگران کارساز نیست. باید توجه داشت که وقتی ما بخش مهمی از هستی خود را که بابت تبعیض‌های موجود، خوشایند اکثریت جامعه نیست به اشتراک می‌گذاریم، موجی از خشونت، کنجکاو و پرسش‌های متفاوت و آزاردهنده‌ای به سمت ما سرازیر می‌شود. آشکار شدن هویت بسیاری از ما بسته به موقعیت و بستری که در آن زندگی می‌کنیم، ممکن است شرایط پر خطری را در پی داشته باشد. از همین رو است که وقتی یکی از اطرافیان ما در شرف آشکارسازی است بهتر است بدانیم که او بیش از همیشه به حلقه‌ای امن برای اشتراک احساسات و توصیف شرایط خود نیاز دارد.

تشکیل حلقه‌ی امن و حمایتی شامل افراد امین و کمک‌کننده، گنجاندن روانشناس معتمد با رویکردهای غیرتبعیض‌آمیز در این حلقه، برای مشورت و کمک گرفتن مداوم، در نظر گرفتن مکان‌ها و محیط‌های امن قبل از آشکارسازی، کمک گرفتن از اشخاص سوم، مانند کنش‌گران یا روانشناس‌های معتمد این حوزه برای حرف زدن با افرادی که می‌خواهید برای آن‌ها آشکارسازی کنید و مواردی از این دست، از جمله اقدامات کمک‌کننده در روند آشکارسازی است. باید توجه داشت، همان‌طور که گفته شد، روند آشکارسازی ممکن است روندی چند ساله باشد، برای همین در بازه‌های مختلف کمک گرفتن از دوستان امین، کنش‌گران و متخصصین این حوزه می‌تواند کمک‌کننده باشد.

آشکارسازی محدود: این آشکارسازی نه به صورت کاملاً عمومی بلکه برای شخص، اشخاص و گروه‌های مختلف و در فضاهای متعدد انجام می‌شود. به عنوان مثال، ممکن است فردی برای یک یا چند فرد امن و نزدیک، مانند دوستان و یا یکی (چند) از اعضای خانواده‌ی خود آشکارسازی کرده باشد و در نزد افراد دیگر از خانواده یا به صورت کلی جامعه، آشکار نباشد. عده‌ای از افراد ممکن است که صرفاً در در فضای مجازی هویت خود را آشکار کرده باشند اما این بدان معنا نیست که خارج از فضای مجازی هم به عنوان یک کوئیر آشکار باشند. به همین دلیل مهم است در نظر داشته باشیم که آشکار بودن فرد در فضای مجازی، به معنای آشکار بودن وی در سایر فضاهای خارج از فضای مجازی نیست.

شماری از کارگرهای جنسی نیز در محیط‌های فعالیت خود یا در حین کار آشکار هستند. به علاوه، به دلیل انگ‌انگاری‌ها و تبعیض‌های ناشی از (Slut-Shaming)، مسئله‌ی آشکار بودن برای کارگرهای جنسی جامعه‌ی LGBTQ+ ممکن است مسئله‌ای دو لایه باشد، به این معنی که فرد در فضاهای مختلفی هویت خود را آشکار کرده باشد، اما فعالیت خود در زمینه‌ی کار جنسی را آشکار نکرده باشد، یا هم از نظر فعالیت و هم هویت در گنجه باشد و یا بالعکس. مسئله‌ی بیش از یک لایه بودن آشکارسازی فرد و تفاوت گستره‌ی آشکار بودن در ابعاد مختلف، به شکل ویژه در رابطه با مسائلی چون STD یا معلولیت نیز وجود دارد. آشکارسازی گسترده: این نوع از آشکارسازی بیشتر به منظور رفتاری کنش‌گرایانه و جهت پیش‌برد آگاهی در حوزه‌ی کوئیر با حضور فرد در رسانه‌ها، کمپین‌ها و تجمعات صورت می‌گیرد و فرد برای طیفی گسترده‌تر از اعضای خانواده، فامیل، دوستان و... اقدام به آشکارسازی می‌کند. در اینجا باید اشاره کرد که این نوع تعریف از آشکارسازی با شرایط بسیاری از کشورها نظیر ایران، ممکن است عواقب گسترده‌ای از جهات مختلف برای افراد داشته

۱) Slut-shaming: عبارتی در اشاره به تحقیر، توهین و خشونت علیه کارگرهای جنسی و به علاوه علیه عاملیت جنسی زنان و افراد.

## زمان مناسب

به طور کلی هیچ زمان مناسب مشخصی برای آشکارسازی ما وجود ندارد اما بهتر است اگر قصد آشکارسازی برای فردی را داریم، بهترین زمان را برای صحبت با او انتخاب کنیم. این زمان مناسب می‌تواند به این معنی باشد که ما و فرد مقابل در در آن موقع در شرایط روانی مناسب و کم‌تنش هستیم. این مسئله می‌تواند به گفتگوی بهتر کمک کند. به یاد داشته باشید که اگر در هر سنی هستید و آشکارسازی نکرده‌اید، چیزی از تجربیات و هویت شما کاسته نشده است و هویت و درک و شناخت شما از خودتان معتبر است.

## مکان مناسب

مانند زمان‌بندی، مکان مناسب هم می‌تواند نقش مهمی در امنیت ما طی روند آشکارسازی داشته باشد. برخی از مکان‌ها ممکن است برای شما امن‌تر یا راحت‌تر از مکان‌های دیگر باشند. مثلاً شاید گفت‌وگوی میان ما و فرد یا افراد مقابل در اماکن عمومی به نسبت اماکن خصوصی (مثل خانه) امن‌تر باشد. گاهی حتی راه‌های غیر مستقیم و با حفظ فاصله‌ی فیزیکی مانند ارسال نامه، پیامک و... یا تماس تلفنی و مواردی از این دست مناسب‌تر است. نکته‌ی مهمی که باید به آن اشاره کنیم این است که پیش از آشکار کردن هویت و گرایش جنسیتی خود از رویکردهای فرد مقابل نسبت مسئله‌ی LGBTQ+ اطمینان حاصل کنیم و اگر متوجه هر گونه افکار و رویکرد خشونت‌آمیزی نسبت به جامعه‌ی LGBTQ+ در فرد شدیم، بهتر است کمی در عنوان کردن موضوع تعلل کرده و امنیت خود را در اولویت قرار دهیم.

## کلام آخر

با وجود اجبار و دشواری زندگی در گنج، تا حد قابل توجهی اما، امکان آشکارسازی برای افراد، متأثر از جایگاه اجتماعی آن‌ها و به تبع امتیازات‌شان بوده و یک مسئله طبقاتی است که در گروه منابع و امتیازات اجتماعی ما قرار دارد. همه‌ی ما به دلایلی که پیش‌تر نیز به آن‌ها اشاره شد به یک اندازه از امتیازات بهره‌مند نیستیم. بنابراین القای

وجه‌ی قهرمانانه و کنش‌گرایانه به این مسئله می‌تواند بار سنگینی بر دوش افرادی که با تبعیض‌های مضاعف روبرو هستند قرار دهد و منجر به به‌حاشیه‌راندن شدن بیشتر آن‌ها شود.

آشکارسازی از اساس به هویت ما و میزان شناخت و آمادگی ما برای بیان آن مربوط است و جوانب گسترده‌ای از زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به همین خاطر آشکار شدن هویت و گرایش جنسیتی / عاطفی افراد تنها باید با اذن و اراده‌ی خود فرد صورت بگیرد و دسته‌بندی کردن افراد بر اساس ظاهر، پوشش و درکل بیان جنسیتی و بر پایه‌ی حدس و گمان به هیچ عنوان اخلاقی و جایز نیست و می‌تواند عواقب جبران‌ناپذیری داشته باشد.

Abigail Cope Saguy

Harvey Milk

منبع: [رنگالری](#)

متن بالا را گردانندگان وبسایت رنگالری با اجازه نویسنده متن برای انتشار گسترده‌تر آن به آوای تبعید سپردند.

# شعر

د. د

شاعر، زن ترنس\* و فمینیست ساکن ایران است  
که در حوزه‌های فمینیستی و حقوق افراد ترنس\*  
فعالیت دارد.

عروس

پشت سر،

هوای خانه‌ی پدری،  
به بوی غذا آمیخته بود  
اهالی،  
خود را برای شب آتی آماده می‌کردند...

درمان تبدیلی

از این چهارچوب سفید بی‌ثمر جز انعکاس رنج...  
از هوای مسموم از پژواک نظریات ترس و یأس...  
از زمان غلیظ و سنگین بر سینه...  
با تمام توان زنانگی‌ام خسته‌ام!

من نماد بیهودگی سنت انقراض بشرم!

من را بکش بیرون؛

از آغوش روپوش‌های سفید،  
از لابه‌لای الکترودهای مغزی،  
از زیر دستکش‌های پلاستیکی،  
از روی برانکارد ریکاوری...

من از این درمان دردآفرین...

از این هویت مزین به بانداژ، پنبه و الکل،  
با تمام توان زنانگی‌ام خسته‌ام!

من می‌خواهم جاری شوم،

در التهاب گرم خیابان؛  
در فریادهای داد داد داد؛  
در هوای پس از انهدام؛  
و در دشت‌های سیال تاریکی...

من فرزند سایه‌ی درخت گردو هستم

می‌توانم زایمان شب را تصور کنم!

من من،

من را بیرون بکش

لب‌هایش را از خون سرخ کرد،

خدا را با دوده سرمه کرد  
گوشه‌ی چشم‌هایش کشید.

زنبق روییده بر گور خواب را

به شب جاری گیسوانش زد،

کوکب‌الغول را بر گوش چپ

و رشته مراوریدی بر گردن آویخت.

با لباس سفیدی به تن،

با همه کارهای کرده و نکرده؛

تمام رنجی که بر بوم زندگی پاشیده،

آماده و ایستاده،

زمان را در دهان مزمزه کرد

و به شکوه درک عصرگاه اندیشید.

او عروس خانه‌ی پدری بود.

دوربین به سوی او چرخید

و آخرین تصویر طغیان ثبت شد.

با چمدانی پر از یاس و محمدی

لابه‌لای کل کشیدن زنان و ورجه و ورجه‌ی کودکان

راهی شد

به سوی

ضیافت

اتمام پوچی.

—  
 خدا  
 تو را خواهم بوسید  
 در شب روشن ضیافت  
 از پس راه آمده  
 از جریان خون  
 تا سریر کنار سدره المنتهی  
 و در گوشات زمزمه خواهم کرد:  
 من هم تو را دوست ندارم  
 و بدین سان نمی توانم  
 نگهدارم آبیگینه‌ی عصمت را...  
 خواهم‌اش شکست  
 و با تکه‌ای از شکسته‌هاش  
 خون تو را جاری خواهم کرد  
 تا آسمان هفتم خاموش شود.  
 و،  
 ما آزاد خواهیم شد...  
 آزاد در تاریکی  
 آزاد از عشق،  
 و دوست نداشتن تو...  
 شیطان  
 در میانه‌ی بستر  
 لابه‌لای نسیم نفس‌های تو  
 در محراب گلو تا چانه‌ی من  
 به آرامی نجوا خواهم کرد:  
 من هم آزاد نیستم...  
 چون خودت، مالک عصیانم نیستم...  
 کامروا ایم، اما از الزام طغیان...  
 و  
 در پس نگاه متعجب تو

خواهم چشید چون آب کوثر  
 آخرین جرعه از بوسه‌ی تاریک لب‌هایت را  
 و مزده خواهم داد:  
 دوستت دارم،  
 اما نمی توانم...  
 نوازش ماشه به امید آزادی‌ات  
 آخرین پیشکش عاشقانه‌ام خواهد بود  
 و در پس آن  
 این من ام  
 که در افق به سوی پرتوی نیستی خواهم رفت.  
 زن  
 با تو بودم،  
 با تو هستم،  
 با تو خواهم ماند...  
 بعد از تمام رژه‌های مرکبی واژه‌ها، برای خبر قتل خدا  
 و رقص میانه‌ی شعارها، برای مزدگانی مرگ شیطان  
 و فریادهای «زن چیست؟»، این من ام  
 که با تویی که خدا و شیطان را زاییدی  
 در آینه به معاشقه خواهم نشست  
 نطفه‌ی این معاشقه،  
 آگاهی است  
 به شکوه نیستی  
 و خنده  
 به حماقت ذهن‌هایی که زنانگی را محدود می‌کنند  
 در لا به لای اوراق زرد و کهنه‌ی کتاب‌های هستی.



## چند شعر از پیام فیلی



### پیام فیلی، شاعر و نویسنده کوئبر

تا پشتِ افق‌های سراسیمه دویدم؛  
غیر از من دیوانه در آفاق کسی نیست  
با مهرِ سکوت‌م به دهن، آخرِ این خط  
من آمده‌ام نقطه‌ی پایان بگذارم

\*دیوانه‌ای به تازگی از بند رسته است  
این مژده را به حلقه‌ی طفلان که می‌برد؟ (صائب تبریزی)

به پیراهنِ پاره‌ام شک نکن!  
من از سوی کنعانیان آمدم  
من ام، این سوارِ مسلح به هیچ،  
که از فرطِ مُردن به جان آمدم  
به پیراهنم شک نکن خوبِ من،  
به این خرقه‌ی زرنگارِ عزیز  
که با دست خالی پس از قرن‌ها  
به خونخواهی ارغوان آمدم  
به پیراهنم شک نکن مهربان،  
تو می‌فهمی و می‌شناسی مرا  
اذانِ سحرِ وقتِ معراجِ باد  
تو دیدی که از آسمان آمدم  
به من شک نکن! من کماکان من‌ام، شراب‌ام که تلخ‌ام که  
مرد افکن‌ام!  
که در دامِ سروی چنین که تویی  
به قصد رهایی دوان آمدم \*  
ردایم منقش به نابوری،  
مُسلط به انواع افسونگری  
از این روز دربارِ خاتونِ شک  
به پابوسِ مردِ گمان آمدم  
لبم بی‌شماران غزل گفته است،  
رباعیِ سَرِ دوشِ من خفته است  
چو رازی که از چوبه آویختند  
نهانی نماندم، عیان آمدم!  
من‌ام، بیدِ ترسیده‌ای در کویر  
که دنبالِ مجنون دوان‌ام هنوز

من آمده‌ام، آمده‌ام تا ز سرِ شوق  
خورشید از این ورطه‌ی تاریک برآرم!  
تا دستِ شفق را به اقاقی برسانم  
یا ابر شوم، از سرِ تشویش ببارم!  
من آمده‌ام تا به تناول بکشم دست،  
از پیرهنت پنجره‌ها را بگشایم  
تا ابر و کبوتر بکشم روی سکوت،  
من طاقت پرهیز و مراعات ندارم!  
دیوانه‌ام از بند به هر ورطه گریزان،  
من مژده‌ی طفلانِ سرِ کوچه‌ی هوش‌ام\*  
گاهی به جنون در شبِ زندانِ سکندر...  
گاهی به تَفَنُّن به سرِ چوبه‌ی دارم...  
من آمده‌ام تا به تماشا بنشینم  
در آینه زاران شما حیرت خود را  
اینجا که من ام در اثرِ وهم و هیاهو  
از خود خیرم کو که خبر از تو بیارم؟  
من آمده‌ام خرمن غوغا بفشانم،  
در خواب، به عادت غزل نغز بخوانم  
بنیان بکنم طایفه‌ی داس به دستان، در مزرعه‌ی سبز  
فلک ماه بکارم!  
از فرط عطش باد و بهارم همه در دست،  
بر پیرهنم ابرِ سپید از سرِ تسلیم  
بیگانه از آداب و بری از غمِ تقویم،  
من آمده‌ام سر به مغیلان بسپارم!

نیمه شب بی دلیل می خندند، وقت‌هایی که خواب می بینم  
 جابه‌جا در محله و میدان  
 تسمه‌ها محکم‌اند و بر پا، دار

ای خیال مصور زرتار!  
 سیره‌ی پر کشیده تا بسیار!  
 یاد آرم عروج سبزت را! یاد آرز سقوت من، یاد آرا!

منم، سرو خشکیده‌ای قعر باغ  
 که از فرط وحشت، روان آمدم

رفیقِ قدیمِ غزل باز من!  
 هم آواز هم ساز هم راز من!  
 به تعبیر پیراهنم شک نکن، من از خواب زندانیان آمدم

یک ژوئن ۲۰۲۳ حيفا

\*در آن نوبت که بندد دست نیلوفر  
 به پای سرو کوهی دام...  
 نیما یوشیج

یاد آرز شمع مرده یاد آرا!...  
 علی اکبر دهخدا

عکس‌هایت مدام می‌گریند،  
 عکس‌هایت مدام بر دیوار...  
 عکس‌های تو قاب می‌گیرند سال‌ها را به قصد استمرار  
 گاه، دیر از سقوط برگشتم،  
 گاه اصلاً به آسمان نزدم  
 باز اما به خویش لرزیدند  
 قاب‌ها را به سینه‌ی دیوار  
 چشم‌هاشان شبیه مادر نیست،  
 چهره‌ها درهم‌اند و خط‌ها گنگ  
 رو به ابهام و کهنگی دارند  
 پاسبانان واپسین دیدار  
 دایم از یک سقوط می‌گویند،  
 زیر گوشم مدام می‌خوانند؛  
 از سر انتظار و در ایوان  
 دست بردار و باز پا نگذار!  
 عکس‌هایت دروغ می‌گویند،  
 هیچ برقی به دیده‌هاشان نیست  
 قاب‌ها خالی و گلوها پر،  
 اشک‌هاشان کم است و غم بسیار

## چند شعر از نیما نیا

شبیهِ، همیشه از من بوده است!  
من ای که تا کجایت رفت و دراز کشید.  
احساس کشیدن می‌کند پوستم  
و این شهر یک بریدگی دارد شبیه زخم  
پهلوی گرفته است برایت  
شبیهِ، همیشه از حالتَم سر زده‌ای تو،

آمدی  
رفتنات را ریختی کنار من  
و کار از دست هیچ کدامان دیگر زمین نخورد  
نخورد  
و به قسمت‌های من نخورد  
تا شبیه سال‌هایی شویم که دوربین  
قول داده بود  
با هیچ کس‌های نزدیک‌مان  
نشسته‌ای از هم داشته باشیم.

۳.

تو تکه‌ای  
از همه چیزهای مهم بودی  
از میان تمام مردانی  
که روی جلد مجله‌ها  
دراز کشیده‌اند  
و حتی  
از تمام خطوط روزنامه‌ها  
وقتی چشم‌هایم،  
تیتَر درشت یک شهر بود  
و آفتاب تا زیر پیراهنم رسیده بود.

تو تکه‌ای  
از تمام لباس‌هایم بودی  
که در تراس حلق آویز می‌شدند  
اما  
باد بی‌هوا می‌آید  
و مرا که روی جلد شهر خوابیده‌ام،

از هزار صورتی که می‌کشم  
یک کدام‌شان گردن ندارد، یک کدام‌شان نزدیک بودم  
امروز  
از میان شان‌هایم پرتاب شود.

چه صبح دل‌انگیزی افتاده است که نزدیک بودم از چند  
حرف تیز.

می‌خواهی از میان عمر، باقی روزهایم را مشت کنی  
بگذارای توی جیب؟  
جیب دهان دیگری است با اعصاب کفش

با زبان ران‌هایت نامم را بگو!  
بگو نیم‌مای ما که نمی‌شود زبان بسته را بگیرد و پرتاب  
شود!

که نزدیک بود ارتفاع بگیرم امروز!  
من نزدیک بوده‌ام عزیزم  
با صورتی شبیه، با دهان جیب و دست‌های قیچی .  
تا به حال از گلوی من لحظه‌های فرو رفته را چشیده‌ای؟  
تا به حال نامم را بریده‌ای بگذارای روی سینه‌ام؟  
چقدر از دست ساعت بر نیامدی و من هنوز یک مشت  
از تو را با کسی در میان نگذاشته‌ام.

۲.

نشسته‌ام تا صبح، شبیه تو می‌شود

همین که بیداریات را کنارم می‌گذاری  
می‌دانی چطور باید وحشتم کنی

ورق می‌زند.

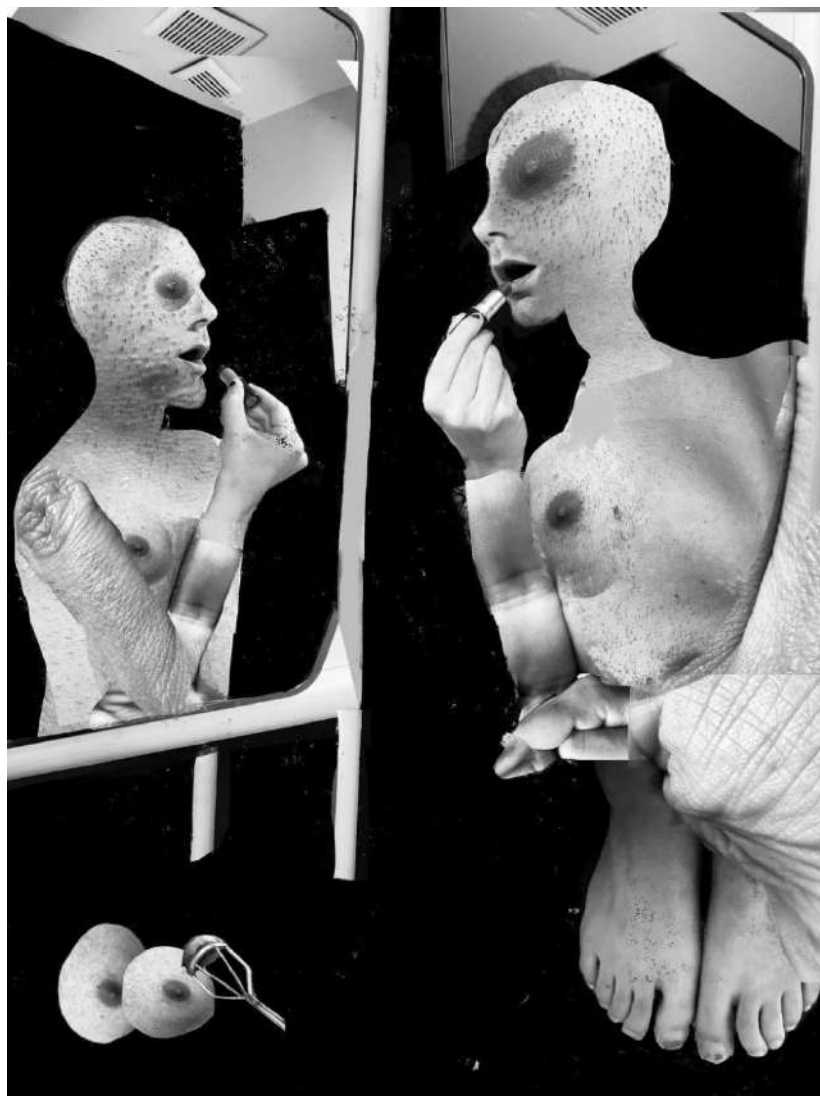
تو تکه‌ای

از همه چیزهای مهم بودی

از تمام مردانی

که یک عصر

پشت میز کافه‌ها سر کشیده‌ام.



## ترجمه، معرفی کتاب

## داریا لامارکه



## کونی‌ها

مترجم: رها غیائی، کنشگر کونیر، سلامت و بهداشت جنسی

«کونی‌ها» نام کتابی است که در زبان اصلی خود "Pasivas" و به صورت اسم زنانه، نام‌گذاری شده است. نام کتاب در زبان اسپانیایی هم‌چنین مترادف «منفعل‌ها» نیز است. اما نویسنده این کتاب داریا لامارکه، که خود را در این کتاب به عنوان «زن‌پوش» هویت‌یابی می‌کند، سعی دارد تا با فرم‌دادن دوباره عنوان کتاب، مفاهیمی نظیر «نافرمان‌بر»، «بی‌حیا»، «عصیان‌گر» را به مخاطب خود برای عنوان این کتاب، معرفی کند. «کونی‌ها» گزارشات جنسی نویسنده است. روایاتی از بدنی گاییده شده، که «گاییده شدن» را به عنوان فرصتی برای فکر کردن، به چالش برانگیختن، شهادت دادن و آشکارسازی بدون هیچ شرمی انتخاب می‌کند. این کتاب، به گستره‌ی مرز هنجاری که معمولاً مردم را به «کسانی که قدرت اعمال می‌کنند و کسانی که تسخیر قدرت شده‌اند» تقسیم می‌کند، می‌شورد، مرز را در هم می‌شکند و در برابر منطق دوتایی فاعل و مفعول که رفتارها را بر اساس موقعیت بدن‌ها طبقه‌بندی می‌کند، با کنایه، بازیگوشی و ماجراجویی می‌ایستد و منطق آن را به چالش می‌کشد.

داریا، اکتیویست و فرد ترنس نان‌باینری از کشور اکوادور است. او را در شب نقد و بررسی کتابش دیدم. بخشی از کتاب را آن شب خواندیم. با خودم گفتم این

همان گزارشات جنسی است که تجربه‌ی زیسته‌ی من هم هست. ما هم این‌ها را زندگی کرده‌ایم. روایت‌هایی از «مفعول» بودن که به‌خاطرش ما را دچار شرم کرده‌اند. آن شب یادم آمد که زمانی دوستی به من گفته بود: «تو اعتیاد به سکس هیجان‌انگیز داری». می‌دانستم چه جوابی باید به آن دوست بدهم، اما نمی‌توانستم آن جواب را جمله‌سازی و قاب‌بندی کنم. داریا در این کتاب آن جواب را به خوبی و با ظرافت نوشته است. بعد از آن شب تصمیم گرفتم این کتاب را ترجمه کنم به فارسی. در ادامه، بخشی از ترجمه این کتاب را خواهید خواند.



وقتی به من تجاوز کردند، کاندوم نداشتند. ده سال از اولین باری که به من تجاوز کردند می‌گذره. هم‌چنین، اولین باریه که این‌ها رو می‌نویسم. شما الان می‌گید: «یه داستان دیگه!».

ولی.. این روایت علیه متجاوزین نیست، این یه داستان اروتیک‌ئه درباره شادی، لذت، شهوت، ارضا، تعالی دانش-قدرت، همون چیزی که میشه به اون میگه علوم جنسی! و همونی که به گوشت تن کونی‌های فرمان‌پذیر و طالب حکمرانی می‌کنه که یه جایی، از طریق "رفاقت"، به عنوان "سبک زندگی" ما رو به Ars Erotica که فوکو به تصور درآورد، برسونه.

شانزده سال داشتم، با پاهای باریک و یه عالمه پشم دوران بلوغ! چند ماهی بود که با مردهای ناشناس صحبت می‌کردم. اونقدر قدیم بود که بهشون اس ام اس می‌دادم. خیلی دلم می‌خواست اسباب بازی یک مرد بشم، خودم رو به جامعه‌ی مردانه عرضه معرفی کنم. باز کنم!



رها غیاتی، کشگر کونیر، سلامت و بهداشت جنسی

جیووانی، سی و پنج ساله بود، قدمی بر نداشت. جرأت نکرد من رو تبدیل کنه به یکی از اون صدها دوست پسرهای جوونش، خیلی جوونش! مثل پائول خیلی جوون، همون هم کلاسی دوران دبیرستان، همونی که بدون اینکه کسی بدونه، ید طولایی داشت در تلکه-کردن پیرهای لاسو در عوض یه کم نوازش. ظاهراً با جیووانی خیلی پرچونگی کردم، حشرش رو خوابوند!

ارتباطش رو با من قطع کرد! یه باره هفته‌ها کار به باد رفت. هیچ کسی رو نداشتم که من رو وا کنه. اما به زودی اولین کیر از راه رسید تا بذاره توی کون آبدار من. کیر صاحب استودیوی رقص که با پولی که از کار تابستانی پس انداز کرده بود، برگشته بود. یه مرد قدبلند برای شلوار بی‌خشتکم، یه مرد جا افتاده برای تن لاغرم، یه مرد مسن برای جوانی من. کریستین دیگه چهل سال رو داشت. معلم اینفورماتیک بود تو یه مدرسه خصوصی کوچک و صاحب یه گروه رقص محلی. معلم

من هم بود، دوست پسر هم، رئیس، شوهرم، حزب من و یا در واقعیت من ملک اون بودم.

یکی دو ماهی گذشته بود از اولین باری که براش رقصیده بودم و به من گفته بود که احساس تنهایی می‌کنه. دوست پسرش که او هم معلم رقص بود، بهش خیانت کرده بود و از هم فاصله گرفته بودند. بینشون سکس نبود.

از من خواسته بود که مشاورش باشم، دلال محبتش و رفیقش.

یه بعد از سال ۲۰۱۲، با هم توی سالن رقص خالی تنها شده بودیم. ازش خواستم اجازه بده روی کامپیوتر شخصی‌اش نتیجه‌ی آزمون دانشگاه دولتی، که اونجا ثبت‌نام کرده بودم رو چک کنم. Eruka! می‌شدم یه جوون دانشگاهی، اولین توی خانواده‌ام. وقتی خبر رو بهش گفتم، از پشت بهم نزدیک شد و خیلی زیرکانه بدن من رو احاطه کرد. بوش عالی بود. ساعد دستاش به دور عضلات گردن‌ام. موهای دهه هشتادی‌اش. چشم‌های سبز و پوست دارچینی رنگاش. تمام این مرد افتاده بود روی من و من رو جشن می‌گرفت. گفتم چیکار می‌کنی. بهم جواب داد دوست‌های خوب همدیگرو محکم بغل می‌کنن، مثل مردها.

یه تماس تلفنی اون لحظه رو قطع کرد و قلب‌ام سبک شد. تلفن رو که قطع کرد، مستقیم اومد سمت لب‌هام. زبونش دور لب‌هام رو قاب گرفته بود. دست‌هاش از فشردن استخوان‌های ریز من دست بر نمی‌داشت.

من رو خم کرد و کمر بندش رو باز کرد. از روی زمین داشتم نگاه‌اش می‌کردم. نوازش‌ام کرد. بالاخره یه مرد داشت منو متعلق به خودش می‌کرد. بی‌تجربگی من

آشکار بود. از اینکه دندان‌های من می‌رفت لای پوست ختنه‌گاه هنوز ختنه نشده‌اش شاکی بود.

یک سیلی برای آموزش دادن‌ام، برای آزمایش کردن‌ام.

یه تماس تلفنی دیگه.

این دفعه، وقتی تلفن رو قطع کرد، مستقیم اومد به سمت کونم. سینه‌ام رو چسبوند به یکی از آینه‌های توی سالن. صورتم در حال التماس بود، التماس این که همه چی ادامه پیدا کنه و هیچ تماس تلفنی دیگه‌ای نباشه. صورتم التماس می‌کرد، منعکس شده بود توی آینه. برجستگی کیرش غیر قابل اجتناب بود. کون من رو وا کرد و من رو گایید. سرد و سریع.

خیلی درد داشتم، خیلی. اینقدر درد داشتم که پاهای کوچیک‌ام روی پنجه‌ها بلند شده بودن. من خیلی قدم کوتاهاه و اون داشت من رو می‌گایید.

وقتی کارش تموم شد، مشتاقانه نگاهم کرد.

یه لبخند -از روی رضایت کامل- روی لب‌هاش نقش بسته بود.

به‌هم گفت دوست داره دفعه‌ی بعد کون‌ام کامل اپیلاسیون شده باشه. که وقتی کیرش رو ساک می‌زنم دندون نزنم، که دوست نداشت وقتی داشت منو می‌کرد، اینقدر نق بزنم.

آه، دوست پسرش حق داشت که می‌گفت پاهای من به اندازه کافی برای وحشی‌گری‌های یک مرد قوی و آب دیده بود؛ یک مرد واقعی.

ماه‌ها گذشت، یه عالمه پنتریشن، یه عالمه جشن، خیلی، خیلی، خیلی. تا وقتی که تشخیص دادن من

اچ‌پی‌وی دارم و پوست ختنه‌گاه اون رو که زگیل‌های بزرگی شبیه به گلم کلم زده بود، بریدند.



از اولین باری که کریستین من رو گایید، سه سال گذشته بود.

پشت‌بند یه جر و بحث سنگین، رابطه‌ای رو که من فکر می‌کردم مونوگامی هستش، تموم کردیم. با قلبی شکسته و کونی هر دفعه بازتر از قبل، دوباره شروع کردم به ارتباط با مردهای ناشناس. این دفعه در یک گروه فیسبوکی که اجازه می‌داد خرگوش‌های کوچک با خرگوش‌های بزرگ‌تر ارتباط برقرار کنند.

اسم‌اش رو یادم نمیاد، اما قیافه‌ش رو چرا. به مرد ۲۶ ساله بود، لاغر و قدبلند. تو منطقه‌ی ساحلی کشور به دنیا اومده بود و سال‌های زیادی بود که اینجا در پایتخت زندگی می‌کرد.

خیلی رک و مستقیم بود. سکس می‌خوام (البته که مجانی). آدرس خونه‌اش رو برام فرستاد و روز و ساعت رو هم تعیین کرد که به دیدنش برم. همونطور که دوست دارم. یه روز جمعه بود. به شدت گرم و آفتابی. دو ماه می‌شد که کریستین و من نه هم رو دیده بودیم، نه با هم چت کرده بودیم و نه هیچ کار دیگه.

مرد ۲۶ ساله مرتب به من پیام می‌داد. گفته بود که چند وقتی‌ته که هموروئیدش رو عمل جراحی کرده است. باهاش احساس هم‌دردی کردم. منم هموروئیدهای خودم رو داشتم. اینطوری که در زمان ملاقات‌مون نقش‌ها واضح بود، اون من رو می‌کرد و من هم اجازه می‌دادم. مختصر و مفید. همونطوری که مردها هستند. همونطوری که باید باشند. همونطوری که می‌خوان باشند. مضطرب بودم. به جز کیر کریستین، کیر دیگه‌ای توی کون من نرفته بود. آره،



زندگی م خیلی حوصله سر بره. با هیچ کدوم از اون هم دانشگاهی هام که هر روز می دیدم سکس نداشتم. با هیچ کدوم از اون هم گروهی های رقصم که بدن های بی نظیر داشتند، سکس نکردم. حتی کروزینگ هم نکرده بودم. همونطوری که یک زن متأهل بالای سی سال باید زندگی کنه، زندگی کرده بودم: متأهله.

چند دقیقه قبل از رسیدن به خانه ی مرد ۲۶ ساله، داغی حشر جای خودش رو به واقعیت داد. داشتم در منطقه تاریخی شهر قدم می زدم و وارد شدم به محله ای که منطقه ی قرمز قلمداد می شد "la Mama Cuchara de la Loma Grande". همه این کارها رو می کردم چون اینکه حسرت یه چُسه توجه از یه مرد بزرگتر از خودم یه لحظه هم قطع نشده بود.

وقتی که زنگ خانه رو زدم، کسی بیرون نیومد. روی موبایل ام یه نوتیفیکیشن اومد. «در رو هل بده، بیا آخر راهرو، دست چپ»، پیام رو خوندم، مختصر و کوتاه. برام روشن بود که مرد ۲۶ ساله، نه پایین میاد، نه من رو می پذیره. در واقع، حتی نمی خواست به خودش زحمت سلام و علیک با من رو به خودش بده. نه اسمش رو به من بگه، نه حتی تو چشم نگاه کنه.

وارد شدم. یه کم جلو رفتم. اونجا بود. بلافاصله کمر من رو به سمت راهرو کشید. به سمت کابین کوچک چوبی ای اشاره کرد که به عنوان توالت و حمام محله استفاده می شد. به من گفت خودمون رو اینجا قایم می کنیم چون مادرش توی اتاق اجاره ای او بود. مادرش چند دقیقه ای می شد که رسیده بود و داشت برای خودش سوپ گرم می کرد. مراقبت هایی که فقط یه پیرزن از کونش می کنه.

گفت و گوی بیشتری نبود. پشت سرش وارد شدم. این اتاقک کوچیک، این حمام - که در زمان های دور منجمد شده بود- کپی همون حمامی بود که وقتی بچه

بودم و دیدن مادر بزرگم می رفتم اونجا حمام می کردم. آیا فکر کردن به مادر بزرگی که ازش متنفری، چند دقیقه قبل از اینکه تو رو بگان، عجیبه؟ همیشه برای من در موقعیت های خنده دار اتفاق میفته. با یه حرکت، مرد ۲۶ ساله دستور داد در فرسوده ی چوبی رو ببندم. کمرم رو گرفت و من رو به پشت روی سینک کوچکی هل داد. بالای سرم یه تیکه آینه آویزون شده بود. شکسته، قدیمی، کثیف. لبخند من ظاهر شد. دست هاش رو برد توی لباس من. همون پوستی رو لمس می کرد که فقط مال کریستین بود. انگشت هاش زمخت و زبر بودند. نفس هاش به شماره افتاده بود و دندون هاش رو به پشت گردنم فرو کرد. من بچه گربه ای به دام افتاده بودم.

کیرش رو حس کردم که به کونم مالیده می شد. بهش گفتم مراقب مال من باشه، همورئیدای من. اما اون دیگه نمی شنید. یه جوری که انگار اصلاً من حرف نمی زنم. به خاطر دردی که توی کونم حس کردم، کمی هلش دادم که وایسته. ولی مرد ۲۶ ساله یه جوری واکنش نشون داد که انگاری اون دردش اومده، انگاری همورئیدهای اون بود، جراحی اون بود.

چقدر التماس کرده بودم که این مرد من رو بگاد. اونجا چیکار می کردم؟ یه جنده به یه تخت نیاز داره، به یه سالن، یه در، یه صندلی، یه ملافه برای کثیف کردن، یه کاندوم. اینارو نیاز داره. طولی نکشید که مرد ۲۶ ساله، آبش رو ریخت توی کون من. با یه حرکت دیگه، در رو من به نشون داد و گفت که موقع خروج سر و صدا نکنم، که مادرش، که همسایه ها، که...

به خیابون که رسیدم، گوشی رو برداشتم، شماره کریستین رو گرفتم و منتظر موندم که صداش از اون طرف خط پذیرای من بشه. اون شب به آغوش اولین متجاوزم برمی گشتم.



با ضربه‌ی سیلی یخ زد. صورتم می‌سوخت، چشمام تمرکز نداشتند. زمان زیادی بود که کسی من رو نزده بود. خیلی وقت بود که مادرم دیگه به من سیلی نمی‌زد. واکنشی نشون ندادم. دستم رو گرفت و بازوم رو کشید. من واکنشی نشون نمی‌دادم. اون حرف می‌زد. به من می‌گفت که همه‌ی اون استودیو، اون آینه‌ها، همه‌ی اون کسب و کار برای من و او بود. که من هیچی نمی‌فهمیدم و اون برای آینده هردوتامون سخت کار می‌کرد. من رو محکمتر هل می‌داد و پاهای من دیگه راه نمی‌رفتند، بالاتنه‌ام کمتر از یه متر و نیم با زمین فاصله داشت. این کیسه‌ی عضله رو تا نیمه‌ی سالن رقص کشید، کریستین من رو می‌کشید. من گریه می‌کردم.

چقدر زمان می‌تونست گذشته باشه؟ سالن رقص که بی‌نهایت نبود.

سمت چپ بدنم تیر می‌کشید. فکم می‌پرید. حرف نمی‌زد.

کریستین من رو از روی زمین بلند کرد و گوشه‌ی انباری‌ای که لباس رقصنده‌هاش اونجا تلنبار شده بود، انداخت.

کنارم دراز کشید و صورتم را نوازش کرد. شونم رو به سمت زمین هل داد. داشت من رو می‌گایید، مثل همیشه، بدون کاندوم، وسط لباس‌های فانتری. پری‌ها، پرنسس‌ها، جادوگرها.

فکر می‌کردم داریم با هم آشتی می‌کنیم.

کمتر از یک ساعت طول کشید تا رسیدم به استودیوی رقصش. اونجا بود، داشت برمی‌گشت از اونجا. یکم صبر کردم تا با هنرجوهای جدیدش خداحافظی کنه. مثل وقت‌هایی که فقط از دستم عصبانی بود، به استقبالم اومد. کلمات کوتاه، نگاه نافذ و حال و هوای توهین‌آمیز که خیلی هم دوست داشت. کریستین عادت داشت یه لباس فرم خاکستری که خودش درست کرده بود بپوشه. گرم‌کن گشادی که از پارچه پلاستیکی درست شده بود. شلوار پاچه‌راسته‌ای که عضلات پا و کونش رو به خوبی نشون می‌داد. ژاکتی که شکمی که ازش خجالت‌زده بود و بازوهایی که بهشون افتخار می‌کرد رو عیان می‌کرد. زیرش تی‌شرت سفیدرنگ یقه‌هفت. بارها دستم را زیر آن لباس برده بودم و سینه‌اش رو را لمس کرده بودم.

مکالمه خیلی طول نکشید که حالم سر جاش اومد. کلی مدعی شدم. (همه چیز رو به روش آوردم). تمام اون مکالمه‌های شهوانی که با پسرهای دیگه داشت، تمام اون آهنگ‌هایی که باهاشون با هنرجوهاش لاس می‌زد، تمام اون وقت‌هایی رو که تو چشام نگاه نمی‌کرد، تمام تعریف‌هایی که از من نکرده بود، تمام اون دست‌ردها به امیال جنسی من، همه رو به روش آوردم.

کریستین از جاش تکون نخورد و همونجا مونده بود. پاهاش عین ستون‌های معماری یونان و چشم‌هاش مثل حلقه [سائورون](#) بود. جوش آورده بود. اولین باری بود که در چهره‌اش این همه چیز می‌دیدم. کینه، من رو تبدیل کرده بود به گربه‌ی زیر بارون (اسم یه ترانه‌ی عاشقانه‌ی اسپانیایی). میو کنان، شاکی، از شدت خشم به خود پیچیده. اینقدر غرق در احساس دوباره‌ی همه چیز بودم که نفهمیدم کی به صورتم سیلی زد.

برگردان چند شعر از جاشوا جنیفر اسپینوزا

نخستین عشق من

نخستین عشق من سکوت بود.  
خود را از صفر ساختم  
و کسی گوش نداد.

این بهترین زمان زندگی‌ام بود.

عادت داشتم که لباس‌هایم را  
تا خشکشویی حمل کرده  
و دعا کنم که تمام مه‌های جهان  
احاطه‌ام کنند.

افکارم را رها کردم  
تا هم‌مسیر هواپیماهای در گذر شوند.

تمام زنانگی چسبیده به کام دهانم  
به غسل می‌ماند.

می‌دانستم که هیچگاه بد پیش نخواهد رفت  
پس هیچگاه واژه‌ای درموردش نگفتم.

—

**The Moon is Trans**

The moon is trans.

From this moment forward, the moon is trans.

You don't get to write about the moon anymore unless you respect that.

You don't get to talk to the moon anymore unless you use her correct pronouns.

You don't get to send men to the moon anymore unless their job is To bow down before her and apologize for the sins of the earth.



**My First Love**

My first love was silence.  
I built myself from scratch,  
And no one listened.  
This was the best time of my life.

I used to carry the clothes,  
To the laundry room  
And pray for all the fog  
In the world to surround me.

I'd let my thoughts  
Catch rides  
With passing airplanes.

All that womanhood  
Caught in the roof  
Of my mouth  
Was like honey.

I knew it would never  
Go bad  
So I never said a word  
About it.

او چشم به راه شماست،  
به آرامی ترغیب‌تان می‌کند  
و می‌گوید دمی دم ببندید لطفا.

دانشمندان نظریه‌پردازی می‌کنند  
که ماه، تکه‌ی جدا شده‌ی زمین  
بر اثر اصابت سیاره‌ای دیگر است،  
که حوا در آمده از پهلوی آدم است  
که...

آیا به قدرت نشنیدن صدای درون ذهن خود باور دارید؟  
من به قدرت نشنیدن صدای درون ذهن‌تان باور دارم.

سراسر گیج کننده است...

ما باید سخن بگوییم  
از راه‌های تشابه خون، و فضای بین ماه و زمین  
اما سرگرم کشیدن آن هستیم.

ماه اغلب مرده توصیف شده،  
گرچه بسیار سرزنده است.

مدت مدیدی است که ماه  
با بند بند وجودش  
حس عدم تمایل به مرگ را درک نکرده است،  
اما نه ظریف است  
و نه ضعیف.

او مدام از شما دوری می‌جوید  
با تنها راهی که دارد...

او هیچگاه چهره‌اش را از شما بر نمی‌گرداند  
بابت آنچه که ممکن است انجام دهید...  
او از هر آنچه که می‌شناسید بیشتر زنده خواهد ماند.

She is waiting for you, pulling at you  
softly.

Telling you to shut the fuck up already  
please.

Scientists theorize the moon was once a  
part of the earth That broke off when  
another planet struck It.

Eve came from Adam's rib.

Etc.

Do you believe in the power of not  
listening To the inside of your own head?  
I believe in the power of you not listening  
To the inside of your own head.

This is all upside down.

We should be talking about the ways that  
blood is similar to the part of outer space  
between the earth and the moon  
But we're busy drawing It instead.

The moon is often described as dead,  
though she is very much alive.

The moon has not known the feeling of  
not wanting to be dead

For any extended period of time

In all of her existence, but

She is not delicate and she is not weak.

She is constantly moving away from you  
the only way she can.

She never turns her face from you  
because of what you might do.

She will outlive everything you know.

ماه ترنس است

از این لحظه به بعد دیگر ماه، ترنس است.

از او ننویسید جز با احترام.

با او سخن نگویند جز با ضمیر درست.

مردمان را به سویس روانه نکنید

مادامی که در برابر او سر تعظیم فرو نیاورده

و بابت گناهان زمین طلب مغفرت نکرده‌اند.

و مردم از این می‌میرند.

این جهان از کجا آمده؟!  
نه که هیچ کجا...  
نه که هیچ چیز...

زنان ترنس مرده...  
که سرسری برای دمی در فیسبوک  
وارسی می‌کنی  
در حالیکه حول ارزشِ بازنشرِ ماجرای‌شان تصمیم  
می‌گیری...  
تمام این‌ها از جایی آمده...

بدن‌های آن‌ها گل نیست  
که در موردش با افرادی که هیچگاه نشناخته‌ای  
پچ پچ کنی...

وژاگانی بودند که چنین کردند.  
و همچنین دست‌هایی  
و تفنگ‌هایی  
و دندان‌ی  
و گوشتی  
و خونی  
و مردهایی  
و زن‌هایی  
و قوانینی  
و سیاست‌هایی  
و پلیسی  
و شواهدی  
که چنین کردند...

تا چه حد می‌توانم فریب‌تان دهم  
که آنچه انجام می‌دهم شعر سرایی است،  
نه التماس برای آنکه  
اجازه دهید که زندگی کنیم؟

### Poem (Let Us Live)

I'm tired of abstraction.  
No one says what they mean  
And people die from it.  
Where did this world come from?  
Not nowhere.  
Not nothing.  
The dead trans women  
You glance over  
For a few seconds on facebook  
While deciding if the story is worth  
sharing  
All came from somewhere.  
Their bodies are not flowers  
For you to whisper  
To people you'll never know.  
There were words that did this.  
There were hands  
And guns  
And teeth  
And flesh  
And hair  
And blood  
And men  
And women  
And laws  
And policies  
And police  
And witnesses  
That did this.  
How long can I keep tricking you  
Into thinking what I'm doing  
Is poetry  
And not me begging you  
To let us live?

اجازه دهید زندگی کنیم

از انتزاع خسته‌ام.  
هیچ کس منظورش را روشن نمی‌کند

با من حرف بزن.

چیزی بگو که برای درک آن،  
نیازی به بازگشت به دانشگاه نباشد.

اهمیت می‌دهی که دنیا آشغال است؟  
من اهمیت می‌دهم. من آشغالم.  
و عاشق حس آن هستم.

جاشوا جنیفر اسپینوزا - Joshua Jennifer Espinoza  
شاعر زن ترنس جندر است. او متولد هفدهم دسامبر سال  
۱۹۸۷ میلادی در ریورساید از ایالت کالیفرنیا ایالات  
متحده است. اشعار جاشوا جنیفر اسپینوزا، توسط انجمن  
قلم آمریکا بازنشر شده و تا به حال مجموعه‌ی اشعار زیر از  
وی چاپ شده است:

• I'm alive / it hurts / I love it. Boost  
House. 2014

• THERE SHOULD BE FLOWERS. Civil  
Coping Mechanisms, 2016.

• Outside Of The Body There Is Something  
Like Hope. Big Lucks Books. 2018.

• I'm Alive. It Hurts. I Love It. (Second  
Edition) Big Lucks Books. 2019

اشعار بالا از جاشوا جنیفر اسپینوزا در سایت انجمن قلم  
آمریکا بازنشر شده است.  
[https://pen.org/five-poems-by-joshua-  
jennifer-espinoza](https://pen.org/five-poems-by-joshua-jennifer-espinoza)

### Sometimes in a Moment of Déjà Vu

Sometimes in a moment of déjà vu  
I forget where I am and my hands bleed  
Into the bed and the bed bleeds into the  
wall.

There are colors becoming other colors  
And it doesn't mean anything.

This is always happening and we never  
notice.

One layer.

What's a layer?

We're touching through layers.

Two tin cans and infinite string in all  
directions.

Talk to me. Say something.

Use words I don't have to go back  
To college to understand.

Do you care that the world is trash?  
I do. I'm trash.

I'm in love with the feeling of it.

موقعی در لحظه‌ی دژاوو

موقعی در لحظه‌ی دژاوو

از یاد می‌برم که کجا هستم

و از دست‌هایم خون روانه می‌شود

به سوی تخت،

و از تخت خون روانه می‌شود

به سوی دیوار.

رنگ‌هایی هستند که به رنگ‌های دیگر مبدل می‌شوند  
و این فاقد هر معنایی است.

یک لایه.

لایه چیست؟

ما در لا به لای لایه‌ها لمس می‌کنیم.

دو قوطی حلبی و ریسمانی درهم.

## دعوت به مسئولیت‌پذیری در جامعه‌ی کوئیر



## نویسنده: کای چنگ تام، مترجم: ایپک آزاد

هشدار: این مطلب حاوی توصیفات کلی از خشونت در بستر روابط صمیمی، عاطفی و جنسی و همچنین از طرف فرد ناشناس در مکان عمومی است.

مطلب پیش رو از کای چنگ تام (۱) نویسنده، اجراگر، مربی سلامت روان و مددکار اجتماعی در پی بررسی وقایع و روش‌هایی است که شرایطی ایجاد و حفظ می‌کنند که در بستر آن شرایط خشونت رخ می‌دهد و حتی پیش از وقوع، آن را برای مان قابل پیش‌گویی می‌کند. او مخاطب را با طرح سؤال‌هایی به مسئولیت جمعی و برخورد فعالانه و حساسیت ورزیدن نسبت به نشانه‌های اولیه‌ی خشونت دعوت می‌کند، سؤال‌هایی از قبیل: چطور روابط آسیب‌زننده شکل می‌گیرند، پیشروی می‌کنند و مدتی پایدار می‌مانند؟

او به کدهای اجتماعی‌ای اشاره می‌کند که تعریف ما از خشونت و نحوه‌ی برخورد ما با آن را پوشش داده‌اند و به این ترتیب فضایی را که برای محافظت از خود ساخته‌ایم -

اما به شکلی متناقض در آن به خشونت دامن می‌زنیم - به چالش می‌کشد.

در این فضای آشنا که او بازنمایی می‌کند، خشونت فقط در شدیدترین شکل خود و فقط در صورتی که به صراحت از آن نام برده شود، به رسمیت شناخته می‌شود و در این بین روش‌های ظریف‌تری که آسیب را رقم می‌زنند و تشدید می‌کنند کاملاً نادیده می‌مانند. بنابراین خشونت یا تحت شرایطی خاص دیده می‌شود یا انکار می‌شود و عاملان آن هم - به همین ترتیب - به نظر می‌رسد تنها می‌توانند هیولاهایی باشند که ناگهان رخ می‌نمایند و قرار نبوده و نیست در میان مان باشند. اما آیا واقعاً چنین است؟

او ما را به فضایی بینابین دعوت می‌کند. آنجا که آسیب و نشانه‌هایش - همانطور که گاهی از همه‌ی ما سر می‌زنند - در فضای خودمانی‌مان دیده شوند و با مسئولیت در موردشان صحبت کنیم. آنجا که این نشانه‌ها توجیه و انکار نشوند، بلکه فرصتی باشند برای مراقبت و جلوگیری از تشدید خشونت، پیش از آنکه ناگهان همه چیز به غلیان برسد و با انفجار و فریاد با آن مواجه شویم.

آنجا که هر کدام از ما - شما هم، من هم - با نگاهی هرچند سخت، اما شجاعانه به آینه و به اطراف‌مان رفتارها و موقعیت‌های آسیب‌زا را در میان خود شناسایی کنیم. آنجا که صحبت از این نشانه‌ها دیگر نه مکالماتی سخت که از آن گریزانیم، بلکه زبان عشق، امنیت و مراقبت میان ما باشند. آنجا که حاضر باشیم به آسیب و نشانه‌هایش رسیدگی کنیم و برای التیام یکدیگر تلاش کنیم.

دعوت به مسئولیت‌پذیری در جامعه‌ی کوئیر (۲)  
از کای چنگ تام

وقتی ما جوان‌های فگ، دایک و ترنی (۳) رؤیای جامعه‌ی کوئیر را در ذهن می‌پرورانیم، فضایی سکولار و در عین حال مقدس را می‌بینیم: یا آنطور که این روزها میان برخی کنش‌گران باب شده است، ما رؤیای یک «فضای امن» را در سر داریم. جامعه‌ی کوئیری که در تخیل جمعی ما وجود

وقتی تقریباً نوزده ساله بودم، عاشق پسری همجنسگرا به نام کوری (نام واقعی او نیست) بودم. کوری سفید و عضلانی و زیبا بود و چون در آن زمان من به عنوان یک پسر فمینیین آسیایی دیده می‌شدم (پایین‌ترین سلسله‌مراتب جنسی میان مردان همجنسگرا)، فکر نمی‌کنم او متوجه عشق سوگوارانه و پرستش‌گر من به خود شده باشد. شاید هم آنقدر مؤدب بود که به آن اشاره‌ای نکند. کوری عاشق یکی دیگر از پسرهای همجنسگرای سفید، جاناتان (که نام واقعی او نیز نیست) بود.

کوری و جاناتان رابطه‌ای سخت و عذاب‌آور داشتند که در آن زمان به نظر من عاشقانه می‌آمد. دعوای انفجاری و حملات از روی حسادت آن‌ها نشان این بود که واقعاً یکدیگر را دوست داشتند. در دنیایی که من در آن بزرگ شده بودم، عشق و خشم چنان به هم مرتبط بودند که تقریباً مترادف یکدیگر به حساب می‌آمدند و می‌دانم که تنها من نیستم که این تصور را داشته‌ام. مگر این همان پیامی نیست که والدین در هنگام تنبیه کودکان کوئیرشان به آن‌ها می‌دهند؟ «حالا ببین منو مجبور کردی چه کار کنم. من خوبی تو را می‌خواهم. این کار بیشتر از آنکه تو را آزار دهد خودم را آزاد می‌دهد.»

من زمان زیادی را با کوری گذراندم، سعی کردم دوست خوبی برایش باشم، به این امید که او به من علاقه‌مند شود. او نیز، در مقابل، مرا فرد مورد اعتماد خود می‌دانست و نوعی رابطه‌ی حمایتی یک‌طرفه با من ایجاد کرد که بسیاری از مردان با دوستان فمینیین خود برقرار می‌کنند. با گوش دادن به صحبت‌های کوری در مورد گذشته‌اش، تربیت پر خشونت خانواده‌اش و امیدها و ترس‌هایش متوجه شدم که او هم برای تشخیص بین عشق و خشم تقلا می‌کند؛ عشق و درد. عشق و خشونت. شاید روزی با ساده‌لوحی مضحکی فکر می‌کردم او متوجه می‌شود که روح‌های ما خویشاوند یکدیگرند و می‌توانیم همدیگر را التیام دهیم.

یک روز بعد از اینکه کوری دوباره با جاناتان دعوا کرده بود، برای دیدن او به آپارتمانش در مرکز شهر مونترال رفتم. از این که می‌دانستم اولین کسی هستم که پس از چنین درگیری‌هایی با او تماس می‌گیرد، از اینکه فقط من

دارد جایی است امن، امن برای بدن‌هایمان، برای روح‌مان و برای یک رنگین‌کمان بی‌نهایت از جنسیت‌ها و بیان‌های جنسی. این رویایی است که ما را زنده نگه می‌دارد: رویای سرزمینی بدون مرز، مکانی بین مکان‌ها، پر از زرق‌وبرق و درگ‌کوئین‌ها و کاندوم‌های رایگان، مکانی سحرآمیز. در این کوئیرلندیای افسانه‌ای و خیالی، ما آزاد هستیم - از سرکوب خانواده و جمع‌هایی که اغلب خشونت‌گر و انکارگر هستند. ما در کوئیرلندیا تصور می‌کنیم هیچ‌کس مورد استثمار، خشونت یا تجاوز قرار نمی‌گیرد. هیچ‌کس حذف یا طرد نمی‌شود. هیچ‌کس نادیده گرفته نمی‌شود. در کوئیرلندیا، سیاست ما مترقی است و سخنان‌مان انقلابی. ما آزادییم خودمان را دوست نداریم، دیگران را دوست نداریم و مهمتر از همه دوست داشته شویم. کوئیرلندیا یک دهکده است، همان دهکده‌ی رؤیایی در ایده‌آل‌ترین شکل خود. در اینجا ما تمایل داریم تصور کنیم که هر چیزی ممکن است، و هیچ چیز بدی هم نمی‌تواند اتفاق بیفتد. البته ما واقعاً در کوئیرلندیا زندگی نمی‌کنیم، اگرچه دهکده‌های واقعی و جمع‌های کوئیر به وفور وجود دارند، چه از لحاظ فیزیکی و چه در اینترنت. جوامع کوئیر در زندگی واقعی مملو از رؤیایپردازان زخمی هستند - اصلاً مگر ممکن است اینطور نباشند؟ و از آنجایی که ما بسیار زخم‌خورده هستیم، برای مواجهه‌ی واقعی با اتفاقات بدی که در بین‌مان رخ می‌دهد آماده نیستیم - چگونه باید در موردشان صحبت کنیم، چگونه با آن‌ها برخورد کنیم، چگونه از آن تجربه‌ها التیام بیابیم؟ ما نمی‌دانیم چگونه وارد مکالمه‌های سخت شویم، چگونه از دریچه عشق و عدالت به یکدیگر نگاه کنیم. شما یا در کوئیرلندیا هستید یا نه. هیچ چیز بینابینی اینجا وجود ندارد.

شاید به همین دلیل است که ما به ندرت به خود و مقصر بودن خود هنگام وقوع اتفاقات بد نگاه می‌کنیم، چرا ما آنقدر مشتاق هستیم کسانی را که در جوامع ما آسیب می‌رسانند هیولا معرفی کنیم. در نهایت مگر هیولا چیست؟ موجودی که از همان بینابین‌ها می‌آید - بین خیال و واقعیت، خوب و بد، التیام‌بخش و آسیب‌زا. ما از چیزی که از دیدن آن در آینه هراس داریم هیولا می‌سازیم.



می توانستم آسایشی را که می خواست برایش فراهم کنم، نوعی احساس غرور شرم آوری داشتم. مراقبت، همیشه اولین و قوی ترین زبان عشق من بوده است که اغلب هم مرا به در دسر انداخته است. کوری یک بار گفته بود که من بسیار «مادرانه ام». غیرجنسی بودن این توصیف مرا دستخوش حقارتی سوزنده می کرد. نمی خواستم مادر کسی باشم؛ می خواستم معشوقش باشم.

به خانه ی کوری رسیدم و با شتاب از پلکان طولانی پر پیچ و خم به سمت آپارتمان سه پله یکی بالا رفتم. در آپارتمان باز بود. اتاق نشیمن به هم ریخته بود، اثاثیه واژگون شده بود و اشیاء روی زمین پخش شده بودند. کوری در اتاق خواب گریه می کرد. وارد شدم و کنارش روی تخت نشستم.

پرسیدم: «چی شده؟ چه اتفاقی افتاده؟»

او، در حالی که اشک می ریخت، گفت: «جانانان دارد به من خیانت می کند. ما با هم دعوا کردیم. به او گفتم برود بیرون، اما او نمی رفت. او را هل دادم بیرون و او... از پله ها افتاد.» چیزی نگفتم. چیزی هم حس نکردم. فقط یک حس جداافتادگی داشتم که همیشه وقتی اتفاقات وحشتناک می افتند به سراغام می آید. تا همین امروز، وقتی در خیابان به من حمله می کنند یا صدای فریاد کسی را می شنوم، اولین چیزی که احساس می کنم سکوت، و یک آرامش مرده است.

کوری ناگهان به سمت من چرخید. صدایش بلند شد و می لرزید. با اینکه حرفی نزده بودم، انگار برای توجیه خودش گفت: «او هم داشت با من دعوا می کرد. او همیشه به من صدمه می زند، اما او همیشه ازش قسر در می رود چون او صدمه ی روحی به من می زند و هیچ کس نمی بیند که او چگونه به من آسیب می زند. بقیه فقط می بینند که من چگونه به او آسیب زدم.»

باز هم چیزی نگفتم. من هرگز به کوری در مورد رابطه ی سمی اش چیزی نگفتم، اگرچه شاید می دانست که چه

احساسی در آن مورد دارم. تعجب نخواهم کرد اگر بدانم همیشه آگاه تر از چیزی که بروز می داد، بوده است. دوستی ما بعد از آن چندان دوام نیاورد.

اگر در این دنیا داستانی باشد که بخوایم به درستی بیانش کنم، می خواهم همین داستان باشم.

وقتی کم سن و سال بودم، برای زنده ماندن تنها راهی که داشتم دروغ گفتن بود. امبر داون، شاعر لژیون و مدافع حقوق کارگران جنسی در کتاب خاطرات خود با عنوان چگونه شعر زندگی مرا نجات داد (۴)، می نویسد: «دروغگویی کار کسانی است که به آن ها چنین آموخته شده که حقیقت ایشان ارزشی ندارد.» من تمام زندگی بزرگسالی ام را در جستجوی «حقیقت» گذرانده ام. آن حقیقت محض، از آن نوعی که باید یا بگویی اش یا بمیری، نوعی که ممکن است در حال گفتنش بمیری.

من دنبال پاسخ به این سؤال ها بودم: چرا اتفاقات بد رخ می دهند؟ چرا افراد صدمه دیده به افراد دیگر صدمه می زنند؟ چطور این اجازه را به آن ها می دهیم؟ چگونه می توانیم جلوی این اتفاقات را بگیریم؟ اینها سؤالاتی است که ما در کوئیرلندیا نمی پرسیم. شاید دلیلش این باشد که اگر این کار را می کردیم، کوئیرلندیا آنطور که تصورش می کنیم دیگر وجود نمی داشت.

کتاب کلاسیک گابریل گارسیا مارکز با عنوان وقایع نگاری یک مرگ پیش گوئی شده (۵)، پرسش هایی از جامعه ی کلمبیا مطرح می کند در راستای پرسش هایی که من درگیرشان بودم. در این رمان، مردی به نام سانتیاگو ناسار توسط برادران دوقلوی ویکاریو، که به انتقام از دست رفتن باکرگی خواهر کوچکترشان آنجلا هستند، به قتل می رسد. نه آنجلا و نه راوی رمان، فاش نمی کنند که بکارت او با توافق دو نفر از دست رفته، یا تجاوز جنسی بوده، اما وقایع کتاب گناه ناسار در جرمی که به او نسبت داده شده، ز طریق وقایع کتاب زیر سؤال می رود.

وقایع نگاری یک مرگ پیش گوئی شده که در قالب یک معمای قتل نوشته شده است، با افشای شرایط قتل ناسار و

تمایلات جنسی را ستایش می‌کند. در مونترال کوئیر بودن یعنی پانک بودن، فمینیست بودن یعنی ضداستعمار بودن، یعنی دید مثبت نسبت به رابطه‌ی جنسی و مصرف دراگ داشتن (حداقل در تئوری). در مونترال چشم انداز کوئیرلندیا با تراشه‌هایی طلایی و درخشان قابل رؤیت است. در جامعه‌ی مونترال امنیت و مسئولیت‌پذیری موضوع دائمی بحث است، بحثی که اغلب مانند یک حلقه‌ی بی‌پایان به نظر می‌رسد.

ما بارها و بارها حق برخورداری همه‌ی اعضای جامعه از زندگی عاری از تعرض شریک عاطفی، امنیت در چارچوب روابط صمیمانه، و برخورداری از زندگی عاری از خشونت - هر شکلی از خشونت- تأکید می‌کنیم و همه‌ی کسانی که ممکن است چنین آسیب‌هایی را سبب شوند، محکوم می‌کنیم.

ما آشکارا اعلام می‌کنیم که چنین افرادی در مهمانی‌ها، کارگاه‌های سیاسی، تظاهرات‌ها و خدمات مجموعه با روی خوش روبرو نخواهند شد. اسامی چنین افرادی از طریق شبکه‌ی ارتباطی اعضا، اسناد آنلاین نیمه‌خصوصی و گاهی فراخوان‌های عمومی در رسانه‌های اجتماعی منتشر می‌شود. در کوئیرلندیا، آسیب‌زندگان و خشونت‌گران با روی خوش روبرو نمی‌شوند.

اما افرادی که اتفاقاً هم آسیب‌دیده، و هم آسیب‌زننده هستند، چه کنیم؟

در آن مقطع از زندگی‌ام دوستی داشتم که اینجا از او به عنوان رونان نام می‌برم. رونان پسری بود در اواخر دهه‌ی بیست عمر. برای مدتی به نظر می‌رسید تمام فضای کوئیر مونترال برایش پُر می‌زنند. هم زیبا بود و هم در کنار او بودن فوق‌العاده جذاب بود. شوخ‌طبعی او شیوه‌ای تیز و صریح داشت - که برای جامعه‌ی کوئیر بسیار خوشایند است. ی رقصنده‌ای شگفت، و یک مجلس گرم‌کن حسابی بود.

من رونان را مانند یک برادر دوست داشتم و او هم مرا دوست داشت. فکر می‌کنم چون حتی زمانی که چیزهای سرگرم‌کننده یا خنده‌دار نمی‌گفت، به او گوش می‌دادم. با

هویت قاتلان در فصل اول، قراردادهای این ژانر را بهم می‌زند. هر یک از فصل‌های بعدی، وقایع منجر به قتل را از دیدگاه‌های مختلف مردم شهر بررسی می‌کند. این رمان به آهستگی نشان می‌دهد که تقریباً تمام دهکده به نقشه‌ی مرگبار برادران ویکاریو آگاه بودند اما به دلایل مختلف - از روی راحت‌طلبی، باور به ناموس، ترس، تنبلی، حماقت و بدخواهی - از هر نوع عمل پیشگیرانه از وقوع قتل خودداری کرده‌اند. حتی گاهی به نظر می‌رسد که برادران ویکاریو عمدتاً نیت خود را فاش می‌کنند، به این امید که کسی جلوی آن‌ها را بگیرد، اما هیچ‌کس این کار را نمی‌کند. به این ترتیب، ناسار با خشونت کشته می‌شود، برادران به زندان می‌افتند و آنجلا تا آخر عمر «بی‌ناموس» قلمداد می‌شود.

وقایع‌نگاری یک مرگ پیش‌گویی‌شده نقشه‌ای برای سؤالاتی که اکنون از جامعه‌ی کوئیر می‌پرسم ارائه می‌هد - جامعه‌ای که در آن دوران بلوغ را گذراندم و حالا هم به زندگی در آن ادامه می‌دهم. این‌ها سؤالاتی درباره‌ی ماهیت خشونت، و مسئولیت‌پذیری جمعی در قبال خشونت اند که در کدهای اجتماعی شهر تخیلی وقایع‌نگاری یک مرگ پیش‌گویی‌شده و در جامعه‌ی کوئیر پوشش می‌یابند. مارکز بر مفاهیم شرافت و قتل خشونت‌بار تمرکز می‌کند، اما من به سمتی اندک متفاوت، هرچند مرتبط، می‌چرخم. در جامعه‌ی کوئیر، ما از قبل می‌دانیم که چرا اعضای گروه می‌میرند: ما بر اثر هموفوبیا و ترنس‌فوبیا، به دست غریبه‌ها، خانواده و دولتی که به نظر می‌رسد مصمم است منابع حیاتی مانند مراقبت‌های بهداشتی و سرپناه را از ما دریغ کند، کشته می‌شویم. چیزی که نمی‌دانیم اما این است که چرا به‌مدیگر از جنبه‌های جسمی، روانی و جنسی آسیب می‌زنیم.

چند سال پس از اینکه کوری دوست پسرش را از پله‌ها به پایین هل داد، من در فضای کوئیر و پانک مونترال غرق بودم. جامعه‌ی کوئیر مونترال، بیش از هر شهر دیگری که می‌شناسم، تحت تأثیر عمیق آنارشیسم پانک است - فلسفه‌ای که قدرت‌های اقتدارگرا مانند دولت-ملت را تقبیح می‌کند و به نمایش در آوردن شادمانه و آزادانه‌ی لذت‌ها و

هم مهمانی می‌رفتیم و با هم دراگ می‌زدیم و روی پشت‌بام من دراز می‌کشیدیم و در گرمای درخشان تابستان مونترال لیموناد می‌خوردیم. او از آزارهایی که در کودکی دیده بود برایم گفته بود و من هم از کودکی خودم برای او گفته بودم.

تنها ویژگی بدی که رونان داشت این بود که وقتی شروع به مصرف مشروبات الکلی یا دراگ می‌کرد، نمی‌توانست دست بکشد. وقتی نمی‌توانست متوقف شود بدجنس می‌شد، مخصوصاً وقتی که اوضاع طبق میلش نبود. یک روز که در پاتوق‌مان بودیم، گفتم باید بروم چون باد وست پسر قرار دارم. رونان نیشخند زد و سپس با مشت به سینهام کوبید. آنقدر محکم کوبید که باعث شد بلغزم و نفسم به شماره افتاد.

برای یک ثانیه یخ زدم، شوکه شدم. سپس با رخوتی صریح -که در تمام عمرم در لحظاتی که باید عصبانی یا ترسیده باشم تجربه می‌کنم- به او سیلی زدم و گفتم: «دوستت دارم اما اگر دوباره مرا بزنی، قسم می‌خورم آنقدر می‌زنمت تا از پا بیفتی.» درست الان که دارم اینها را می‌نویسم، یاد آمد که یک بار در شانزده سالگی عین همین را به پدرم گفته بودم. نمی‌دانم آیا رونان هم هرگز این را به پدرش گفته بود؟

عشق و خشم. عشق و درد. عشق و خشونت. ما کوئیرها، بیش از آنچه حاضر به اعتراف باشیم، ارتباط بین این چیزها را می‌دانیم. فکر می‌کنم اصلاً به همین دلیل بود که ارتباطم با رونان به نظرم آنقدر عادی می‌رسید.

خشونت در کوئیرلندیا عادی‌سازی می‌شود و بنابراین نامرئی می‌شود تا زمانی که دیگر نمی‌توان ناگهان انکارش کرد. تا زمانی که فردی به پشتوانه‌ی شبکه‌ی روابطش و برخورداری از قدرت اجتماعی کافی برخیزد و بگوید: «این شخص به من آسیب زده است»، اما در بیشتر مواقع، گفتن این که کسی به شما آسیب زده کافی نیست تا دیگران شما را باور کنند. میزان فداکاری و چشم‌پوشی ما برای حفاظت از سراب خیالی پر زرق‌وبرق جامعه‌مان همین قدر عظیم است. ما همین حالا هم بسیار کم هستیم و کسانی که ما را نابود می‌کنند بسیار زیادند. زندگی ما بسیار سخت است و بسیار

خطرناک. پس، گویی به نظر راحت‌تر می‌رسد که روی برگردانیم و تظاهر کنیم آنچه را که درست در مقابل‌مان رخ می‌دهد نمی‌بینیم! برای شنیده شدن و باورپذیر کردن خود، فردی که آسیب دیده، باید برای بیان خود از زبان تروما، بحران و آسیب شدید استفاده کند. سارا شولمن، نویسنده و نظریه‌پرداز لژیبن، این موضوع را به عنوان فرآیند شدت (۶) توصیف می‌کند که در آن رنج افراد جدی گرفته نمی‌شود، مگر اینکه با زبانی افراطی بیان شود. شولمن می‌گوید که این می‌تواند به بزرگ‌نمایی بیش از حد آسیب منجر شود، فرضیه‌ای که در جامعه‌ی کوئیر بسیار مناقشه‌برانگیز است.

به عنوان یک جامعه، ما مایل‌ایم فقط به آسیب‌هایی واکنش نشان دهیم که بسیار شدید هستند و به صراحت نام برده می‌شوند. در حالی که روش‌های ظریف‌تر آسیب‌زدن و تشدید آسیب را نادیده می‌گیریم. ما نمی‌دانیم روابط آسیب‌زننده چطور شکل می‌گیرند و نمی‌دانیم چگونه پایدار می‌مانند و پیشروی می‌کنند. ما نشانه‌های اولیه‌ی خشونت را نمی‌شناسیم و راهبردهایی را که می‌توانند در جلوگیری از وقوع حادثه‌ای تراژیک و ترومازده به ما کمک کنند را نمی‌شناسیم. ما با افراد و موقعیت‌های آسیب‌زا فعالانه روبرو نمی‌شویم و با آن برخورد فعال نمی‌کنیم تا زمانی که بالاخره به کسی آسیب جدی وارد شود و به نظر برسد که دیگر چاره‌ای جز حذف کامل آسیب‌زننده [و آسیب‌دیده] از جامعه باقی نمانده است.

بنابراین ما که از پرداختن به آسیب‌گریزانی، با آن با وسواس برخورد می‌کنیم. سعی می‌کنیم تا حد امکان از دیدن هرگونه نشانه‌ی خشونت یا انتخاب آسیب‌زننده احتراز کنیم. تصور اینکه خودمان، یا کسانی که دوست‌شان داریم به طور بالقوه آسیب‌زننده‌ایم یا همین حالا هم به دیگرانی آسیب رسانده‌ایم برایمان غیرممکن است، زیرا چنین احتمالی را به معنای از دست دادن کوئیرلندیا می‌دانیم؛ و این یعنی از دست دادن همه چیز.

مدتی بعد، همان سال، من و رونان با گروهی از کوئیرها که به عنوان اکتیویست و آکادمیسین بسیار شناخته‌شده بودند،

رفتیم بار. آنها همه فمینیست‌های معروفی بودند که مرتباً در مورد موضوعاتی مانند رضایت، روابط کوئیر و خشونت صحبت می‌کردند و می‌نوشتند.

دوست پسر رونان، کیث، یک پسر سفید، و از این اکتیویست‌های کوئیر شناخته شده بود. می‌دانستم که او و رونان اغلب با هم درگیری داشتند - رونان با تجربه‌ی فقر و سرکوب نژادی بزرگ شده بود و کیث بسیار ثروتمند و سفید بود. مسلماً این درگیری‌ها ریشه در عدم توازن قدرت و امتیاز اجتماعی و طبقاتی داشت، که رونان به آن اعتراض می‌کرد. من در این مورد از رونان حمایت می‌کردم، زیرا می‌دانستم اگر آدم در رابطه‌ای در جایگاهی به‌حاشیه‌رانده شده‌تر و با امتیازهای کمتر قرار گیرد، به چه معناست.

آن شب رونان و دوست پسرش با هم بحث‌شان شد. شبیه اغلب دعوایی که با رونان. پیش می‌آمد، همه چیز در ابتدا به آرامی شروع شد و سپس ناگهان منفجر شد. در خیابان‌های شمال مونترال، با هم بحث می‌کردند تا رونان از کوره در رفت و بدون هیچ هشدار، با مشت به صورت کیث کوبید. من صدای ضربه را شنیدم. شنیدم که هوا چطور از ریه‌های کیث خارج شد. دیدم چشمانش گشاد شد، صورتش سرخ شد، خون از دهانش بیرون پاشید. قطره‌های خون روی سنگفرش پاشیدند و زیر نور چراغ‌های خیابان سیاه شدند.

خاطره‌ی کوری و جانانان به حافظه‌ام هجوم آورد. به خودم قول داده بودم دفعه‌ی بعد که شاهد خشونت خانگی باشم، کاری کنم. بعلاوه، این دفعه تنها نبودم - در حلقه‌ی اکتیویست‌های کوئیر معروف احاطه شده بودم. همه‌ی آنها تقریباً یک دهه از من بزرگ‌تر و با تجربه‌تر بودند. فکر کردم حتماً آن‌ها می‌دانند چه باید کرد.

اما هیچ‌کس کاری نکرد. مدتی بعد، از یکی از آن اکتیویست‌ها معروف کوئیر پرسیدم نظرش در مورد آن شب چیست؟ گفتم: «فکر نمی‌کنم کاری که رونان کرد، درست

باشد.» به زمین نگاه کرد. آهی کشید و گفت: «آره، فقط سعی می‌کنم بهش فکر نکنم.»

وقتی برای اولین بار وارد جامعه‌ی کوئیر شدم، به من آموختند که مسئول عمل خشونت‌آمیز، همیشه فرد خشونت‌گر است و نه بازمانده. این پیام که بارها و بارها از سوی افرادی که به آن‌ها اعتماد داشتیم به من منتقل شده بود، یک بخش اصلی از سیستم اعتقادی جوامع کوئیر را تشکیل می‌دهد که من هم بخشی از آن هستم. من هنوز هم معتقدم این حرف در یک لایه‌ای درست است. از سوی دیگر، نمی‌دانم وقتی تمرکز را بر یک درک منحصر از خشونت خانگی می‌گذاریم که موضوع را صرفاً انتخاب شخصی یک هیولا وانمود می‌کند، و نه بخشی از یک مشکل سیستمیک که همه‌ی ما در آن نقش داریم، آیا حقایق دیگری هم هست که ما از آن غافل می‌مانیم؟

بگذارید واضح بگویم: بازماندگان تجاوز جنسی و خشونت خانگی هرگز مسئول عمل فرد یا افرادی که به آن‌ها آسیب رسانده‌اند نیستند. آنچه من اینجا مطرح می‌کنم این است که بررسی روش‌هایی که جوامع در بستر آن شرایطی را ایجاد و فعالانه حفظ می‌کنند که احتمال وقوع چنین تخلفاتی را رقم می‌زند، مهم است. واکنش تنبیهی، وسیله‌ی مؤثری برای جلوگیری از آسیب نیست.

از آنجا که کوئیرلندیا رؤیایی است که به دست انسان خلق شده، مملو از گفتمان دوپهلوی و متناقض است. ما مشتاق امنیت و نظم هستیم، اما هیجان نافرمانی و خطر کردن را هم دوست داریم. ما در مورد روابط جنسی حساس ایم و ادعای مثبت‌نگری به روابط جنسی داریم، اما از پذیرش امکان آسیب در بستر این روابط گریزان ایم. در جامعه‌ی کوئیر به من گفته شده که «رضایت» از هر چیز دیگر مقدس‌تر است و در عین حال مکرراً در موقعیت‌هایی قرار گرفته‌ام پر از افراد مست و از خودبی‌خودشده که در آن شرایط ظرفیت برقراری ارتباط بر اساس رضایت دوجانبه نداشتند. همان افرادی که در کارگاه‌ها به من آموزش می‌دادند و در رسانه‌های اجتماعی درباره‌ی اهمیت رضایت سخن می‌گفتند، بارها و بارها مرا لمس کردند، به من

دست‌درازی کردند، بوسیدند بدون آنکه هرگز از من پرسیده باشند می‌خواهم یا نه. ما ادعا می‌کنیم که فضاهای امن‌تری برای ابراز تمایلات جنسی ایجاد می‌کنیم، اما واقعاً نمی‌دانیم این فضاها را چگونه محقق کنیم. در یک مهمانی نمی‌توان به سادگی و فقط با قرار دادن تابلوی ورودی «متجاوزها در میان ما جا ندارند»، رفتار جنسی سالم را ترویج کرد. یک جامعه نمی‌تواند با نادیده گرفتن رفتارهای خشونت‌آمیز، صمیمیت توافقی را آموزش دهد. این نادیده‌نگاری تا آنجا پیش می‌رود که در نهایت کسی برخیزد و فریاد بزند: «این شخص به من تجاوز جنسی کرده»، و سپس متهم را خیلی خلاصه از جمع تبعید کنند.

زیر سراب کوئیرلندی، آدم‌های واقعی و مکان‌های واقعی پر از خشم و درد وجود دارند. ما خاطره‌ی آسیب‌هایی که در اجتماع ترنس فوب و هموفوب در خانواده‌های اولیه‌مان بر تن و جان ما گذشته است را با خود حمل می‌کنیم و آن را دوباره روی پوست و گوشت یکدیگر به نمایش می‌گذاریم.

به عنوان آدم جوانی که در اواخر نوجوانی و اوایل دهه‌ی بیست زندگی‌ام وارد کوئیرلندی شده‌ام، به کسانی که می‌پنداشتم به بلوغ فکری رسیده‌اند و آموزگار من‌اند، تکیه می‌کردم، و بیشتر آن‌ها شاید فقط ده سال یا کمتر بزرگ‌تر از من بودند. اما من، بیشتر به این دلیل که والدینم قادر به راهنمایی من به عنوان یک زن ترنس رنگین‌پوست که در جامعه‌ای مهاجر و همجنسگراستیز و ترنس‌ستیز رشد می‌کرد نبودند، عمیقاً آسیب‌پذیر و نیازمند بودم. من به افراد کوئیر نیاز داشتم، افراد ترنسی که هنجارها و فرهنگ کوئیر را به من آموزش دهند. برای ایجاد رابطه‌ی جنسی کوئیر، به افراد کوئیری نیاز داشتم تا آنچه را که باید برای محافظت از خودم بدانم، به من بیاموزد. راهنمایی‌هایی که من گرفتم عمدتاً غیررسمی و خودمانی بود و مرزهای آن هرگز به صراحت مورد بحث قرار نمی‌گرفت. برخی از راهنماهای من سخاوتمند بودند و من همیشه از این بابت سپاسگزار خواهم بود، اما هیچ‌کس به واقع نگفت: «من برای تو یک بزرگسال امن هستم و این به آن معناست که این برخی چیزها [برخی روابط] را می‌توانم در اختیارت قرار دهم و برخی چیزها را نه.» به همین دلیل شاید نمی‌دانستم

چه چیزی از یک مربی راهنما توقعی داشته باشم. نمی‌دانستم چه توقعی مناسب است و چه توقعی نیست. بزرگترهای کوئیرلندی کجا بودند وقتی مورد آزار قرار گرفتم؟ چرا چیزی نگفتند، کاری نکردند؟ چرا از من محافظت نکردند؟ وقتی تقریباً همه‌ی ما کودکانی هستیم که مجبور به فرار از والدین خود شده‌ایم، چه کسی باید مسئولیت و رهبری جامعه را به عهده گیرد؟

لیا لاکشمی پپیزنا-ساماراسیننها در شعر خود این سؤال را مطرح می‌کند: «می‌خواهی چگونه بزرگتری باشی؟» (۷) این سؤالی‌ست که فکر مرا به خود مشغول می‌کند. من می‌دانم که از یک بزرگتر چه می‌خواستیم: راهنمایی. ارتباط. آموزش. نمی‌دانم آیا خودم می‌دانم چگونه این چیزها را به شخص دیگری بدهم؟ به جوانان اطرافم نگاه می‌کنم و می‌بینم که چقدر حسرت آن‌ها شدید است. این حسرتی است که مثل آینه خودم را بازتاب می‌کند. چطور می‌شود بزرگ‌تر کسی باشی در حالی که خودت تقریباً هرگز چنین کسی نداشته‌ای؟ در جامعه‌ی کوئیر، ما بزرگترهایمان را بت‌واره می‌انگاریم، اما تصور اندکی از مسئولیت‌های نسلی و ملزومات آن داریم. یا اینکه نمی‌دانیم چگونه روابط بینانسی را بر اساس خیرخواهی و صداقت شکل دهیم. اگر در کوئیرلندی از راهنمایی واقعی بینانسی برخوردار شده بودم - اگر مربیانی داشتم که خیرخواه من بودند، و به من آموزش می‌دادند و از من محافظت می‌کردند، آیا باز هم تجاوز جنسی، تعرض جنسی و استثمار را تجربه می‌کردم؟

موضوعی که مدتی من را به حیرت فرو برد این است که چرا به تجربیات خود من از زندگی خشونت‌بار در جامعه‌ی کوئیر مدت‌های طولانی بی‌توجهی شد - با بی‌توجهی از سوی حلقه‌ی اطرافیان خودم، و با نادیده‌نگاری از سوی خودم مواجه شد. تصور می‌کنم ناتوانی خودم در بیان این سوءاستفاده‌ها، تا حدود زیادی در این بی‌توجهی تأثیر داشته است. هیچ‌کس از سوءاستفاده‌ای که رخ می‌داد نام نمی‌برد، به این ترتیب هیچ‌کس نمی‌دانست که این اتفاق افتاده، حتی زمانی که اتفاق دقیقاً در مقابل چشمانمان رخ می‌داد.

رسیدند، با این ادعا که ما باید همیشه بازماندگان را باور کنیم. اما همین افراد کوئیر با چشم خود دیدند که در آن مهمانی چه اتفاقی برای من افتاد ولی به خود زحمت کمک به من را ندادند.

### چرا رنج آن‌ها از رنج من مهم‌تر بود؟

در این بخش از مقاله قصد داشتم روایتی گویا از تجربه‌ی خودم از خشونت جنسی را بگویم. گویی این همان کاری است که انتظار می‌رود. قصد من از این مقاله آن بود که با متمرکز کردن تجربه‌ی خودم از خشونت، آن را به عنوان استعاره‌ای از مسئله‌ی بزرگ‌تر خشونت در بستر روابط نزدیک در جامعه‌ی کوئیر قرار دهم - یعنی مسئله‌ای که همه آن را می‌شناسند، اما عده کمی مستقیماً به آن پرداخته‌اند. ما می‌دانیم که خشونت دارد رخ می‌دهد، ما پیشروی آن را می‌بینیم، حتی می‌توانیم تا حدودی پیش‌بینی کنیم که چه کسی آسیب می‌بیند. با این حال برای برخورد با آن بسیار کم کاری می‌کنیم هرچند که زیاد درموردش صحبت می‌کنیم. اما تجربه‌ی من از خشونت یک استعاره نیست. بدن من یک استعاره نیست. زندگی من یک استعاره نیست.

بازمانده‌ی خشونت بودن نباید به عنوان نوعی بلیت ورود به بحث عمومی خشونت در بستر روابط نزدیک عمل کند. ما نباید لزوماً کلمات «من مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌ام» را بگوییم تا جدی گرفته شویم و همچنین نباید برای دریافت حمایت، اسامی افرادی را که به ما آسیب رسانده‌اند لیست کنیم. همانطور که فمینیست‌ها دوست دارند بگویند، ما در یک فرهنگ تجاوز زندگی می‌کنیم که شامل جامعه‌ی کوئیر نیز می‌شود. این برای زنان ترنس رنگین پوست مانند من - که هدف خشونت هستند و اتفاقاً از کمترین امکانات حمایتی به عنوان بازمانده برخوردارند - به این معناست که آنها که به حمله کرده‌اند به یک یا دو نفر آدم بد محدود نمی‌شوند. روابط نزدیک من - چه جنسی و چه غیرجنسی - تا حد زیادی در طیفی از خشونت قرار می‌گیرند که اکثر شرکای جنسی من و بسیاری از دوستانم را در بر

که فکر می‌کنم به همین دلیل بود که یک مرد کوئیر، که قبلاً هرگز ندیده بودم، در یک مهمانی در یکی از بارهای پانک مونترال پشت سر من آمد، با دو دستش مرا گرفت و بارها من را به دیوار کوبید. هیچ‌کس چیزی نگفت. هیچ‌کس کاری نکرد. هیچ‌کس نیامد به من کمک کند و سعی کند این شخص را از من دور کند. وقتی که تلاش می‌کردم نفسم بالا بیاید، وقتی که استخوان‌هایم در اصابت به سطح تسلیم‌ناپذیر دیوار بصدا در می‌آمدند، وقتی که بازوانش را گرفتم و در نهایت او را از خودم دور کردم، هیچ‌کس حرکتی نمی‌کرد. وقتی بیرون دویدم و به جمعیت کمی که ایستاده بودند سیگار می‌کشیدند گفتم «هی، آن مرد آنجا همین الان به من حمله کرد»، هیچ‌کس واکنشی نشان نداد. آن‌ها آدم‌های ناشناس نبودند. آن‌ها آدم‌های تصادفی در خیابان نبودند که یک زن ترنس را تماشا کنند که یک هموفوب به او حمله کرده و کتکش می‌زند. آن‌ها همه اعضای جامعه و دوستان من بودند و هیچ کاری نکردند. در حالی که یکی از دوستان‌شان جوری به من حمله کرده بود که می‌توانست صدمه‌ی بدنی دائمی به من وارد کند، هیچ کاری نکردند. هنوز به یاد دارم چه کسانی آنجا بودند، نام همه‌ی آن‌ها را هنوز به یاد دارم.

با وجود گذشت سال‌ها هنوز وقتی درباره‌اش فکر می‌کنم خشمگین می‌شوم. احساس می‌کنم ستون فقراتم داغ می‌شود. چرا آن‌ها هیچ حرکتی نکردند؟ چرا اهمیت ندادند؟ چرا کسی از من نپرسید حالم خوب است یا نه؟ آیا به این دلیل بود که این حمله، آشکارا جنسی نبود، جوری که ما مایل ایم تجاوز جنسی را درک کنیم؟ آیا حمله‌ی فیزیکی بالقوه مرگبار از نظر جامعه‌ی کوئیر کمتر شنیع است؟ یا شاید مهم نبود چون این «من» بودم که مورد تعرض قرار می‌گرفتم؟ یا به این دلیل بود که من سفید نبودم، هنوز اثری به عنوان نویسنده منتشر نکرده بودم، هنوز در حدی «مهم» نبودم که این حمله شایسته‌ی واکنش باشد؟ در طول سال‌ها برخی از این افراد کوئیر را تماشا کرده‌ام که با فراخوان‌های عمومی خواستار حذف سوءاستفاده‌گران از جامعه شده‌اند. گاهی آن‌ها به آنچه که می‌خواستند

می‌گیرد. مشکل خشونت جنسی و خشونت در بستر روابط نزدیک، مشکلی فردی نیست بلکه فرهنگی‌ست. این یعنی ما مسئول آن هستیم. همه‌ی ما. شما هم. من هم.

برای ساختن جامعه‌ای که در آن واقعاً در امنیت باشیم، چه چیزی لازم است؟ امنیت نه به معنای تمام و کمال، نه به معنای کاملاً عاری از خطر - زیرا چنین چیزی در این زندگی ممکن نیست - بلکه امن به اندازه‌ی کافی، تا بتوانیم صمیمیت و ماجراجویی را دنبال کنیم با آگاهی از آنکه واقعاً جامعه‌ای هست که از ما حمایت کند. جایی که ما آنقدر امن باشیم که اشتباه کنیم، همانطور که همه‌ی ما گاهی اشتباه می‌کنیم و آنگاه که آزاری از روی بی‌احتیاطی، ناشیانه یا از روی حماقت آشکار به کسی رساندیم به گونه‌ای جبران‌ش کنیم که به جای آسیب بیشتر، باعث ایجاد التیام شود. جایی که تجاوز و آسیب به زنان ترنس رنگین‌پوست یک نتیجه‌ی قطعی و قابل پیش‌گویی نباشد. آیا ممکن است؟

فکر می‌کنم این به معنای دست کشیدن از رؤیای کوئیرلندیا باشد، رؤیایی که گرچه ما را زنده نگه داشته، با این حال ما را به دام نیز انداخته است؛ مانند عنکبوت‌هایی که در تارهای دیستوپایی خودمان گرفتار شده‌ایم. زیرا کوئیرلندیا رؤیای کمال است، به این معنی که فقط افراد کامل - قربانیان کامل و بازماندگان کامل - می‌توانند آنجا زندگی کنند. شاید به همین دلیل است که بسیاری از اعضای جامعه‌ی کوئیر که می‌شناسم و با صدای بلند درباره‌ی خشونت و نیاز به حذف آن صحبت می‌کنند، اغلب کسانی هستند که من خود شاهد بوده‌ام دیگران را مسخره کرده و آزار داده‌اند. در روابط نزدیک غیرتوافقی گیرشان انداخته و با آنها بازی روانی کرده‌اند. چه می‌شد اگر به جای اینکه منتظر بمانیم تا رابطه‌ی سمی بین دو فرد از جامعه‌ی کوئیر در چرخه‌ی فراهوان‌ها و حذف منفجر شود - چیزی که بسیاری از ما به خوبی می‌شناسیم - در واقع با یکدیگر در این باره صحبت می‌کردیم و وقتی یکی یا هر دوی آنها را در شرایطی که به کمک نیاز دارند می‌دیدیم، مداخله می‌کردیم؟ چی می‌شد اگر از پرسیدن این سؤال که

«ببخشید اگر اشتباه می‌کنم و مسئله به من مربوط نمی‌شود، اما فکر نمی‌کنی این رابطه به تو آسیب بزند؟» چه می‌شد اگر فضاها و جمع‌های خود را در گروه‌هایی از خانواده‌های منتخب سازماندهی می‌کردیم که هر کدام به راهنمایی بزرگترهایی دسترسی داشتند، به طوری که وقتی دوست نزدیک یا شریک عاطفی کسی مرتکب عملی آسیب‌رسان می‌شد، آمادگی داشتیم آنها را بطور غیرتنبیهی و با مراقبت، بازخواست کنیم؟

چه می‌شد اگر به جای شکار هیولاهایی که در میان ما زندگی می‌کنند، نگاهی طولانی و عاشقانه و شجاعانه به آینده بیندازیم؟ در آینده چه کسی را ممکن بود ببینیم؟ کوئیرلندیا جایی است که وقتی کودک بودم و در محیطی سوءاستفاده‌گر رشد می‌کردم آرزو داشتم در آن زندگی کنم. کوئیرلندیا آن چیزی است که من رؤیایم را داشتم، برایم جنگیدم و آماده بودم در راهش بمیرم. کوئیرلندیا به من دلیلی برای زندگی کردن داد و از این منظر، زندگی را نجات داد. اما این یک فانتزی است، نگاهی انقلابی، سخت و درخشان و به طرز شگفت‌انگیزی تیز، مانند کفش‌های یک درگ کوئین. این فقط پوسته‌ای از کمال است و توهمی از امنیت که بر سطح واقعیتی ناامیدتر رنگ‌آمیزی شده است.

من می‌خواهم اکنون در دنیای واقعی زندگی کنم - مطمئناً مکان زشت‌تری خواهد بود، اما امیدوارم مکان صادقانه‌تری باشد. من تمام زندگی بزرگسالی‌ام را در جستجوی «حقیقت» گذرانده‌ام. احتمالاً همیشه در جاهای اشتباه به دنبالش بوده‌ام.

Kai Cheng Thom ,  
<https://kaichengthom.com>  
 Chronicle of a Rape Foretold – Holding  
 Queer Community to Account  
 I Hope We Choose :A section of the book  
 Love: A Trans Girl’s Notes from the End of  
 (the World, 2019)

fags, dykes and trannies  
 مخفف واژه‌هایی برای افراد کوئیر که قبلا به عنوان توهین  
 استفاده می‌شدند اما به مرور با استفاده‌ی خود جامعه‌ی  
 کوئیر از این مفاهیم بازپس‌گیری شده.

Amber Dawn – How Poetry Saved My Life  
 Gabriel – Chronicle of a Death Foretold  
 Garcia Márquez  
 process of escalation  
 – ?What kind of elder do you want to be  
 Leah Lakshmi Piepzna-Samarasinha

[رنگالری](#)

منبع:

متن بالا را گردانندگان وبسایت رنگالری با اجازه‌ی نویسنده  
 متن برای انتشار گسترده‌تر آن به آوای تبعید سپردند.



# هنرهای تجسمی

## Free Use (استفاده‌ی رایگان)

ماهور، هنرمند کوئیر فمینیست

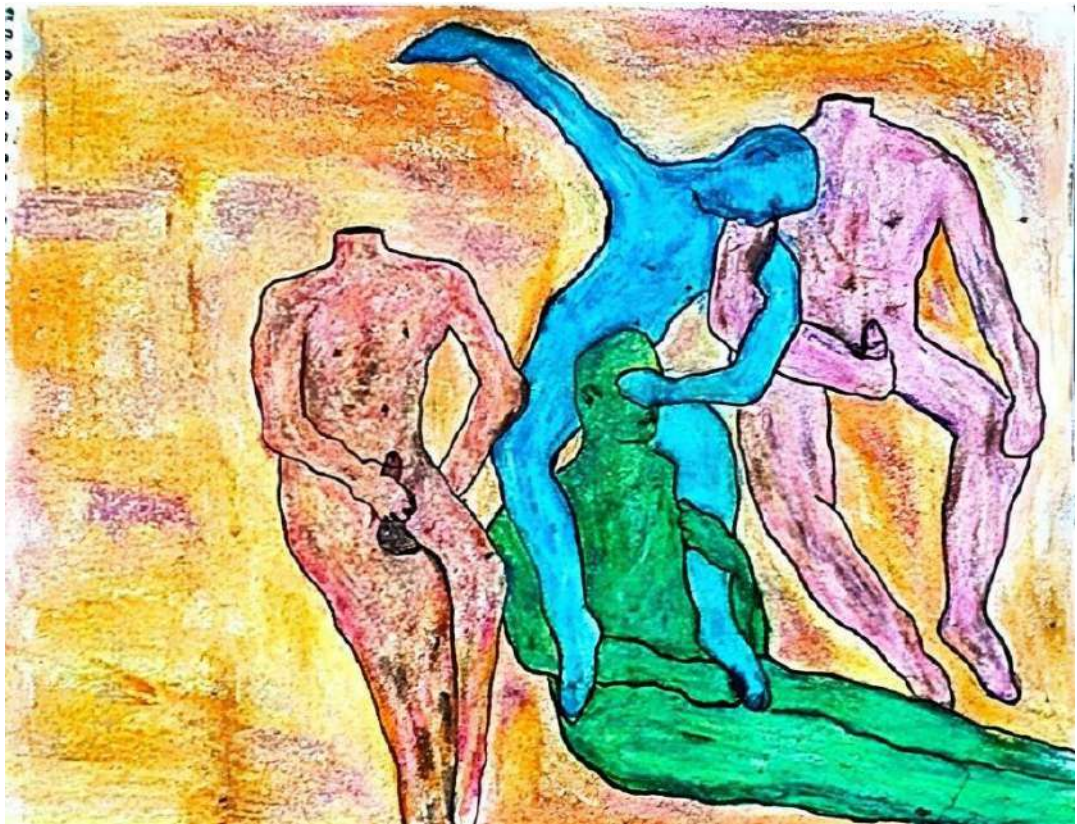


تصویر چندرسانه‌ای، به نام Free Use (استفاده‌ی رایگان) از ماهور، هنرمند کوئیر فمینیست و فارغ التحصیل طراحی صحنه. او در توضیح، یا به عبارتی دیگر در «Statement» این اثر می‌گوید:

«اینجا رایگان به معنای مفت و بی‌عوض است، و یا هر چیزی که آن را در ازای چیزی نباید داد. توجه کنید که اینجا، در استفاده‌ی رایگان، هرگونه دسترسی یا استفاده خریداری‌شده، مستثنی شده است.» او در این اثر با استفاده از تجربه‌ای که در طراحی صحنه دارد، یک موقعیت زمانی را در دو پلان به تصویر می‌کشد و معماری‌ای از رنج را بازسازی می‌کند که در آن تجربه زیسته‌ی انسان کوئیر به بدن گره خورده و از تلفیق عناصر و نشانه‌های دنیای دیجیتال در بازسازی این معماری بهره برده است. به عبارت دیگر، هر انسانی به واسطه تجربه خود از رنج هستی، بدن‌مند می‌شود و بخشی از معماری و فضای جامعه خود را به شکل تمثیلی و جسمانی تعریف می‌کند.

## معرفی و آثار فرشاد خورشید سوار

فرشاد خورشیدسوار، متولد ۲۸ اسفند سال ۱۳۷۰ در اراک، یکی از نقاشان پرکار کوئیر است. او تحصیل کرده طراحی صنعتی در دانشگاه هنر و معماری در مقطع کارشناسی و فوق لیسانس هنر در رشته پژوهش هنر از دانشگاه تهران است. آثار او از چند جهت منحصر به فرد و از نمونه‌های موفق هنر کوئیر ایران است. فرشاد خورشیدسوار تا به حال مجموعه‌های متفاوتی را کار کرده اما وجه مشترک همه آثار او، راحتی و صراحت بیان در انتقال محتوا است. سادگی در عین حال پیچیده نقاشی‌های او شاید اولین ویژگی‌ای باشد که مخاطب دریافت می‌کند. پیچیده از این بابت که سادگی هر گاه جای درست خود بنشیند، مؤلف می‌تواند با اتکا به آن مفاهیم پیچیده‌ای را مطرح کند. سادگی در آثار فرشاد خورشیدسوار از همین جنس است که مخاطب را دعوت به حضور در تصویر می‌کند. مخاطب به آن تصویر قدم می‌گذارد، قدم می‌زند، جزئیات را مرور و در نهایت باور می‌کند. روایتی که او از بدن، جنسیت، عشق و روابط انسانی در بستر اجتماعی ارائه می‌دهد، هولناک است. بدن‌های قطعه قطعه شده‌ای که تنها در حال آمیزش با یکدیگر رها نشده‌اند بلکه در رخدادهای اجتماعی ایستاده‌اند و دنیای مسکوت خود را به عرصه‌ی عمومی آورده‌اند. یکی دیگر از ویژگی آثار فرشاد خورشیدسوار همین اروتیسم ویژه‌ی کوئیر و پیوند آن با عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. او می‌گوید: مجموعه «هی» حاصل جفت‌گیری من با آبان ۹۸ بود! پس از اینکه در خیابان با چشم دیدم که مردم را به رگبار مسلسل بستند، «هی» را زائیدم.



عنوان: تن‌ها 1397

مجموعه‌ی انسان، جانوری جنسی، میکس مدیا، 44\*32 cm



سراسیمه، تن‌ها، مجموعه‌ی انسان، جانوری جنسی، ۱۳۹۷ میکس‌مدیا



برهنگی برهنه عنوان: مجموعه‌ی سلام، برهنه! ۱۳۹۱ میکس‌مدیا



عنوان: هی، از مجموعه‌ی وضعیت تاریخی ۱۳۹۷-۹۸، میکس مدیا ۱۰۰ در ۱۴۰



مصائب تاریخ، از مجموعه‌ی وضعیت تاریخی ۱۴۰۰، اندازه ۵۰ در ۷۰



۱۳۹۸ از مجموعه‌ی ۹۸، میکس مدیا ۲۹ در ۴۲



«هر بوسه، نشانی از نیاز» ۱۳۹۹ میکس مدیا، ۳۱ در ۴۲



عنوان: نگاه تن‌ها، ۱۳۹۷ اندازه ۳۰ در ۴۰، میکس‌مدیا



عنوان: عصیان ۱۳۹۳، اندازه ۳۰ در ۴۰، میکس‌مدیا



عنوان: عبت در کسالت، ۱۳۹۸، مجموعه‌ی کسالت عبت، ۳۰ در ۴۰



عنوان: انتقام شیرین، ۱۳۹۸، میکس مدیا





عنوان: آخرین بازمانده‌ها، از مجموعه‌ی ملکوت، ۱۳۹۶-۹۷،  
میکس مدی

## مجموعه نقاشی «صورتک‌ها»، اثر پَرسا نقاش ترنس

من پرسا هستم، پرسا یعنی مانند پر، سبکبال و آزاد و رها. متولد ۸ اسفند ۱۳۷۷ هستم و در تهران به دنیا آمده‌ام. از زمانی که کودکی‌ام را با تصویر در خاطر دارم، اسم خود را امیر می‌دانستم و اگر کسی من را امیر صدا نمی‌زد انگار دنیایم را بهم می‌ریخت. تفاوتی با دیگر هم سن و سال‌هایم داشتم که برایم قشنگ بود. تا روزی که فهمیدم ترنس جندر یعنی چه. به خاطر عشقی که از بچگی به سینما، نوشتن، نقاشی و هر چیزی که به هنر مربوط بود داشتم، به هنرستان رفتم و در رشته‌ی گرافیک تحصیل کردم. در نهایت وارد دانشگاه آزاد شدم و رشته ادبیات نمایشی را انتخاب کردم اما متأسفانه به خاطر چالش‌هایی که به عنوان یک دانشجوی مرد ترنس داشتم، مواردی مثل بیان جنسیتی و پوشش من، حراست دانشگاه آنقدر من را مورد آزار و اذیت قرار داد که دانشگاه را ترک کردم.

بعد از ترک دانشگاه در سال ۱۳۹۷ به دنبال انجام پروسه‌ی بازتأیید جنسیت رفتم و در سال ۱۴۰۰ اولین عمل‌ام را انجام دادم. از آن سال تا به امروز با پستی و بلندی‌های فراوانی روبه‌رو بودم اما یک پناهگاه امن داشتم، پناهگاهی که با دستان خودم ساخته بودم و نه هیچکس دیگر. یک چهار دیواری کوچک، پر از کتاب‌ها و دست نوشته‌هایم و بوم‌هایی که در اختیارم بودند تا خشم، ترس و تمامی احساسات‌ام را روی آن‌ها بیاورم.

نزدیک به چند ماهی می‌شود که شناسنامه‌ام تغییر کرده است و اکنون اسم من پرسا هست. اما من از همان روزی که متوجه خود واقعی‌ام شدم هیچ وقت با پرسا مشکلی نداشتم و به دنبال تغییر نام‌ام نبودم. من پرسا هستم یک هنردوست که در تاریک‌ترین لحظات روزگار سعی کرده‌ام آزاد و سبکبال باشم.

## "صورتک‌ها"

آدم‌ها، صورت‌هایشان، چهره‌های گوناگون، خندان یا غمگین.

وقتی نگاه‌شان میکنی به نظر یکسان می‌آیند و همینطور هم هست. همه ما انسان هستیم، قبل از هر چیزی انسان هستیم و شمایل انسان فارغ از زبان، رنگ، جنسیت و هرگونه برجستگی که تا آخر عمر به دوش می‌کشیم. این گونه‌ای است که من می‌بینم: یک جفت چشم، دماغ و دهن و گوش‌هایمان...

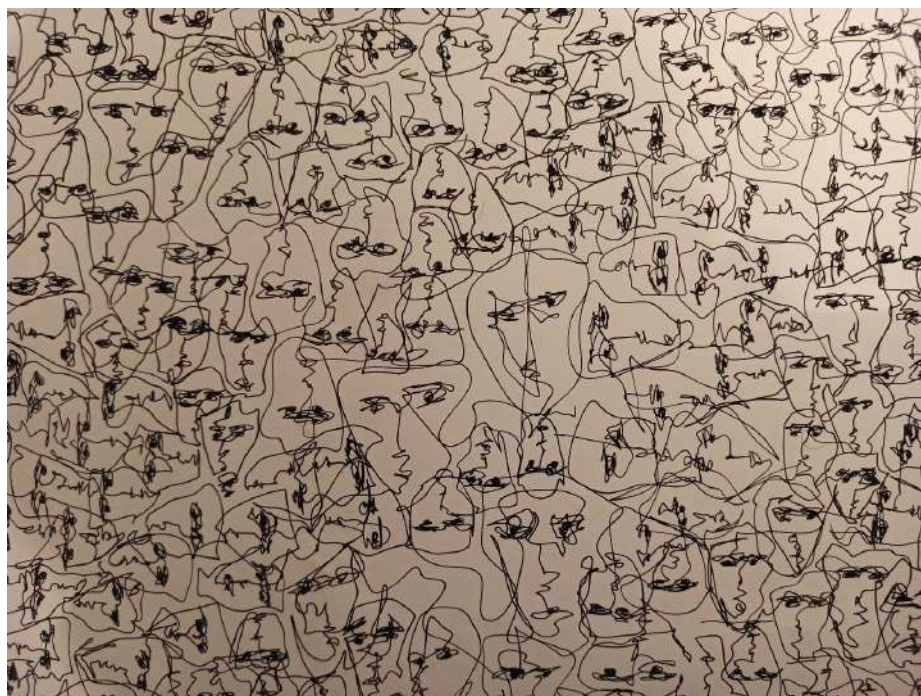
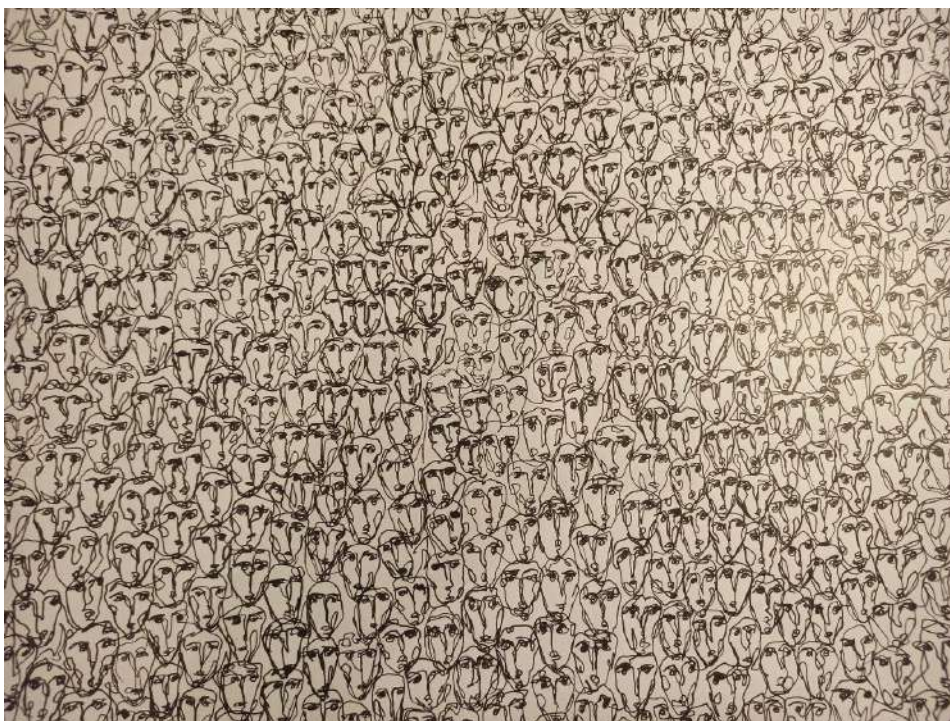
اینکه چه می‌بینیم و چه می‌شنویم را با انسان بودن‌مان انتخاب می‌کنیم نه چیز دیگری....

سال‌ها چهره‌هایی به من خیره بودند و هستند و گوش‌هایم می‌شنیدند: دختر است یا پسر؟

و تمام تعجب من از این بود که من هم انسان دوپایی هستم چون دیگران... اما هرگز در صورت کسی زل نزده‌ام تا جنسیتش را بیرون بکشم.

کاش چهره‌ها همیشه خاموش می‌ماندند تا غمی بر چهره دیگری ن نشانند.

چشمان انسان‌ها بسیار زیباست و گویای حقیقت، اما چهره‌هایی که من کشیده‌ام صورتک‌های خاموش‌اند زیرا که همیشه از نگاه آدم‌ها زخم خورده‌ام و در همین لحظه که دارم همه‌ی این‌ها را می‌نویسم مطمئن‌ام ترنس‌های بسیاری به خاطر این نگاه‌ها و صداها در گوشه‌ای پناه گرفته‌اند یا محکوم‌اند که بشنوند، ببینند و گذر کنند.















## مجموعه‌ای از عکس‌های نسیم، لزیبن و عکاس کوئیر

نسیم در ارتباط با این مجموعه می‌گوید:

«عکاسی را با عکاسی خیابانی شروع کردم و بعد دیدم که من را راضی نمی‌کند. عکاسی نود [Nude] را انتخاب کردم به خاطر صراحت و رک بودن در انتقال معنا. احساس کردم که انسان برهنه از همیشه بیشتر به حقیقت خود نزدیک است». در ادامه، نمونه‌هایی از آثار نسیم را مشاهده می‌کنید. بدن، جنسیت و بیان جنسیتی در آثار او محوریت دارند و همچنین عکس‌های او به شیوه خلاقانه‌ای برای اعتراض بدل شده‌اند. همانطور که خود نسیم در توضیح آثارش می‌گوید: «و، اعتراض بخشی از ذات من است. بدون اعتراض، من نیستم و این مجموعه به بیان اعتراضات من اختصاص دارد.»













# گفت و گو

## هنر النا بهار؛ از نمایشگاه کوئیر میلان تا کنسرت هری استایلز



اثر النا بهار، هنرمند طراح، یکی از آثار تأثیرگذار نمایشگاه THE UNTITLED QUEER ART PROJECT بود.

نمایشگاه THE UNTITLED QUEER ART PROJECT از تاریخ شانزدهم تا هجدهم ماه ژوئن سال ۲۰۲۳ توسط Milano Pride در شهر میلان ایتالیا و با موضوعیت هنر کوئیر برگزار شد. در این نمایشگاه آثار متعدد افراد جامعه LGBTQ+ و حامیان این جامعه به نمایش درآمد، که یکی از جالب توجه‌ترین آن‌ها فرشی مزین به نام جان‌باختگان قیام ژینا توسط النا بهار، هنرمند طراح، بود.

النا در رابطه با دعوت وی به این نمایشگاه و اثر خود بیان می‌کند: «از آنجایی که پیش از این هم در حوزه‌ی پژوهش و طراحی فعالیت داشته‌ام و در تیم برگزارکنندگان نمایشگاهی در مدرسه‌ی طراحی دانشگاه پلی‌تکنیک میلان بوده‌ام، اثر من توسط کنشگرهای شهر میلان دیده شد و از من برای مشارکت در این نمایشگاه و گفت‌وگویی حول اثرم، دعوت به عمل آمد». وی در توضیح اثر خود بیان می‌کند: «کار من یک فرش بود که ابتدا از تاریخ ششم تا سیزده ماه ژوئن سال ۲۰۲۳ در لابی مدرسه‌ی دیزاین دانشگاه پلی‌تکنیک میلان به نمایش درآمد. این فرش ایرانی، حاوی اسامی ۵۰۰ تن از قربانیان خیزش اخیر در ایران است. برخی از این اسامی را ناشناس نوشته‌ام، چون می‌دانم نام‌های موجود شامل همه‌ی افرادی نیست که جان خود را از دست داده و کشته شدند. در نمایشگاه نیز توضیح دادم که به احتمال زیاد بسیاری از این اسامی از جامعه LGBTQ+ بوده‌اند که خانواده‌ها به دلایل متعددی از جمله امنیت و هم‌چنین معضل فرهنگی رایج، هرگز هویت آن‌ها را آشکار نکردند و این مسئله برای ما بسیار ناراحت کننده است، چرا که گویا این افراد هرگز وجود نداشته‌اند.»

برنامه‌ی نمایش فرش در نمایشگاه به صورت اینتراکتیو پیش رفت؛ به این صورت که افراد دارای حس نزدیکی و همدلی با خیزش انقلابی ایران، پیام‌های خود مشتمل بر احساسات و حمایت‌شان بر روی ریسسه‌هایی که به فرش ضمیمه می‌شد، بنویسند تا به این صورت پیام آن‌ها به مردم ایران منتقل شود. به همین دلیل، افراد زیادی در مراسم نمایش فرش مشارکت داشتند. النا در مورد دلیل انتخاب فرش به عنوان این اثر هنری می‌گوید: «برای انتخاب فرش از قالیچه‌ی پرنده الهام گرفتم چون در نظر دارم که این فرش بتواند طی زمان بیشتری پیام‌های بیشتری در مراسم‌ها و تجمع‌های بین‌المللی که در اروپا برگزار می‌شود را نشر دهد.»

وی در رابطه با ایده‌ی این اثر می‌افزاید: «دلیل نوشتن اسامی ایجاد امکان برقراری ارتباطی عمیق با هر یک از افراد کشته شده و داستان زندگی آن‌ها بود. چرا؟ چون آن اسامی صرفاً هشتگ و نام و نام خانوادگی نیستند، بلکه حاوی رویاها، آرمان‌ها، آرزوها



و زندگی‌ها هستند. من اسم سارینا اسماعیل زاده را از این فرش جدا کردم و به کنسرت هری استایلز بردم و هری استایلز طی برنامه واکنش نشان داد. واکنش وی، هر چند هم کوچک، اما برای من واکنش به اسم سارینا که در زمان زندگی‌اش از طرفداران هری استایلز بود، حائز اهمیت است.»

اثر النا بهار، طی دو روز نمایش، بازخوردهای مثبت فراوانی قرار گرفت و هم‌چنین انگیزه‌ی همدلی حاضرین با کشته‌شدگان و مردم ایران شد.

وی به استقبال گسترده از اثر توسط حاضرین در نمایشگاه اشاره کرده و بیان می‌کند: «باید به این حقیقت اعتراف کنم که نه تنها برای من، بلکه برای تمام تیم برگزار کننده و حامی مالی نمایشگاه، غافلگیر کننده بود! شما در چنین شرایطی واقعا تحت تاثیر قرار می‌گیرید، چون شاهد این هستید که بازدید کننده‌ها پس از نوشتن پیام‌های خودشان به شما نزدیک می‌شوند و می‌گویند که هر زمان به این اسامی نگاه می‌کنند حاضر هستند هر اقدامی که از دست‌شان برمی‌آید انجام بدهند تا بتوانند کمکی کرده باشند.»

وی در رابطه با همدلی افراد بیان می‌کند که افرادی با زبان متفاوت همدلی داشتند و سعی می‌کردند تا در مورد جان‌باختگان و وضعیت معترضین داخل ایران مطلع بشوند.

«یک نمونه این بود که در شهر پاریس و در محل اجرای هری استایلز برخی از طرفدارهای وی در مورد سارینا و روایت او پرس‌وجو کردند، من هم توضیح دادم که این تنها یکی از روایات بسیاری است که هرگز بیان نشده‌اند. در همین میان یکی از حضار بیان کرد که تمایل دارد پیامی را بنویسد و خوشبختانه روی قسمت جدا شده از فرش که همراه خودم داشتم، یک ریسه نیز ضمیمه شده بود و بدین ترتیب پیامی از شهر پاریس به این فرش ضمیمه شد. این کار خیلی معنی دارد و شاخص‌ترین ویژگی این اثر است که ارتباط با این عزیزان در عمیق‌ترین سطح خود حفظ شود.»

النا هم‌چنین در مورد برنامه‌های آینده برای نمایش اثر می‌گوید: «با وجود آنکه ممکن است تغییراتی در نحوه‌ی نمایش این اثر اعمال شود، اما ایده و محتوا حفظ خواهد شد، به این دلیل که مهم‌ترین ویژگی این اثر حفظ تعامل است. لازم به ذکر است که این وجه ممیز که منجر به ایجاد یک ارتباط فرامکانی می‌شود شامل فعالیت بسیاری از کنشگرها که در شهرهای مختلف اروپا تغییر مکان می‌دادند نیز می‌شود. یکی از این افراد مسعود حمیدفر است؛ زمانی که او و دوستانش را در بروکسل ملاقات کردیم و از راهپیمایی‌های هزار کیلومتری و تحصن‌های آن‌ها شنیدیم. فعالیت‌های این عزیزان برای به وجود آوردن این تعامل بسیار الهام بخش بود.»

در نهایت و به عنوان کلام آخر می‌گوید: «در این فرش ما راوی بسیاری از رویدادها هستیم و خوانش این رویدادها دارای اهمیت بسیار زیادی است، اگرچه ممکن است این روایات به مفاهیم و زبان‌های مختلف خوانده شوند. چه خوب اگر بر این حقیقت نیز آگاه باشیم که باید در خوانش این روایات، حقیقت به همان شکل که وجود داشته است الحاق شود، حتی در صورتی که عوامل مختلف سعی در تحت تاثیر قرار دادن آن‌ها داشته باشند. کوتاه می‌گویم، امیدوارم که طول این روایات بلندتر نشود.»







## معرفی کتاب‌های تازه منتشرشده

## انتشار جلد دوم "از وحدت تا فروپاشی"

نقشی داشتند. ما در فرهنگ خویش متأسفانه با این کار بیگانه‌ایم. پنداری رهبران حزب خارج از تاریخ نشسته بودند و تأسفبار اینکه بازماندگان آن رهبری اکنون نیز چنین احساسی دارند. در حاشیه تاریخ نمی‌توان رهبریت یک سازمان را بر عهده داشت و همچنان رهبر ماند. می‌توان دست‌جمعی در هیأت یک حزب اشتباه کرد ولی با توجه به ساختار حزبی نمی‌توان و اخلاقی نیست که توده حزبی را مقصر معرفی کنیم.

رهبری حزب رنجبران ایران از اسلام خمینی مستبد، "اسلام مبارز" ساخت. و آن را به درون تشکیلات آورد. در نوشته‌های رهبران و کادرهای بالای حزب، مقصر همیشه دیگری و اشتباه به گردن طرف مقابل است. هیچ جا تا به حال دیده نشده که کسی نوشته باشد بانی این اشتباه من بودم. چرا نباید مخترع تز "اسلام مبارز" در حزب رنجبران ایران شهادت به کار گیرد و از چگونگی رسیدن به این فکر بنویسد؟ چرا او نباید جسارت انتقاد از خود داشته باشد؟

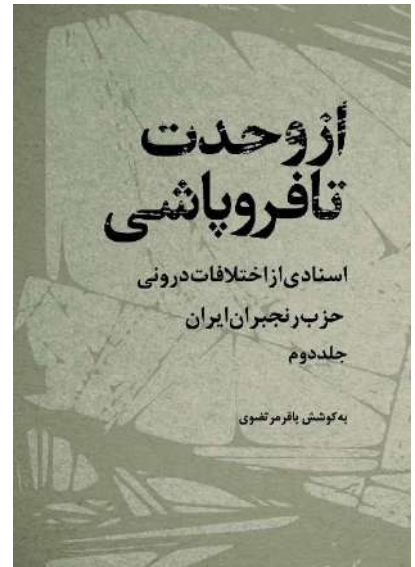
دگر بار تکرار می‌کنم: قصد من در انتشار این اسناد این بود و این نیز هست که خطاها و اشتباهات سیاسی‌مان را که همه نیز به آن اذعان داریم، در اختیار خواننده و پژوهنده تاریخ قرار دهم. کارم تجزیه و تحلیل آن‌ها نبوده و نیست. تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی آن‌ها را نیز به اختیار خواننده گذاشته‌ام. انتظار و آرزویم این است که تجارب سازمان انقلابی و حزب رنجبران ایران، که خود دیرزمانی در آن‌ها عضویت داشتیم، را تا جایی که امکان دارد، بدون کم و کاست و با صراحت کامل به آیندگان انتقال دهم. به این امید که اشتباهات را دوباره تکرار نکنیم. اگر به تاریخ کشورمان و به مردم ایران فکر می‌کنیم، باید به نقد گذشته خویش و افکارمان بنشینیم. ما در برابر تاریخ و به ویژه در برابر یاران جانبخته‌مان که با عشق به انسان اعدام شدند، مسئول هستیم. انتقال تجارب‌مان به نسل آینده می‌تواند به عنوان یک تجربه، کمکی باشد به این نسل در مبارزه برای دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی. نهایت سختم همین است و نه بیش.

باقر مرتضوی، کلن، می ۲۰۲۴

این اثر را می‌توان از طریق آدرس زیر خرید:

[baqherm@gmx.de](mailto:baqherm@gmx.de)

قیمت کتاب ۲۰ یورو به اضافه هزینه پستی



در پیشگفتار کتاب آمده است:

پس از انتشار جلد نخست کتاب "از وحدت تا فروپاشی" بسیاری از دوستان در پشتیبانی از این اثر، پیام‌های محبت‌آمیزی را برایم فرستادند و مرا به ادامه کاری که پیش گرفته‌ام، تشویق نمودند. با سپاس از همه‌ی آن‌ها.

با نگاه به اسنادی که هنوز در دست داشتیم، و نیز اسنادی که دوستانم برایم فرستادند، به این نتیجه رسیدم که بخشی دیگر از آن‌ها را که به نظرم اهمیت بیشتری در بررسی‌های تاریخی می‌توانند داشته باشند، منتشر کنم. لازم به یادآوری است که باقیمانده اسناد را در اختیار بخش آرشیو دانشگاه استنفورد آمریکا خواهم گذاشت تا مورد استفاده پژوهندگان تاریخ قرار گیرد.

این اسناد که به اعتبار سند بودن منتشر می‌شوند، در واقع نوشته‌های داخلی حزب رنجبران ایران هستند؛ که از وحدت آغاز و تا انشعاب و فروپاشی پیش می‌روند. حزب رنجبران ایران آن‌طور که بنیان آن گفته و نوشته‌اند، از ۹ سازمان و گروه، و در برخی از گزارش‌ها، با بیش از این تعداد، تشکیل یافته بود. کسانی که اکنون خود را در خارج از کشور وارث این حزب می‌دانند، به خوبی آگاهند که از سازمان‌های تشکیل‌دهنده آن حال هیچ یک همراه آنان نیستند. بخشی به طور جمعی و بخشی فردی از این تشکیلات جدا شده و یا انشعاب کرده‌اند. "ما" اشتباه کردیم، جمله‌ای ست کلی و نامفهوم. من در این اسناد کوشیده‌ام به علت‌ها بیشتر توجه کنم. دنبال مقصر نیستم و دوست ندارم کسی را به دادگاه بکشانم. می‌خواهم از ورای ناگفته‌ها و از میان این اسناد نوری بتابانم بر آن‌چه که رخ داده است.

در پیشگفتار جلد نخست نوشتیم: درست است که تاریخ تنها در "آمدن و کشتن و سوختن و رفتن" خلاصه نمی‌شود، پس باید از چگونگی این آمدن‌ها و رفتن‌ها نیز نوشت و اینکه "من"‌ها در آن چه



### س. سیفی: دنیاهای جدّ و هزل سعدی

"دنیاهای جدّ و هزل سعدی" تازه‌ترین اثر س. سیفی است که از سوی "باشگاه کتاب" منتشر شده است. در پیشگفتار آن آمده است:

باور و دنیای فکری سعدی را باید از سروده‌ها و نوشته‌هایش بازجست. اما این دنیای فکری، اندیشه‌ای یک دست را پیش روی مخاطب خود نمی‌گذارد. دوگانه‌گویی و دوگانه‌نویسی چتر خود را تا هر جایی از آثار سعدی که بگویی می‌گستراند. توضیح و تأویل شایسته از همین دوگانه‌گویی‌ها می‌تواند در روشنگری از باور و اندیشه سعدی به یاری ما بشتابد.

او گاهی غزل می‌سراید و نقشمایه‌ای از عارف را بازی می‌کند. گاهی نیز در فضایی از طنز اجتماعی حکایت‌های گلستان و بوستان را می‌نویسد و می‌سراید. حتی آنگاه که لازم ببیند ایفای نقشی از سیاستمدار کارکننده را در متن نصیحه‌الملوک به پیش می‌برد. سرآخر هم هزل می‌نویسد که از نوشته‌های جدّ او چیزی کم نمی‌آورد. چون در نگاه سعدی هزل همان جدی است که نویسنده واکاوی از متن و دورنمایه‌ای اصلی آن را، به خواننده‌ای تیزبین وامی‌گذارد.

دنیای ذهنی ایرانیان دنیایی دو جهانی است که بر سویه‌ای از آن نیرویی آسمانی را نشانده‌اند تا بر سویه‌ی دیگری از آن نیرویی اهریمنی نقش بیافریند. چون قرار بر آن گذاشته‌اند که نور و ظلمت همچنان در فراخنای تاریخ به پیکار با هم ادامه دهند. ولی جانمایی مشترک این دو نیرو در روان آدمی برای ایرانیان امری مشکل می‌نماید. چون نمونه‌هایی خودساخته از آموزه‌های عرفان را بهانه می‌کنند که به ظاهر روشنای عرفان، تاریکی و تباهی را از نفس انسان‌ها بتاراندند. تعارف و مدعایی که عملیاتی شدن یا عملیاتی کردن آن هرگز ممکن نخواهد بود.

با همین رویکرد وهم‌آمیز و خودپرداخته است که مردمان ساکن فلات ایران بسیاری از شاعران خود را همان عارفانی می‌پندارند که گویا هرگز به پدیده‌ی "گناه" آلوده نشده‌اند. چراکه پدیده‌ی گناه را

همواره در دنیایی از جهان نیروهای اهریمنی جانمایی می‌کنند، که همگی بدون استثنا برائت خود را از آن اعلام می‌نمایند.

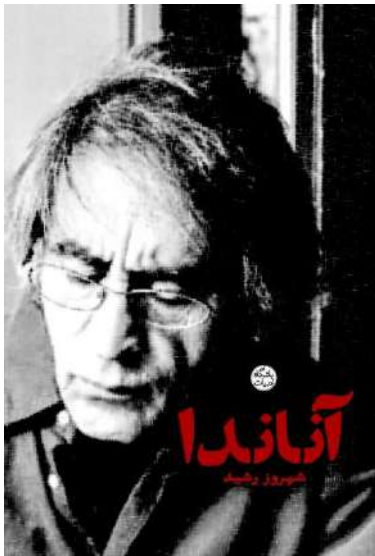
با همین دیدگاه تاریخی است که مردم عادی از انتساب هزلیات سعدی به او برمی‌آشوبند تا شخصیتی قدیس‌مآبانه یا معصوم‌گونه به شاعر ببخشند. در نگاه ایشان سعدی شاعر پند و اندرز است و شعرهای عاشقانه‌ی او نیز سمت و سویی از عشق به خداوند آسمانی را پیش روی خواننده می‌گذارد. اما بر خلاف آنچه که گفته می‌شود، غزل‌های سعدی بیش از همه خط و سویی از عشق‌های زمینی را پیش روی خواننده می‌گذارد تا آنکه بخواهد در آسمانی تهی از معشوق به دنبال معشوقی آسمانی راه بیفتد. او از اصطلاحات عرفانی دانسته و آگاهانه در سامانه‌هایی غیر از عرفان سود می‌برد. سامانه‌هایی که همیشه با عشق‌های طبیعی پیوند می‌خورد. حتی اغلب مواقع در غزل‌های سعدی دستیابی به معشوقی که در غزل عطار یا مولوی دیده می‌شود، امری محال می‌نماید.

چون عرفان سعدی بیش از همه از درونمایه‌ی اصلی خویش رنگ می‌بازد تا تعلق خاطر خود را به معشوقه‌ها یا معشوق‌هایی از روی زمین با خواننده در میان بگذارد. جدای از این، تنوع طلبی در انتخاب و گزینش معشوق، شگرد اصلی اوست. پیداست که این تنوع طلبی جنسی تنها با عشق ورزیدن به زنان محدود باقی نمی‌ماند، بل که گستره‌ای از عشق با پسران و کودکان را نیز در بر می‌گیرد. موضوع عشق با پسران یا کودکان به تکرار در غزل‌های سعدی هم بازتاب می‌یابد.

در کلیات سعدی هزلیات و نصیحه‌الملوک او رویاروی هم قرار می‌گیرند و چه بسا جهان‌های متفاوتی را پیش روی خواننده می‌گذارند. پدیده‌ای که با ذهنیت تاریخی مردمان زمانه چندان سازگاری نشان نمی‌دهد. مردم عادی هرگز نمی‌توانند شاعر و عارفی را با رفتارهای متناقض و دوگانه در ذهنشان بنشانند. چون در نصیحه‌الملوک قرآن راهنمای عمل شاه و حاکم قرار می‌گیرد و حال آنکه شاعر در فضای هزلیاتش، شیطان را می‌ستاید و اعتماد به آموزه‌های شیطان را به پیش می‌برد.

تضادهایی از این دست نه تنها در روان سعدی بل که در درون هر مسلمانی گرد آمده‌اند. اما همگی به همین آسانی بر پذیرش و تأیید چنین پدیده‌ای گرد نمی‌گذارند. چنانکه عارفان ما به تظاهر با درون و نفس خویش در چالش به سر می‌برند. سپس سرکوب‌های متظاهرانه‌ی نفس را هدف قرار می‌دادند تا به گمان خویش بتوانند از زندگی آلوده به گناه وایرهند.

البته چنین رانه‌ای از زیستن، تنها در نوشته‌های عارفان انعکاس می‌یابد و آنان در زندگی اجتماعی خویش به نمونه‌های فراوانی از همان هنجارهای به ظاهر گناه‌آلود گردن می‌نهادند. چنانکه نکوهش زن و تبلیغ عدم آمیزش جنسی با زنان در کتاب‌های عرفانی، هرگز از همسرگزینی ایشان ممانعتی به عمل نمی‌آورد. چون همگی یاد گرفته بودند تا به گونه‌ای بنویسند ولی در جامعه و زندگی اجتماعی خویش به گونه‌ای دیگر عمل نمایند.



این تناقض‌های رفتاری بدون استثنا در نوشته‌های اکثر عارفان ما دیده می‌شود. چنانکه سعدی نیز ضمن زندگی اجتماعی خود از چند و چون آن بر کنار نمی‌ماند. در واکوای درونی از نوشته‌های او چنین باور دوگانه‌ای به روشنی رو به روی ما قرار می‌گیرد. دوگانه‌ای آشتی‌پذیر از خداوند و اهریمن که خیلی مسالمت‌آمیز در کنار هم به سر می‌برند. همان گونه ذهن تاریخی ایرانیان چنین ترفندی را در دوگانگی، برای تبیین فلسفی جهان هم به کار گرفته است.

در چنین سامانه‌ای از جهان است که به انسان تکلیف نموده‌اند تا او از پدیده‌ی گناه بپرهیزد. پیداست که چنین تکلیفی را پدری آسمانی که خداوند نام می‌گیرد پیش پای انسان می‌نهد. انسان هم ضمن زیست اجتماعی خویش، از آنچه که دوستشان دارد و به آن‌ها دل باخته است، باید بپرهیزد.

این مرزها را شاید خواص جامعه پیش روی عوام‌الناس می‌گذاشتند تا رانه‌ی اغواگر لذت، برای همیشه در انحصار ایشان باقی بماند. اما در هزلیات سعدی این مرزی‌بندی‌های مصنوعی فرومی‌ریزند تا او برخوردار از آزادانه‌ی انسان‌ها را از لذت طبیعی هدف بگذارد. پدیده‌ای که با عرف عمومی سر ناسازگاری دارد. به عبارت روشن، عرف و آیین عمومی میل طبیعی انسان را در پوششی همگانی از سرکوب فرومی‌برد تا امر جنسی همیشه در خفا صورت پذیرد و قداست ساختگی افراد هرگز آسیب نبیند.

در نصیحه‌الملوک اخلاقیات ایستا، ثابت و غیر متغیر برای نویسنده اصل قرار می‌گیرد که دین رسمی آبشخوری مناسب برای بازتاب آن شمرده می‌شود. اما در هزلیات این ایستایی اخلاقیات رسمی به دور ریخته می‌شود تا او در ترازوی منطقی استقرایی و تجربی، کارکردهای اجتماعی رفتار آدم‌ها را به‌تر بسنجد. انگار در نصیحه‌الملوک پرده‌ای را جلوی خواننده می‌کشند که نویسنده این پرده را در هزلیات خویش کنار می‌زند.

پرده‌داری از رفتار انسان‌ها هنر اصلی سعدی در هزلیات شمرده می‌شود تا او واقعیت‌های طبیعی و آزادانه‌ی رفتار جنسی انسان‌ها را پیش روی خواننده بگذارد. چیزی که هرگز با سلیقه و ذوق مردمان زمانه سر سازگاری نشان نمی‌داد.

امروزه نیز باورمندان اخلاق عمومی و سنت‌های خشک، چنین رویکرد‌های واقع‌بینانه‌ای را بر نمی‌تابند تا همچنان بر گونه‌هایی از اخلاق ایستا و واپس مانده اصرار بورزند. اما ضرورت‌های برآمده از رفتار آدم‌ها، واقعیت‌های دیگری را پیش روی هر انسان پژوهشگری می‌گذارد که نادیده انگاشتن آن‌ها هرگز ممکن نخواهد بود. هنر سعدی در هزلیات نیز در فضایی از بازتاب همین واقعیت‌ها به نمایش درمی‌آید.

این کتاب را می‌توان در لینک زیر دانلود کرد.

<https://www.bashgaheadabiyat.com/product/donyahaye-saadi/>

"آناندا" کتاب تازه‌ای است از شهروز رشید که از سوی "باشگاه کتاب" منتشر شده است.

بر پشت جلد کتاب در معرفی آن آمده است:

آناندا نام عروسکی‌ست با موهایی سبز و صورتی کک‌مکی. شهروز گاه با عروسک‌اش حرف می‌زند و گاه با مادرش. این عروسک، کودکِ درون اوست که مادر را شمات می‌کند. جای خالی مادر، حفره‌ای‌ست که پر نمی‌شود. شهروز پس از گذشت سی سال دوری، برای دیدار خانواده به باکو می‌رود. می‌خواهد با مادر آشتی کند و با کودکِ درون خود نیز. به جای مادر اما خبر مرگ او می‌آید. و شهروز همه این درددل‌ها را برای همیشه با خود می‌برد.

این کتاب را می‌توان در لینک زیر دانلود کرد.

<https://www.bashgaheadabiyat.com/product/ananda/>

### مجید نفیسی: شهادی برای عزت



نشر آفتاب منتشر کرده است: [www.aftab.pub](http://www.aftab.pub)

"شهادی برای عزت" مجموعه‌ی سی شعر از مجید نفیسی است به یاد همسرش عزت طبائیان که در ۱۷ دی ۱۳۶۰ در زندان اوین تیرباران و





در گورستان خاوران دفن شد. شاعر آمریکایی نیومی شهاب‌نای در باره‌ی شعر "شاهدی برای عزت" می‌نویسد:  
 "یکی از پرقدترین شعرهای جهان، آکنده از عشق و حقیقت و اندوه. مجید تو شاعر بزرگی هستی. این بر من روشن شده از همان باری که اولین شعرت را شنیدم. تو براستی شاهدی بزرگ هستی".

اینک نخستین شعر کتاب "گنج نشاندار":  
 "هشت قدم مانده به در  
 شانزده قدم رو به دیوار  
 کدام گنج‌نامه از این رنج خبر خواهد داد؟

ای خاک!

کاش می‌توانستم نبض تو را بگیرم  
 یا از جسم تو کوزه‌ای بسازم.  
 افسوس!

طیب نیستم

کوزه‌گر نیستم

تنها وارثی بی‌نصیبم

دربهدر گنجی نشاندار.

ای دستی که مرا چال خواهی کرد!

نشان خاک من این است:

هشت قدم مانده به در

شانزده قدم رو به دیوار

در گورستان کفرآباد".

Majid Naficy's New Book: *A Witness for Ezzat*  
 Aftab publication published: [www.aftab.pub](http://www.aftab.pub)

### [A Witness for Ezzat](#)

Majid Naficy

"A Witness for Ezzat" is a collection of thirty poems written by Majid Naficy in memory of his wife Ezzat Tabaiyan executed on January 7, 1982 in Evin Prison and buried in the Khavaran Infidle Cemetery in Tehran.

The American poet, Naomi Shihab Nye, writes about the poem "A Witness for Ezzat": <sup>[1]</sup><sub>[SEP]</sub>One of the most powerful poems in the world!!!! Full of love and truth. And sorrow.<sup>[1]</sup><sub>[SEP]</sub>You are a great poet, Majid. This has been clear since the first poem of yours I ever heard. You are truly a great witness.<sup>[1]</sup><sub>[SEP]</sub>

Now the first poem of the book called "Marked Treasure"<sup>[1]</sup><sub>[SEP]</sub>

"Eight paces from the gate,  
 Sixteen paces toward the wall  
 Which scroll speaks of this treasure?

Oh, earth!  
 If only I could feel your pulse

برای خرید این کتاب می‌توانید به سایت نشر آفتاب یا فروشگاه آنلاین شرکت لولو مراجعه و نسخه کاغذی کتاب را به قیمت هشت (۸) دلار آمریکا خریداری کنید.

دوستانی که مایل به خرید نسخه الکترونیکی کتاب هستند، می‌توانند مبلغ ۵ دلار آمریکا به حساب پی پال نشر آفتاب با آدرس [aftab.publication@gmail.com](mailto:aftab.publication@gmail.com) واریز کنند، فیش پرداختی را برای ما بفرستند تا نسخه الکترونیکی کتاب برایشان ارسال شود.

عزیزانی که ساکن ایران هستند و مایل به خواندن نسخه الکترونیکی این رمان هستند، کافی است به نشر آفتاب ایمیل بفرستند تا برای پرداخت ۲۰ هزار تومان هزینه کتاب، در ایران راهنمایی شوند.

آدرس سایت نشر آفتاب

[www.aftab.pub](http://www.aftab.pub)

آدرس پست الکترونیکی نشر آفتاب

[info@aftab.pub](mailto:info@aftab.pub)

[aftab.publication@gmail.com](mailto:aftab.publication@gmail.com)

Or make a jug out of your body.  
Alas! I'm not a physician  
I'm not a potter  
I am only an heir, deprived,  
wandering in search of a marked treasure.

Oh, hand that will bury me,  
This is the mark of my tomb:  
Eight paces from the gate,  
Sixteen paces toward the wall  
In the Cemetery of the Infidels."

To buy this book you can use the following link  
on Amazon

<https://www.amazon.com/dp/B0D53CY9GG>

A Witness for Ezzat:

Poetry Collection:

Naficy, Majid: 9798326487452:

[Amazon.com](https://www.amazon.com): Books

Aftab website:

[www.aftab.pub](http://www.aftab.pub)

Aftab Publication's emails:

[info@aftab.pub](mailto:info@aftab.pub)

[aftab.publication@gmail.com](mailto:aftab.publication@gmail.com)



فیروزه خطیبی

انتشارمجموعه خاطرات طنز سیاسی پرویز خطیبی و کتاب  
"میخ اسلام در سرزمین کفر"

"اگر آرزومند آینده خوبی هستیم باید در بیداری طبقات مختلف  
اجتماع بکوشیم، چون بیداری آن‌ها تنها کلیدی است که درهای آینده  
بهتری را به رویمان باز می‌کند"

تازه ترین کتاب از مجموعه آثار پرویز خطیبی، روزنامه نگار، طنزنویس،  
ترانه سرا، شاعر، نمایشنامه نویس، خالق پیش پرده های طنز - سیاسی،  
ناشر روزنامه "حاجی بابا" که یکی از پرطرفدارترین نشریات فکاهی  
زمان خود بود و یکی از نخستین فیلمسازان ایران که در دوران پس از  
انقلاب اسلامی هم روزنامه "حاجی بابا در تبعید" را منتشر ساخت و با  
نوارهای کاست "ملا خورون"، "آخوند کشون" و "خلیفه جمارون" در  
نیویورک و با نمایشنامه های موزیکال طنز سیاسی "حاجی مارمولک"  
و "عروسی ایران خانم" به مبارزه بر علیه رژیم ملایان برخاست، روز  
اول اپریل ۲۰۲۴ توسط "بنیاد فرهنگی پرویز خطیبی" و با ویراستاری  
فیروزه خطیبی در لس آنجلس منتشر شد .

کتاب "خاطراتی از هنرمندان" که نخستین خاطرات هنری درباره  
هنرمندان در تاریخ نشر کتاب معاصر بشمار می رود و چند ماه پس از  
درگذشت این نویسنده در سال ۱۹۹۴ منتشر شد در طول سال ها ۹  
بازچاپ داشته است و امروز بعنوان کتاب مرجع برای دستیابی به  
اطلاعات ارزنده ای در رابطه با تئاتر، پیش پرده، سینما و هنرمندان  
دوران شکوهمندی آغاز هنر در کشورمان و ثبت وقایعی که نمایانگر  
حرکت این ایثارگران راه هنر از سنت به مدرنیته بوده محسوب می  
شود.

ویراستار این کتاب - فیروزه خطیبی - روزنامه نگار، نویسنده ،  
نمایشنامه نویس، بازیگر و کارگردان تئاتر و برنامه ساز رادیویی و مدیر  
"بنیاد فرهنگی پرویز خطیبی" (ناشر آثار این هنرمند) در مقدمه کتاب  
می نویسد:

هربار که کتابی از پدرم پرویز خطیبی را به مرحله چاپ و انتشار می  
رسانم، از خودم می پرسم: آیا باید کارهای ناتمام یک نویسنده را پس  
از مرگ او منتشر ساخت؟ و بعد به یاد گفته ای از "خوان گابریل  
واسکز"، نویسنده کلمبیایی درباره انتشار آخرین کتاب ناتمام "گابریل  
گارسیا مارکز" خالق رمان معروف "صدسال تنهایی" می افتم که در  
ماه مارچ ۲۰۲۴ در نود و هفتمین سالگرد تولد این نویسنده فقید با  
عنوان "همدیگر را در اوت خواهیم دید" به زبان های مختلف جهان  
منتشر شد که می گوید: "هیچ دلیلی وجود ندارد که ما خود را از این  
لذت محروم کنیم".

با موفقیت کتاب "خاطراتی از هنرمندان - نخستین خاطرات هنری  
در در تاریخ معاصر ایران (انتشارات بنیاد فرهنگی پرویز خطیبی - چاپ  
اول - پائیز ۱۹۹۳ - لس آنجلس) و بیش از ۹ بار بازنشر آن در طول  
سال ها، هم چنین کتاب "آقا کوچک" (نشر معین - تهران - ۱۳۸۵)  
داستانی در قالب خاطرات نوه ی دختری "میرزا رضا کرمانی" و بررسی  
حوادث اطراف زمان پیش و پس از مرگ ناصرالدین شاه قاجار که  
نویسنده در آن مسائل اجتماعی و شرایط آن روزگار مردم تهران، از  
جمله فقر و بی سواد و اوج و سقوط یک خانواده ای اشرافی را ترسیم  
می کند و بعد هم کتاب "میرزا رضا کرمانی به روایت پرویز خطیبی"  
(نشر معین - تهران - ۱۳۳۹) - که نسخه بدون سانسور آن همزمان  
توسط بنیاد فرهنگی پرویز خطیبی در لس آنجلس به چاپ رسید - و  
پرسه ای است در تاریخ و روایت تازه ای از "شاهشکار" - یکی از

امروز بتواند با خواندن آن‌ها بیش از هر چیز از درون پیچ و خم‌های طنز ظریف و اغلب شعف‌انگیز پرویز خطیبی به گوشه‌هایی از تودرتوی سیاست، در رویارویی با فرهنگ مردم و هنر معاصر ایران زمین نیز بی‌ببرد. چرا که به اعتقاد او "اگر آرزومند آینده خوبی هستیم باید در بیداری طبقات مختلف اجتماع بکوشیم، چون بیداری آن‌ها تنها کلیدی است که درهای آینده بهتری را به رویمان باز می‌کند"

فیروزه خطیبی

مارس ۲۰۲۴ - لس آنجلس



نشر رها منتشر کرد:

شهر کریستان

نوشته مریم رئیس‌دانا

مجموعه داستان «شهر کریستان» شامل پانزده داستان کوتاه است. چندین داستان از این مجموعه در ایران پشت سد سانسور وزارت ارشاد باقی ماندند، از جمله داستان «جزیره‌ای در دل تهران بزرگ»، که در سال ۱۳۸۲ جزو داستان‌های تحسین‌شده مسابقه داستان‌نویسی صادق هدایت بود.

نویسنده در مراسم رونمایی از کتاب گفت: «داستان‌های این کتاب، شهر کریستان، تاریخ بیست‌ساله و بلکه بیشتر در شناسنامه خود دارند. می‌گفتند هفت داستان را کلاً بردار. بقیه را هم تیغ‌تیغ زده بودند. رضایت ندادم بچه‌هایم را سلاخی کنند.

...

«شهر کریستان»، حاصل مطالعه و دقت من است بر زندگی زنان و مردانی در قلب میهن یا بسیار دورتر از مام میهن، در هجرتی خواسته و ناخواسته از سر جبر جغرافیایی. زندگی انسان‌هایی سرگردان، شکست‌خورده از عشق، ربا، آلودگی‌های فرهنگی یا یخ‌زده در غرش ماشین سیاست ولی مصمم به ساختن چندباره زندگی.

امروز بسی خوشحالم که توانستم بالاخره داستان‌هایم را از سد سانسور عبور دهم».

دکتر سعید ممتازی، نویسنده، مترجم و روان‌پزشک درباره این مجموعه داستان می‌گوید:

«داستان‌های رئیس‌دانا قهرمان ندارد.

نگاه به‌ظاهر تلخ او به زندگی فرودستان و طبقه متوسط، در عمق مثبت‌اندیش خویش، توانمندی، تاب‌آوری، و سرسختی بشر را در

شخصیت‌های تاثیرگذار در جنبش مشروطه ایران، به این نتیجه رسیدم که زمان انتشار مجموعه خاطرات و طنزهای سیاسی پرویز خطیبی فرارسیده است و می‌تواند بسیاری از مسائل مهم دوران او را برای خواننده روشن سازد آن هم بدون هرگونه روایتگری و فقط از طریق خواندن آثار این نویسنده و به قلم خود او.

کتاب «خاطرات و طنزهای سیاسی پرویز خطیبی» با یک طرح ساده قدم به موجودیت گذاشت و در مدت زمان کوتاهی بخش‌های مختلف آن از لابلای انبوه دست‌نوشته‌ها، یادداشت‌ها و کتاب‌ها، نمایشنامه‌های بلند و کوتاه طنز و فکاهی منتشر نشده و کاریکاتورهای روزنامه «حاجی بابا» کم‌کم شکل گرفت و خود راه را به ما نشان داد.

با نگاهی واقع‌گرایانه به اطراف و به شرایط و زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، امروز بیش از همیشه بر این باورم که سر و سامان دادن به کارهای ناتمام پدرم پس از مرگ او، نه تنها یک وظیفه شخصی و ادای دینی است که به عنوان فرزند نسبت به او دارم، بلکه می‌تواند کوششی باشد در راه شناخت و آگاهی هرچه بیشتر از بخش مهمی از تاریخ سیاسی - هنری معاصر ایران و مسیری که ایثارگران راه رسیدن به آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی و رهروان راه دستیابی به آزادی بیان در مطبوعات و هنر، در اوج حرکت یک ملت از قعر سنت تا مدرنیته طی کرده‌اند.

کتابی که در دست شماست شامل گزینه‌ای از خاطرات، سفرنامه‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها و دیگر آثاری شمار طنز - سیاسی پرویز خطیبی است که در آن مجموعه ناتمام «خاطراتی از مردان سیاسی» و هم چنین کتاب هرگز منتشرنشده‌ای در ژانر طنز-تخیلی با عنوان «میخ اسلام در سرزمین کفر» (ماجرای اسلامی شدن ایالات متحده آمریکا)، در کنار نسخه اصلی و سانسور نشده کتاب «سفرنامه بخارست» - خاطرات پرویز خطیبی به عنوان خبرنگار از دیده‌هایش از سفر به فستیوال جوانان بخارست در مرداد و شهریور ۱۳۳۲ و کمی پیش از وقایع ۲۸ مرداد) در آن گنجانده شده است. اشعار فکاهی - سیاسی، چند نمایشنامه کوتاه و هم چنین نمایشنامه کمدی - انتقادی «بزن بریم ایران» که در سال‌های اول بعد از انقلاب در شهر نیویورک نوشته شد و همانجا و بعدها در لس آنجلس بروی صحنه آمد تا از نگاهی جامعه‌شناختی، چهره‌ای از اوپوزیسیون را در اولین سال‌های بعد از انقلاب به نمایش بگذارد. نمایشنامه‌ای که هنوز تا امروز، چون ندایی از درون تاریخ، ما را احضار می‌کند، به ما هشدار می‌دهد و آینه‌ای است تمام نما از چهره اوپوزیسیونی مملو از کاستی‌ها، و خالی از هرگونه راهبرد و همگرایی که عملاً تبدیل به نوعی سبک زندگی و استراتژی بقا در غربت شده است.

در این مجموعه علاوه بر منتخبی از کاریکاتورهای هفته‌نامه «حاجی بابا» از سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۷ و «حاجی بابا در تبعید» (چاپ نیویورک) عکس‌هایی از آلبوم خصوصی پرویز خطیبی، نمونه‌هایی از سلسله مقالات طنز سیاسی این نویسنده در نشریات فارسی زبان خارج از کشور در ماه‌های پس از انقلاب، بریده‌جراید، مصاحبه‌ها و نقد و بررسی آثار او نیز گنجانده شده است. با این امید که خواننده هشیار

مواجهه با درد و رنج نشان می‌دهد. نویسنده با سرک کشیدن به دنیای حسرت‌ها، سرخوردگی‌ها، شادکامی‌ها، و نامرادی‌های انسان‌ها، دنیای واقعی و ملموس را ترسیم می‌کند.

در داستان کوتاه «پیل»، دردهای سینتیا یادآوری جمله معروف هدایت است: «در زندگی زخم‌هایی هست که...»، اما رئیس‌دانا در همان داستان توصیه خود را از زبان یک مادر به فرزندان آدم می‌گوید: عاشق هم باشید، مواظب هم باشید.»

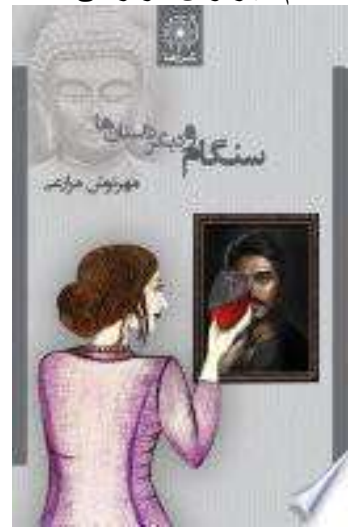
نسخه چاپی این کتاب را می‌توان از کتاب‌فروشی پان‌به در داوون تاون و نکوور، به‌صورت حضوری و آنلاین با امکان ارسال به تمام نقاط دنیا و همچنین از طریق وب‌سایت آمازون در کشورهای مختلف خریداری کرد.

نسخه الکترونیکی این کتاب با فرمت ای‌پاب و چیدمان سال متن روی پلت‌فرم‌های Apple Books و Google Play Books تنها با یک کلیک در ۷۰ کشور جهان در دسترس است.

برای خرید نسخه‌های چاپی و الکترونیکی کتاب از لینک زیر دیدن کنید:

<https://bit.ly/RahaaBookstore>

### سنگام مهرنوش مزارعی



نشر رها منتشر کرده است:

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از داستان‌های چاپ اول سه کتاب قدیمی‌تر من «بریده‌های نور»، بهار ۱۹۹۴، «کلارا و من»، بهار ۱۹۹۹ و «خاکستری»، ژانویه ۲۰۰۲ که به‌وسیله نشر ری‌را در لس آنجلس منتشر شده بودند.

پیمان وهاب‌زاده در رابطه با این اثر می‌گوید:

"داستان‌های مهرنوش مزارعی را می‌باید در این پس‌زمینه تاریخی و ادبی و مشاهده‌ها و حساسیت‌های چندگانه درک کنیم. روایت نویسنده مهاجر از درون رویدادهایی شکل می‌گیرد که در زمان‌ها و مکان‌ها و زبان‌های واگرا و از هم گسیخته روی داده‌اند و همه اینها با

وجود واگرایشان در روایت نویسنده کنار همدیگر می‌نشینند. آنچه تجربه‌ها و روایت‌های مزارعی را خواندنی‌تر می‌کند، رابطه‌ی اوست با جامعه و مردم آمریکا، جایی که دهه‌هاست که میهن وی بوده است. مهاجرت می‌تواند نویسنده را در پیله‌ی زیستی و ذهنی زندانی کند: بسیاری از نویسندگان مهاجر پس از سال‌ها دوری از زادگاه همچنان از حافظه می‌نویسند و با جامعه‌ی تازه‌ی خود درگیر نمی‌شوند. به نظر من این رویکرد باور نداشتن به این واقعیت است که مهاجر دیگر در جای پیشین خود نیست، سرزمینی که رهایش کرده اما به شدت دل‌تنگ آنست. مزارعی کاملاً برعکس این رفتار می‌کند و راوی تجربه‌ی وجودی از اجتماعی است که خانه‌ی اوست، اما یاد زادگاهش هم دستمایه‌ی داستان‌هایش هستند. از این رو، مزارعی یک نویسنده‌ی فراملیتی است. روایت‌هایش از شیراز و ساحل دریای خزر تا لس آنجلس و تیخوانا را درمی‌نوردند. به باور من، مهرنوش مزارعی در این سال‌ها توانسته به یکی از موفق‌ترین و پیگیرترین داستان‌نویسان ایرانی در مهاجرت فرابروید. شاید شرکت‌کنندگان در این برنامه ندانند، اما داستان‌های مزارعی موضوع یک تز دکترا در ایران هم بوده‌اند.

در داستان‌های سنگام می‌بینیم که بسیاری از آدم‌های داستان‌های مزارعی در کشمکش با موقعیت خود هستند، موقعیت‌هایی چه بسا پیش پا افتاده و واکنش‌هایی حتی پیش پا افتاده‌تر. اما در نگاه نویسنده، همین موقعیت‌ها زاینده‌ی روایت‌هایی دقیق هستند از آنچه از ما یک انسان می‌سازد. هر کس در هر زمان وابسته به یک دیگری است که با او درگیر است. خواننده‌ی تیزبین می‌بیند که روایت‌های به نظر گزارشگرانه‌ی او پرده‌ای است بر نگرش متفکرانه و فیلسوفانه مهرنوش مزارعی. پس هم‌زمان در دو سطح می‌نویسد: موقعیت ملموس را روایت می‌کند تا اشاره‌ای نهفته به جهان پنهان روابط داشته باشد. به نظر من شیفته‌ی آنست که ببیند هر فرد چگونه به موقعیت خود واکنش نشان می‌دهد. از نگاه من، توجه خانم مزارعی نسبت به موقعیت‌ها برخاسته از دغدغه‌ی او در مورد چیستی و گوهر انسان است، موضوعی که در همه‌ی این سال‌ها آن را در داستان‌هایش کاویده است. در این کاوش، گهگاه راوی با موضوع مشاهده‌ی خود یکی می‌شود - یک همبستگی و این‌همانی ژرف و وجودی. نمی‌توان داستان‌های مزارعی را در ژانر بخصوصی جای داد، او هم افسانه می‌نویسد و هم داستان رئالیستی و سوررئالیستی، اما به باور من دغدغه‌ی کاوشگرانه‌ای که از آن یاد کردم در کارش همواره روشن است."

پیمان وهاب‌زاده

که در این کتاب آگاهانه ظاهر نمی‌شوند. چرا که نویسندگان مرد از شرایط ویژه‌ای برخوردارند: کسی از آنان نمی‌پرسد که آیا بالاخره شغلی پیدا کرده‌اند، یا هنوز فقط می‌نویسند. نویسندگان مذکر به‌طور کلی به رسمیت شناخته شده‌اند. آن‌ها وقتی برای معرفی کتاب جدید خود سفر می‌کنند، با این پرسش روبرو نمی‌شوند که پس چه کسی از بچه‌ها مراقبت می‌کند. یا اگر در رمان خود زاویه دید مردان را برگزینند، نباید توجیه کنند که چرا ادبیات مردمحور تولید می‌کنند. ولی زنان نویسنده با این پرسش‌ها روبرو می‌شوند. جنسیت نویسندگان مونث، در لابلای سطرها خوانده می‌شود. این امر پیش از آن که نخستین واژه را روی کاغذ آورده باشند، پیامدهایی برای اثرشان دارد. آزادی نویسندگان زن، محدودتر از آزادی مردان نویسنده است. چرا که آثار آنان در رابطه با نقش‌های کلیشه‌ای موجود قرار می‌گیرد. گفته می‌شود که زنان بیشتر به واقعیت‌های بلاواسطه می‌پردازند؛ بیشتر دنیای درون را می‌کاوند تا جهان بیرون را و در بهترین حالت، ادبیات خودتجربه‌محور تولید می‌کنند. چندی پیش از یکی از نویسندگان زن موفق شنیدم که می‌گفت به توصیه ویراستار زن خود، رویدادهای ششمین رمان‌اش را که از زبان یک من - راوی مونث در زمان حال بازگو می‌شود، به گذشته منتقل کند تا امکان برچسب زدن احتمالی به آن به عنوان «ادبیات زنانه تجربه‌محور» منتفی شود. نویسندگان زن، هنگام قلم‌زدن به‌طور غریزی و ناخودآگاه به چگونگی نگرش از بیرون فکر می‌کنند و از این‌رو دست به سانسور خود می‌زنند.

مقالات این کتاب گوشه‌ای از روند تولید آثار ادبی را آشکار می‌کند؛ از پیش‌گرفتن آیینی نگارش یا عادی‌بودن آن خبر می‌دهد و از خوشبختی نوشتن و بهایی که بابت آن باید پرداخت، هم‌چنین از سرمشق‌ها و از صرف‌نظر کردن‌ها. از این که نوشتن، انزوا است و چگونه باید داستان را شروع کنم. جرج آرول این پرسش‌ها و نظایر آن را در سال ۱۹۴۶ در مقاله‌ای با عنوان «چرا می‌نویسم؟» مطرح کرد: یک سال پس از انتشار رمان «قلعه‌ی حیوانات»، اثری که او را به عنوان رمان‌نویس به جهان شناساند. امروز کارهای آرول در ردیف ادبیات کلاسیک طبقه‌بندی می‌شود. او هنگام نگارش «چرا می‌نویسم؟» که در مجله‌ی ادبی جانجرل Gangrel منتشر شد، ۴۳ سال داشت. عمر این مجله دیری نپایید که به سر آمد و دو سال پس از انتشار نخستین شماره‌اش تعطیل شد. جستار آرول، ولی پایدارتر بود. حتی امروز هم آن را در سمینارهای ادبی دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند و مورد بحث و گفت‌وگوی بسیاری از نویسندگان قرار می‌گیرد.

آرول در «چرا می‌نویسم؟» ادعا می‌کند که از سر «خودخواهی محض» می‌نویسد. انگیزه دیده شدن و مطرح ماندن، یکی از دلایلی است که بسیاری از نویسندگان را، گذشته از جنسیت‌شان، وامی‌دارد دست به قلم ببرند. به عنوان روزنامه‌نگاری که اغلب با نویسندگان زن مصاحبه می‌کند، دلایل دیگری هم می‌شنوم: داستان‌سرایی امکان داشتن زیست‌های موازی را فراهم می‌آورد و از این راه زندگی شخصی نویسنده غنی می‌شود. نوشتن برای دستیابی به چند و چون فکر خود، یکی دیگر از این انگیزه‌ها است. اغلب هنگام گفت‌وگو با زنان نویسنده، احساس



### میز تحریری رو به چشم انداز ایلیکا پیب‌گراس ، برگردان فهیمه فرسایی انتشارات باشگاه کتاب

پیب‌گراس در پیشگفتار این مجموعه که شامل شانزده مصاحبه با نویسندگان زن است، می‌نویسد:

... زمانی که در ایالات متحده آمریکا مشغول تحصیل بودم، به مقاله‌ای از آن تیلر برخوردیم به نام «من فقط می‌نویسم». آن تیلر در این جستار، موضوع‌های ظاهراً بی‌اهمیت روزانه را با پرسش‌های هستی‌شناسانه درهم می‌تند: چگونه نویسنده‌ای به شهرت می‌رسد و پیشینه در این میان چه نقشی بازی می‌کند؟ «من فقط می‌نویسم»، به چالش‌های نویسنده‌ی زنی با خانواده‌اش برای به‌دست آوردن فرصتی برای نوشتن می‌پردازد. عنوان کتاب به جواب پرسشی برمی‌گردد که مادر یکی از همکلاسی‌های فرزند نویسنده در حیاط مدرسه با او در میان می‌گذارد؛ این که آیا نویسنده، کاری پیدا کرده یا هنوز فقط می‌نویسد؟ تیلر در مقاله‌ی یادشده چند و چون شغل خود، نویسندگی را بررسی می‌کند: این که قصه‌بافی و خیال‌پردازی، آن‌هم در برابر دستمزد، چه حرفه‌ی عجیبی است؛ و این که چه تفاوت‌هایی میان شرایط نوشتن زنان و مردان نویسنده وجود دارد؟ من این مطلب را که در پایان سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ نگاشته شده بود، بارها خواندم و هر بار، نکته‌ی تازه‌ای در آن یافتم. «من فقط می‌نویسم» در واقع به یکی از ستون‌های اصلی کتابخانه‌ی ذهنی من تبدیل شده است. از همه شگفت‌انگیزتر، فرازمانی بودن این بررسی است. امروز هم مثل گذشته، زندگی روزمره سدی بر سر راه نویسندگان زن است. واقعاً چرا در شرایط کار نویسندگان زن، تغییر تعیین‌کننده‌ی صورت نگرفته است؟

«من فقط می‌نویسم»، هسته‌ی اصلی کتاب پیش رو است. این مطلب، که برگردان آلمانی آن برای نخستین بار منتشر می‌شود، انگیزه‌ای است برای نویسندگان معاصر اروپا و ایالات متحده‌ی آمریکا تا در باره این که چرا قلم به دست گرفته‌اند، و چگونه به جایگاه درخوری در این گستره دست یافته‌اند، بنویسند. هدف این مجموعه آن است که ابعاد شرایط زنان نویسنده، در مقایسه با وضعیت همکاران مذکر خود روشن شود

می‌کنم که آن‌ها به دلیل نفس نوشتن، قلم به دست می‌گیرند و کمتر به خاطر شهرت یا حضور در جامعه. این کتاب را "باشگاه ادبیات" منتشر کرده است و می‌توان آن را در لینک زیر دانلود کرد:

<https://www.bashgaheadabiyat.com/pro-duct/ro-be-cheshmandaz/>



درباره این کتاب

کوجهی آخر

درباره این کتاب:

سعید سرخچی پیدا کرده. از مدت‌ها پیش از آنکه در لندن ساکن و به عنوان مهندس ناظر مشغول کار شود، در عذاب بوده که بر سر دوستش فرهاد در زندان دیزل‌آباد کرمانشاه چه آمد. چطور ممکن است، آن‌طور که در آن زمان گفته شد، فرهاد در نزاع بین خلاقکارهای داخل زندان چاقو بخورد و تلف بشود؟ سعید همیشه به این روایت مظنون بوده. مظنون و گناه‌بار. مگر خطای او نبود که باعث شد فرهاد از زندان سردرآورد؟ سعید می‌فهمد نصرالله حاتم‌بیگی از ایران خارج شده و در وینچستر زندگی می‌کند. می‌خواهد برود رودرروی حاتم‌بیگی بایستد و بپرسد چرا فرهاد را سربه‌نیست کردند بدون اینکه به خانواده‌اش بگویند کجا خاک شده است. راهی وینچستر می‌شود غافل از اینکه دارد وارد ماجرای می‌شود که گذشته‌ی او را زنده می‌کند، صنم را.

\*\*\*

نحوه‌ی دانلود یا خرید کتاب :

+نسخه‌ی الکترونیک رایگان این کتاب مختص خوانندگان داخل ایران است و می‌توانید با کلیک روی عبارت PDF بالای صفحه در سایت ناشر آن را دانلود کنید.

+برای خرید کتاب لطفاً از طریق دکمه پرداخت زیر اقدام کنید. یا مستقیم از پلتفرم **لولو** خریداری کنید. پس از پرداخت، برای تایید آدرس پستی با ایمیل شما تماس می‌گیریم بنابراین در موقع پرداخت ایمیل معتبر وارد کنید. لطفاً دقت داشته باشید که شما نیاز به حساب کاربری در سایت پی‌پل ندارید و می‌توانید گزینه پرداخت با کارت بانکی را انتخاب کنید. پی‌پل به صورت خودکار ارزهای دیگر را به پوند تبدیل می‌کند، لطفاً از قیمت‌های زیر استفاده کنید.

\*لطفاً مقصد را دقیق انتخاب کنید. قیمت‌ها برای مقاصد مختلف، متفاوت است چون هزینه‌ی پستی در نظر گرفته شده متفاوت است! (هزینه پست در قیمت‌ها لحاظ شده است. برای دوستان ساکن مناطق دیگر هزینه پستی اضافه خواهد شد.)

Formularbeginn

مقصد

UK: £19.00 GBPUS, Canada, Europe: £20.00  
GBPAustralia: £22.00 GBP

Formularende

\*\*\*

[خرید مستقیم از پلتفرم لولو](#)

توضیحات ناشر

یک رمان پرکشش در ژانر معمایی-جنایی که هوشمندانه از وقایع سیاسی و تاریخی بهره برده و در عین حال به ژانر خود وفادار مانده است. قصه با سعید در انگلستان آغاز می‌شود که داستانی تمام‌نشده و عذایی پایان‌ناپذیر بر قلبش سنگینی می‌کند. رهایی او از گذشته، بهایی سنگین‌تر از آن دارد که در مخیله‌ی سعید بگنجد. او برای رسیدن به «کوجهی آخر» درگیر ماجرابی می‌شود که زندگی‌اش را دگرگون می‌کند.

\*\*\*

این کتاب به روال باقی کتاب‌های نوگام، برای خوانندگان داخل ایران نسخه رایگان الکترونیک دارد. اگر خواننده خارج از ایران هستید، می‌توانید به راحتی نسخه چاپی کتاب را بخرید (کمی بالاتر در همین صفحه نحوه خرید توضیح داده شده) یا پس از دانلود نسخه الکترونیک، مبلغی به عنوان پشت جلد بپردازید. ما این کتاب را بدون هیچ مانعی برای ایران، آزاد برای دانلود می‌گذاریم اما ادامه‌ی کار نوگام بدون حمایت‌های مالی کتاب‌دوستان خارج از کشور، میسر نخواهد بود. نوگام به نویسندگان خود حق‌التالیف پرداخت می‌کند و حمایت‌های شما، حمایت مستقیم از نویسندگان بدون سانسور است! کافی است روی دکمه «حمایت می‌کنم» بالای صفحه سمت چپ کلیک کنید و مبلغ دلخواهی را برای کتاب یا نشر اهدا کنید.



پس از سکوت، مریم مردانی

درباره این کتاب:

در مجموعه‌ی «پس از سکوت» صدای زن‌هایی را می‌شنویم که دهان باز می‌کنند تا شاید بتوانند اندکی از آن‌چه را که بر آنان گذشته است روایت کنند. هر داستان پرتره‌ای است از نمای دور یا نزدیک. گرچه

شخصیت‌ها با هم متفاوت‌اند و هر داستان فضایی دیگر دارد، اما پیوندی درونی آن‌ها را به هم گره زده است، پیوندی که «رابطه» نام دارد.

\*\*\*

نحوه‌ی دانلود یا خرید کتاب :

+نسخه‌ی الکترونیک رایگان این کتاب مختص خوانندگان داخل ایران است و می‌توانید با کلیک روی عبارت PDF بالای صفحه آن را دانلود کنید.

+اگر خارج از ایران و خواستار نسخه‌ی چاپی هستید، ابتدا در ادامه، مقصد را با دقت انتخاب کنید و بعد دکمه خرید را بزنید و مبلغ را پرداخت نمایید .

لطفا ایمیل معتبر وارد کنید. دقت داشته باشید که شما نیاز به حساب کاربری در سایت پی‌پل ندارید و می‌توانید گزینه پرداخت با کارت بانکی را انتخاب کنید. پی‌پل به صورت خودکار ارزهای دیگر را به پوند تبدیل می‌کند، لطفاً از قیمت‌های زیر استفاده کنید.

(هزینه پست در قیمت‌ها لحاظ شده است. برای دوستان ساکن مناطق دیگر هزینه پستی اضافه خواهد شد.)

لطفاً مقصد را با دقت انتخاب کنید. مثلاً اگر آمریکا یا اروپا هستید گزینه US و EU را انتخاب بفرمایید!

\*\*\*

#### Formularbeginn

مقصد را انتخاب کنید:

UK: £12.99 GBPUS, Canada, Europe : £14.99  
GBPAustralia: £15.99 GBP

#### Formularende

\*\*\*

اکثر کتاب‌های ما بر اساس تقاضا چاپ می‌شود. برای هر خواننده، جداگانه سفارش چاپ و ارسال داده می‌شود.

#### توضیحات ناشر

داستان‌های این مجموعه با توصیف‌های درخشان و تصویرسازی‌های خوب در خاطر خواننده می‌ماند. هر از چندی جملاتی برجسته می‌شوند که خواننده دوست دارد آنها را لحظه‌ای مزه‌مزه کند تا در ذهن به خاطر بسپارد. ویژگی شاخص این مجموعه گذر از سکوت درون و پا گذاشتن به دنیای بیرون است. شاید پوست انداختن.. شاید شکستن مرزهایی نامرئی شاید شنیدن طنین فریادهای درون!

\*\*\*

این کتاب به روال باقی کتاب‌های نوگام، برای خوانندگان داخل ایران نسخه الکترونیک دارد. اگر خواننده خارج از ایران هستید، می‌توانید به راحتی نسخه چاپی کتاب را بخرید (کمی بالاتر در همین صفحه نحوه خرید توضیح داده شده) یا پس از دانلود نسخه الکترونیک، مبلغی به عنوان پشت جلد بپردازید. ما این کتاب را بدون هیچ مانعی برای ایران، آزاد برای دانلود می‌گذاریم اما ادامه‌ی کار نوگام بدون حمایت‌های مالی کتاب‌دوستان خارج از کشور، میسر نخواهد

بود. نوگام به نویسندگان خود حق‌التالیف پرداخت می‌کند و حمایت‌های شما، حمایت مستقیم از نویسندگان بدون سانسور است! کافی است روی دکمه «حمایت می‌کنم» بالای صفحه سمت چپ کلیک کنید و مبلغ دلخواهی را برای کتاب یا نشر اهدا کنید.



#### گاو باز، امین انصاری

درباره این کتاب:

امین انصاری: حدود پانزده سال است که از ایران و عزیزانم دورم. در بالا و پایین روزگاری که در دل‌تنگی و تبعید و خو کردن به ریز و درشت زندگی در کشور و فرهنگی جدید گذشت، همواره مراقب بوده‌ام که سهم کوچک خودم از مبارزه برای آزادی ایران و مردمش را ادا کنم؛ با نوشتن، با ساختن، با تلاش برای ایجاد گفتگو؛ با تن ندادن به انتخاب ساده‌ی «غرق شدن در روزمرگی‌های یک جغرافیای بعید»؛ جغرافیایی که فارغ از فاصله‌اش با مرزهای ایران، گاهی از سر بی‌مهری «بیرون گود» صدا می‌شود .

«گاو باز» فصل دیگری از سفر من در تاریخچه‌ی سرکوب و مقاومت مردم ایران است؛ داستان یکی از همین آدم‌های بیرون گود که تقدیم می‌شود به تمام قربانیان و خانواده‌های داغدار خیزش «زن زندگی آزادی».

\*\*\*

نحوه‌ی دانلود یا خرید کتاب :

+نسخه‌ی الکترونیک رایگان این کتاب مختص خوانندگان داخل ایران است و می‌توانید با کلیک روی عبارت PDF بالای صفحه در نشانی سایت ناشر آن را دانلود کنید.

\*\*\*

اکثر کتاب‌های ما بر اساس تقاضا چاپ می‌شود. برای هر خواننده، جداگانه سفارش چاپ و ارسال داده می‌شود.

#### توضیحات ناشر

امین انصاری در همه‌ی پروژه‌هایی که طراحی و اجرا کرده، بر وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران متمرکز بوده است. «بنیاد مردم» و «هنر سبزه‌ها» دو مورد از برجسته‌ترین پروژه‌های رسانه‌ای او در دو بزنگاه سیاسی جنبش سبز و خیزش «زن زندگی آزادی» بوده‌اند.

او در رمان‌های خود نیز همواره بر سوژه‌های سیاسی-اجتماعی در ایران متمرکز بوده و متعهدانه تلاش داشته با غلبه بر سیطره‌ی سانسور و پرده‌پوشی، جهان شخصیت‌هایش را در نسبت با وضعیت سیاسی کشور و اکاوی کند .

واژگانی ناپیراسته و روانی خندان و پریشان اما طبیعی و انسانی. داستان‌هایی نمایشگر زندگانی و زندگی امروز ما آنگونه که هست، بی‌هیچ نیم‌نگاهی به آنگونه که گمان رفته باید باشد. بیان آزاد زندگی از زبان زن .

\*\*\*

نحوه‌ی دانلود یا خرید کتاب :

+نسخه‌ی الکترونیک رایگان این کتاب مختص خوانندگان داخل ایران است و می‌توانید با کلیک روی عبارت PDF بالای صفحه آن را دانلود کنید.

+اگر خارج از ایران و خواستار نسخه‌ی چاپی هستید، ابتدا در ادامه، مقصد را با دقت انتخاب کنید و بعد دکمه خرید را بزنید و مبلغ را پرداخت نمایید .

لطفا ایمیل معتبر وارد کنید. دقت داشته باشید که شما نیاز به حساب کاربری در سایت پی‌پل ندارید و می‌توانید گزینه پرداخت با کارت بانکی را انتخاب کنید. پی‌پل به صورت خودکار ارزهای دیگر را به پوند تبدیل می‌کند، لطفا از قیمت‌های زیر استفاده کنید.

(هزینه پست در قیمت‌ها لحاظ شده است. برای دوستان ساکن مناطق دیگر هزینه پستی اضافه خواهد شد.)

لطفا مقصد را با دقت انتخاب کنید. مثلا اگر آمریکا یا اروپا هستید گزینه US و EU را انتخاب بفرمایید!

\*\*\*

#### Formularbeginn

مقصد را انتخاب کنید:

UK: £12.99 GBPUS, Canada, Europe : £14.99  
GBPAustralia: £15.99 GBP

#### Formularende

\*\*\*

اکثر کتاب‌های ما بر اساس تقاضا چاپ می‌شود. برای هر خواننده، جداگانه سفارش چاپ و ارسال داده می‌شود.

#### توضیحات ناشر

در سال ۱۴۰۲، موسسه «نشر خانه نیکان» که «نشر نوگام» زیرمجموعه‌ی آن است، در راستای گسترش همکاری با مولفان، مترجمان و نهادهای فرهنگی و ادبی ایرانی، بخشی تازه را آغاز کرد. همکاری و حمایت از نویسندگان نوگرا و آوانگارد همواره بخشی از اهداف ما بوده و خوشبختیم به اطلاع شما برسانیم که از این پس، آثار متفاوتی از ایران را با همکاری «انجمن ادبی هنری حیرت» شیراز، در خارج از کشور منتشر می‌کنیم. تمامی کتاب‌های این مجموعه در تحریریه‌ی حیرت انتخاب، ویرایش و صفحه‌آرایی می‌شوند و موسسه «نشر خانه نیکان» مسئولیت انتشار و توزیع کتاب را در خارج از ایران بر عهده دارد. همچنین کتاب‌های انجمن حیرت، نسخه‌ی الکترونیکی رایگانی خواهند داشت که در مدت قرارداد، روی پلتفرم‌های ما رایگان منتشر می‌شوند.

امین انصاری سال‌هاست که در استرالیا زندگی می‌کند. او در داستان‌هایش پلی بین ایران و جغرافیای محل زندگی‌اش بنا می‌کند. از این روست که خواندن آثارش به مرور درکی از تجربه‌ی او و بخشی از ایرانیان مهاجر از مهاجرت را به خواننده منتقل خواهد کرد .

از انصاری تا به امروز ۱۲ اثر تالیف و ترجمه منتشر شده است. گاوپاز چهارمین همکاری او با نشر نوگام است. او در رمان کوتاه «گاوپاز» با غور در هویت‌هایی زخمی، طرح روایت‌هایی تودرتو و خودگویی‌ها و پرسش‌ها و تردیدها، خواننده را مثل همیشه نشانه می‌رود و او را آنچنان متبحرانه درگیر روایتش می‌کند که گویی خواننده بخش زنده و تپنده‌ای از این دنیا، از دنیایی که هرچند به خود می‌قبولاند تخیلی است، اما با گوشت و خون خود حسش می‌کند. گرچه داستان «گاوپاز» روایتی کوتاه است اما شما را به این زودی‌ها رها نخواهد کرد .

\*\*\*

این کتاب به روال باقی کتاب‌های نوگام، برای خوانندگان داخل ایران نسخه رایگان الکترونیکی دارد. اگر خواننده خارج از ایران هستید، می‌توانید به راحتی نسخه چاپی کتاب را بخريد (کمی بالاتر در همین صفحه نحوه خرید توضیح داده شده) یا پس از دانلود نسخه الکترونیک، مبلغی به عنوان پشت جلد بپردازید. ما این کتاب را بدون هیچ مانعی برای ایران، آزاد برای دانلود می‌گذاریم اما ادامه‌ی کار نوگام بدون حمایت‌های مالی کتاب‌دوستان خارج از کشور، میسر نخواهد بود. نوگام به نویسندگان خود حق‌التالیف پرداخت می‌کند و حمایت‌های شما، حمایت مستقیم از نویسندگان بدون سانسور است! کافی است روی دکمه «حمایت می‌کنم» بالای صفحه سمت چپ کلیک کنید و مبلغ دلخواهی را برای کتاب یا نشر اهدا کنید.



#### مادر پریشی، نرجس امینی

درباره این کتاب:

مجموعه داستان کوتاه مادر پریشی، بیان ناپیراسته‌ی امور سرکوفته شده زیر بار سنگین مفاهیم ریاکارانه زیبایی است. زبان منقطع و عربیان انسان خسته معاصر ایرانی است. خسته از مفاهیم، خسته از ستودن و خسته از ستایش شدن. انسانی در پی نسل‌هایی که گویی سال‌ها کوشیدند تا هرآنچه از طبیعت زیست انسانی است فروگذاشته و مفاهیم را ستایش کنند تا از مسیر ستایش مفاهیم، به ستایش خود برسند. شکستی ممتد در ایدئال‌هایی نامعلوم. راویان و شخصیت‌های مادر پریشی اما این کوشش کمال طلبانه را رها کرده‌اند. با زبانی ناقص و زشت و جملات و



**نشر باران / سوئد**

**طرح روی جلد، صفحه آرای: جهانگیر سروری**

هجوم کابوس و رویای بیداری، عنوان کتاب تازه‌ای از بهروز شیدا «نویسنده و منتقد ادبی است که پانزده جستار ادبی را در برگرفته است.

این کتاب در ۲۸۵ صفحه با طرح جلدی از جهانگیر سروری منتشر شده است.

بهروز شیدا در این نقد و بررسی‌ها به چند رمان، مجموعه داستان، فیلم و یادنامه می‌پردازد

رمان «لیورا»، نوشته‌ی فریبا صدیقیم؛

فیلم «کرگدن» ساخته‌ی هوتن شیرازی؛

روایتی از ادبیات فارسی در تبعید، ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۲ «نوشته‌ی «ملیحه تیره‌گل»؛

رمان «از آینه بپرس» نوشته‌ی شهلا شفیق؛

مجموعه داستان «تابلو» ترجمه‌ی سیزده داستان کوتاه فارسی به زبان سوئدی با ویراستاری و مقدمه‌ی فروغ حاشاییکی؛

رابطه‌ی بینامتنی شعر ایکاروس، نوشته‌ی شهرزاد رشید و اسطوره‌ی ایکاروس؛

رمان «هذیان‌های مقدس» نوشته‌ی مسعود نقره‌کار؛

کتاب باقر مؤمنی به نام «رهروی در راه بی‌پایان»، گردآورنده و ویراستار، ناصر مهاجر؛

رمان «زنده‌گی پس از مرگ» نوشته‌ی عبدالرزاق گورنه؛

دو رمان «خشم» نوشته‌ی فیلیپ راث، و «آوریل شکسته» نوشته‌ی اسماعیل کاداره؛

رد پای فریاد ستیز امروز با جمهوری اسلامی در سه خوانش از سه رمان تبعید: «شاه سیاه‌پوشان» نوشته‌ی هوشنگ گلشیری، «اتفاق

آنطور که نوشته می‌شود می‌افتد» نوشته‌ی ایرج رحمانی، و «سانسور یک داستان عاشقانه‌ی ایرانی» نوشته‌ی شهریار مندی‌پور؛

دو رمان «همزاد» نوشته‌ی ژوزه ساراماگو و «پس از تاریکی» نوشته‌ی هاروکی موراکامی؛

رمان «بند محکومین» نوشته‌ی کیهان خانجانی؛

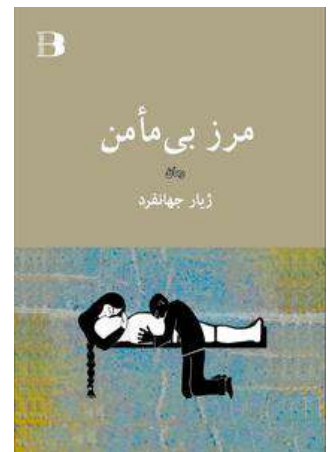
دو رمان «راز بهار خواب» و «تثلیث جادو» نوشته‌ی منصور کوشان؛

و

رمان «تاریخی مختصر اما پردردسر از رودسر»، نوشته‌ی مهدی رودسری.

اطلاعات بیشتر درباره‌ی انجمن ادبی هنری حیرت را می‌توانید در [این صفحه](#) مطالعه کنید.

بر ما و بر تمامی ایرانیانی که در دنیای آزاد زندگی می‌کنند، واجب است که از نویسندگان، هنرمندان، اندیشمندان و متولیان فرهنگی ایرانی حمایت کنیم. شما با خرید این کتاب‌ها از نسل تازه‌ای از نویسندگان ایرانی که زیر بار سانسور و سرکوب نرفته‌اند حمایت می‌کنید و با آثار تازه‌ای از این نسل آشنا می‌شوید.



مرز بی‌مأمن

رمان

ژی‌یار جهانفرد

ترجمه از زبان کردی: فواد مظفری

نشر باران، ۲۰۲۴

داستان کردی / ایران

طرح روی جلد: سپیده زرین‌پناه / آتلیه باران



هجوم کابوس و رویای بیداری

پانزده جستار دیگر

بهروز شیدا

این نقاشی اثر ژاک لویی داوید و یکی از شاهکارهای هنری انقلاب فرانسه است. داوید هم تصویر لویی شانزدهم را نقاشی کرد و هم به اعدام او در انقلاب فرانسه رای مثبت داد. در دوران ترور یعنی دوران بلبشوی اجتماعی، لاوازیه‌ها [1] نیز به گیوتین سپرده شدند. در پی آن، نوبت روبسپیر از رهبران برجسته انقلاب بود که اعدام شود. در این دوران، داوید مدتی را در زندان بسر برد. در همان زندان بود که ایده کشیدن نقاشی «مداخله زنان اهل سابین» در ذهن او نقش گرفت. چهره خشمگین یک کودک خرد سال و نگاه مبهوت کودک دیگری، نگرانی «آینده ما» از «حال ما» را به نمایش گذاشته است. دست زن جوانی در تلاش است که این کودکان را، «آینده ما» را از له شدن در بین نزاع مردان آلفا حفظ کند.

با این نقاشی، ژاک لویی داوید تقاضای یک رفتار اخلاقی را دارد؛ و زن سفیدپوش در مرکز این نقاشی، جایگاه زن در خاتمه دادن به هرج و مرج اجتماعی را برجسته می‌کند.

دنیایی که در کرانه‌ی نابودی اکولوژیک و اخلاقی قرار دارد، دست‌ساخت مردان غالب روزگاران، یعنی محصول مردان آلفای زمانه است! «آلفا» صفتی است که از دنیای حیوانات به ما ارث رسیده است. در دنیای حیوانات، "نر آلفا" قوی‌ترین عضو گروه است. بالاترین سهم از شکار و غذا از آن اوست. در جفت‌گیری و بازتولید ژنتیکی نیز، اولویت با اوست. طبیعت اولیه‌ی انسان، با این ویژگی عجیب بوده است.

در اولویت قرار گرفتن منافع مردان آلفا نیازمند تبعیت آن دیگران (زنان و دیگر مردان) از مردان آلفاست. این تبعیت قبل از هر چیز دیگری، مستلزم آن است که زنان و دیگر مردان، بپذیرند که قادر نیستند به طور مستقل بیان‌دیشند و قادر نیستند که خیر و شر را از هم تشخیص دهند. یعنی بپذیرند که آنها همواره صغیر خواهند بود. زنجیر صغارت آن محملی است که منافع مادی و معنوی مردان آلفا را تامین کرده است. صغارت گاهی بشکل زنجیر بردگان و برق شمشیر، و گاهی نیز در قالب زنجیرهایی از جهالت و خرافات موثر بوده است. زنجیر صغارت معمولاً در آمیخته‌ی پیچیده‌ای از تحمیق، تحقیر و تحمیل بسته‌بندی می‌شود.

پادزهر صغارت، خردورزی است و خردسالاری، راز رهایی انسان از انسان است! آینده‌ی جامعه‌ی بشری به میزان چیرگی خرد، در رفتار ما بستگی خواهد داشت. این امر میسر نیست مگر آنکه درخت احساس، در زمین خرد ریشه بدواند!

هدف از نوشتن این کتاب، بررسی اجمالی جایگاه زن در تاریخ بشر و نقش او در از هم دریدن زنجیر صغارت است. بررسی جایگاه زن در تاریخ بشریت به این پرسش ختم خواهد شد که آیا با نقش‌پذیری بیشتر زنان در مدیریت جامعه‌ی انسانی، دنیای بهتری خواهیم داشت؟ آیا زنان بر حسب طبیعت آنان، در مدیریت جامعه‌ی انسانی، و در مهار خوی حیوانی انسان، از قابلیت بالقوه‌ی بیشتری برخوردار هستند؟ دیگر اینکه اگر بتوان از چنین قابلیت بالقوه‌ی سخن گفت، مسیر تبدیل آن «قابلیت بالقوه» به «نیروی بالفعل» کدام است؟ آیا زمان آن رسیده است که مرکز ثقل و چگونگی سازماندهی مدیریت جامعه، از نو تعریف



خانۀ ی مسجد

رمان، قادر عبدالله

برگردان: شعله عبدالله

نشر باران، سوئد و نشر دنا، هلند

چاپ اول: ۲۰۲۴

صفحه بندی طرح جلد و اجرا: آتلیه باران / سپیده زرین پناه



مردان آلفا علیه زنان

ابراهیم مهاجر

نشر باران

تلاش برای بهبود جامعه انسانی بدون شناخت طبیعت انسان،

شناخت طبیعت انسان، بدون شناخت کارکرد مغز،

کاری است سطحی و در نهایت نافرجام!

نویسنده در سخنی با خواننده می‌نویسد:

نقاشی روی جلد از برخی جهات، دنیای کنونی ما را به تصویر کشیده است. زنان هم قربانی، و هم نقش میانجی و آرام‌کننده‌ی صحنه نبرد بین مردان آلفا را بازی می‌کنند. نام نقاشی «مداخله زنان اهل سابین» است که با الهام از یک جنگ افسانه‌ای بین رومی‌ها و سابینی‌ها به تصویر کشیده شده است. رومی‌ها زنان سابینی را به گروگان گرفته و به روم می‌آوردند. ریشه واژه تجاوز جنسی در زبان لاتین (rape)، همان گروگان‌گیری و به زور تصاحب کردن است.

شود؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها باید خرد و احساس را بازتعریف کرد. باید شناخت از منیت و ماییت را تعمیق داد. در این مسیر، درک جایگاه خرد و احساس کلیدی است.

ماییت یعنی «هم‌حسی» بین انسان‌ها. «ما» در گفتمان «ماییت»، مفهومی جامع دارد. «ما» شبکه‌ای است از تمام «حس‌داران»؛ زن و مرد نمی‌شناسد، رنگ پوست و زبان نمی‌شناسد، اعتقادات و فرهنگ نمی‌شناسد. در ماییت، زن و مرد همگام و همدلند؛ پرنده‌ی امید نیز در همین جا آشیانه کرده است. تفاوت بین زن و مرد، در ویژگی‌های «منیت» است که برجسته می‌شود.

این کتاب آماده‌ی انتشار بود که موج «زن، زندگی، آزادی» نه تنها ایران را در هم ریخت، بلکه همچو رعدی در تاریکی جهان مردسالاری غرش کرد! مقاومت و نوآفرینی زنان ایران، نمایشی بود از جرقه‌های امید در پستوهای کهنه‌ی سیاست! جنبش «زن، زندگی، آزادی» تائیدی بود بر ضرورت نگرش نوین به مدیریت جامعه‌ی انسانی؛ و محرکی دیگر بر ضرورت پژوهش‌های درج شده در این کتاب! این کتاب از یک سو، همچون مدخلی، ریشه‌ها و گذشته‌ی رابطه‌ی زن و مرد را حلّاجی می‌کند، و از سوی دیگر، به قابلیت‌ها و نقش زنان در یک جامعه‌ی خردسالار می‌پردازد. جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشانه‌ی دیگری از اهمیت گفتمان خردسالاری طرح شده در این کتاب است.

جنبش‌هایی از قبیل «یک میلیون امضا» و «زن، زندگی، آزادی»، فقط جرقه‌هایی هستند که از یک آینده‌ی روشن‌تر خبر می‌دهند!

ابراهیم مهاجر

در بخشی از داستان «کشتی مردگان» از این مجموعه آمده است: «رفتند داخل کشتی. در یکی از کابین‌ها را باز کردند. تاجر صدای ناله‌ای شنید. سرش را چرخاند طرف صدا. مرد جوانی روی تخت افتاده بود و دو پایش از تخت آویزان مانده بود و با چشمان باز به سقف نگاه می‌کرد، به‌سختی نفس می‌کشید.

تاجر نزدیکش شد و گفت: "چی شده برادر؟" کلمات نامفهومی از دهان مرد جوان خارج شد. سعی کرد نفس‌نفس زنان چیزی بگوید اما دیگر نفسش از سینه بیرون نیامد، چشمانش دوخته شد به تاجر و تمام کرد.

تاجر دست کشید روی صورت ملوان جوان، و چشمانش را بست. دیگر نمی‌شد بیشتر از این در کشتی ماند. ترسی وجودش را فراگرفت. به شاگردش گفت: "هرچه زودتر از این‌جا برویم. معلوم نیست چه مرضی افتاده به جان این کشتی".

پاکسیما مجوزی دکترای جامعه‌شناسی ادبیات دارد. در دو دهه گذشته از او مجموعه داستان‌های «طرح وهم»، «آسمان می‌شوم» و «او شب‌ها می‌آید» منتشر شده و «پنجره‌ی رو به بیمارستان»، چهارمین مجموعه داستان این نویسنده است.

علاوه بر این، تحقیق و نقدو بررسی ادبی نیز دغدغه‌ی دیگر اوست و کتاب «روی دیگر سکه هدایت» در تحلیل و بررسی عشق در داستان‌های صادق هدایت از جمله آثار پاکسیما مجوزی در این زمینه است. همچنین کتاب «هفت سال در هند» نیز پیشتر از او به چاپ رسیده است.

علاقه‌مندان برای تهیه‌ی کتاب در امریکا، کانادا و استرالیا می‌توانند برای کاهش هزینه پست از وب سایت لولو این کتاب را خریداری کنند.



نگفتن

آزاده داودی

نشر باران

«نگفتن»، عنوان مجموعه داستانی است از آزاده داودی؛ نویسنده‌ای که در کانادا زندگی می‌کند.



پنجره‌ی رو به بیمارستان

پاکسیما مجوزی

نشر باران

داستان‌هایی از دوران کرونا؛ «پنجره‌ی رو به بیمارستان»

«پنجره‌ی رو به بیمارستان»، مجموعه داستانی از دوران کرونا، اثری از پاکسیما مجوزی، روزنامه‌نگار و نویسنده است که به تازگی توسط نشر باران در سوئد منتشر شده است.

این مجموعه شامل ده داستان کوتاه است به نام‌های: «کشتی مردگان»، «ساکن آپارتمان ۲۱۰»، «همشاگردی سلام»، «کاراگاه والتر»، «درخت و آدم‌ها»، «مرگ در یک روز بهاری»، «خاکستر گنگ»، «دو اتفاق مهم زندگی آقای پ»، «کلاس آنلاین» و «پنجره رو به بیمارستان».

جفت کفش جا موند، یه جور مریض و لج‌دراری، توی این زندگی نگهم داشته».

علاقه‌مندان ساکن کانادا و آمریکا می‌توانند برای کاهش هزینه‌ی پست از وب‌سایت لولو این کتاب را خریداری کنند:



### کابوس‌های تهران

نعیمه دوستدار

نشر باران، سوئد

چاپ اول: ۲۰۲۴

مجموعه ۴۹ شعر از نعیمه دوستدار در این مجموعه منتشر شده است

نعیمه دوستدار، شاعر، روزنامه‌نگار و دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی است. از او تاکنون دو مجموعه شعر به فارسی به نام‌های «در انتهای کوچه پرنده» و «بغض را بغل کن» و دو کتاب به سوئدی منتشر شده و در چندین مجموعه ادبی هم اشعاری از او آمده است.

"کابوس‌های تهران"، مجموعه‌ای از تازه‌ترین سروده‌های او در مهاجرت است.

او سال ۱۳۶۱ خورشیدی در تهران متولد شده. در دانشگاه تهران نخست در رشته‌ی حسابداری تحصیل کرده و سپس در رشته‌ی ادبیات زبان انگلیسی در دانشگاه علامه طباطبایی ادامه تحصیل داده است. آزاده ده سالی هست که در کانادا زندگی می‌کند و دغدغه‌ی ادبی خود را با نوشتن داستان به زبان فارسی ادامه می‌دهد. مجموعه داستان نگفتن نخستین مجموعه داستان او به شمار می‌رود.

این مجموعه ده داستان را در بر گرفته که عنوان همه‌ی آن‌ها نام یک انسان است. هر داستان با زاویه دید اول شخص روایت می‌شود؛ از زاویه دید روایانی که مشاهده‌گرند و روایت‌شان حول محور شخصیت‌هایی شکل می‌گیرد که یا غایب‌اند یا شخصیتی منفعل در قصه دارند، اما با این حال، انگیزه‌ی برون‌ریزی و داستان‌سرایی روایان هستند.

عنوان داستان‌ها بدین ترتیب است: «آرش»، «نیما»، مامان‌جون، سیروس، کیا، علی، سایه، زیبا، امیر و نازی.

داستان‌های مجموعه‌ی «نگفتن»، مستقل هستند و مربوط به شخصیت‌های جداگانه، اما همه در یک شهر اتفاق می‌افتد. بنابراین می‌تواند در کنار هم از فضای اجتماعی موجود در یکی از شهرهای بزرگ ایران یعنی تهران سخن بگویند.

روی جلد کتاب با طرحی از هاله هفت‌لنگ، طراح و تصویرگر آراسته شده است.

مجموعه داستان «نگفتن» با داستان «آرش» و چنین آغاز می‌شود: «کلید رو می‌ندازم تو قفل در، کفش‌هام رو در میارم، از روی حجم سنگین و ساکت می‌پریم و با عجله وارد خونه می‌شم. سرعت‌م برای ورود به این چهاردیواری، که همه‌ی جزئیات ترسناک و گاهی خنده‌دارش رو می‌شناسم، طوریه که انگار از دست یه هیولای بزرگ و خطرناک اون بیرون در می‌رم و به زندانی که بهش عادت کردم و به خیالم امنه، پناهنده می‌شم. شامم داره می‌ریزه.

پشت به در خونه، بلند می‌گم: «آرش! کفش‌هام». تو مثل همیشه، بی‌توجه به همه‌ی کارهایی که نفهمیدی و برات کردم، نمی‌فهمی و برات می‌کنم، با صدای عصبی آرام می‌گی: «بله، چشم». پیش‌بینی می‌کنم امشب هم کمی زیر لب غر بزنی و با حرص کفش‌هام رو، در حالی که یه دستی در سنگین خونه رو نگه‌داستی، برداری. این توقع بیجای من موقع ورود به خونه، که به کمکش طلب‌های قبلی رو باهات صاف می‌کنم، این غرهای زیرلبی تو، که از ترس دعوا و آبروت هیچ‌وقت بلند نزدی، روال همیشگی ماست؛ بخشی از روزمرگی و عادت؛ یه چیزی که بدون اون نمی‌شه و یه جای کار حساسی لنگ می‌مونه. انگار کن سال‌هاست از این طریق دارم دم در خونه باهات تسویه حساب می‌کنم؛ سال‌هاست، از صبح که بیدار می‌شم، همه‌ی خرده حساب‌های قدیم رو با خودم مرور می‌کنم؛ هر چیزی که به ظاهر ازش گذشتم، ولی درونم بهش آب‌ودون و پروبال دادم و اندازه‌ی سن این زندگی بزرگش کردم. چندین ساله که از صبح منتظر لحظه‌ی ورودمون به خونه‌ام؛ اون اتفاق باشکوه اشتیاق من برای پیشی گرفتن ازت؛ دویدن و رفتن و جا گذاشتن خودم تو یه جفت کفش. حس پیروزی من و اکراه تو از برداشتن همه‌ی اون منی که این‌همه سال، تا فرصت دست داد، تو یه

# Avaetabid No. 40

